

کتابخانه و موزه



هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره شصت و نهم

آبان ماه ۱۳۵۰

در این شماره:

- در آستانه دهمین سال ۲
- تاریخ بنای پل اللهوردی خان ۴
- قابوس نامه ۱۰
- ساحان آلتانی که در عصر صفویه از ایران دینت نمودند ۱۶
- «خون سیاوش» ۲۱
- کلیسای سلیم ۲۶
- گفتگویی با ابراهیم زرفونی درباره میناکاری ۳۰
- ربور قصه از دیدگاه روانشناسی ۳۲
- دهکده انبی ۳۶
- دبیری و نویسندگی ۴۶
- عکاسی ۵۴
- دانش و هنر در اشعار فارسی ۵۸
- خوانندگان و ما ۶۳

مدیر: دکتر ا. خدایندهلو
 سردبیر: غنایانه خجعت
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

شماره اول در کتب روابط فرهنگی

نشانی: خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰

Serial Number 109

November, 1971

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
 Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Haghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireding Tusi,
 Tehran, Iran.



زری عهد، نامعاصر صوفی، قرن نازدهم هجری
 کار استاد شمس برودی

داستانه دهمین سال

دهمین سال انتشار بنهر و مردم را با لباس ضخ ای بزرگ که با کرفتن این سال
نوخاسته را در سایه آفتاب آراش موجود در این نزد بوم بنهر ساخت و تکلیف از بنهر
و خوانندگان عزیز که پیشین اوقات خود را در این راه با ما خسته کرده اند
حق شناسی از بنهر و دشمنان نویسنده گان دانش پرورانی که بنهر مردم را
بمراه بودند آغاز میکنیم.

داین به کام بیان مشکلات بر بشردن توانع را جان نمیدنیم چه که در
عشق

صبر و سلوک نخستین شرط راست کاری است میتوان گفت که بر آن کسان را که در
بنهر و مردم، دست آستانه چیزی بجز عشق رهنمون بوده است، عشق بی آن است
به بنهر و فرنگت این هر زمین که سال به بنهر و فرنگی که با اصالت عین خود
جادو گوی بیست و هشت بی نظیر که شسته آن می تواند شسته شود
حال آینه ما در این زمین است.

اینک آستانه دهمین سال زندگی بنهر و مردم، در بودن او خود را بنهرمان
عشق بوزند، هر جا که بسند، یاری بجوید و از خدای ایران ای بسندید.

تاریخ بنای پل اللهوردی خان

مقدمه هنر فر دکتر در تاریخ
استاد دانشگاه اصفهان

نگارنده در یکی از مقالات خود در مجله هنر و مردم در شماره هشتاد و یکم تحت عنوان «دو پل تاریخی مشهور اصفهان از دوره صفویه» اندیشه ایجاد بنای پل اللهوردی خان را سال ۱۰۰۸ هجری و اقدام به ساختمان آنرا سال ۱۰۱۶ قمری بدست داده است. در این مقاله ابتدا مآخذ این مطلب را از کتاب تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری ذکر مینماید و سپس به تکمیل آن که ضمن مطالعات بعدی برای نگارنده حاصل آمده میردازه.

جابری انصاری در کتاب تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال ۱۰۰۸ هجری نوشته است که شاه عباس در این سال به بازدید عمارات و باغی که در ۱۰۰۶ دستور احداث آنها را داده بود پرداخت و می نویسد که در این سال قله ساخته پل سوسه چشمه بر زاینده رود کشیده شد پس در وقایع سال ۱۰۱۶ هجری اضافه میکند که شاه عباس در این سال از بلخ به اصفهان بازگشت و اللهوردی خان را مأمور نمود که پل زاینده رود را با عمارت دیوانی بسازد.

اسکندریک ترکمان منشی حضور شاه عباس و مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی طرح ساختمان پل مزبور را ضمن بیان وقایع سال یازدهم جلوس شاه عباس اول ذکر میکند و چنین می نویسد:

... و در انتهای خیابان باغی بزرگ و وسیع پست و بلند، نه طبقه جهت عمارت بانداهی طرح انداخته به باغ عباس آباد موسوم گردانیدند و پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بطرز خاص میان گشاده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه بنظر در میآید قرار دادند که بر زاینده رود بسته شده هر دو خیابان بیکدیگر اتصال یابد.

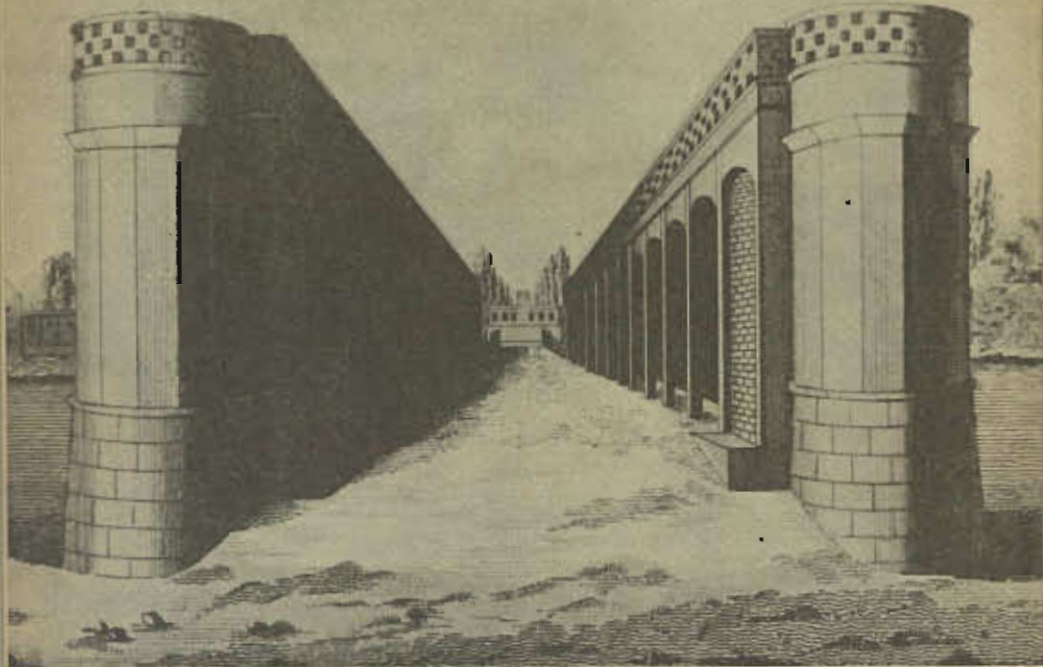
اسکندریک ترکمان در ذکر آثار خیر و انشاء و احداث عمارات نیز در جای دیگر به این موضوع شرح زیر اشاره می کند:

... و خیابان سوم موسوم به چهار باغ تخریباً یک فرسخ

و باغات و مساتین که در دو طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هر باغ ترتیب یافته بیرون از حیز شمار است و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود بسته است که سیاحت مرصه گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند. اصطلاح (چهل چشمه) که در نوشته اسکندریک ترکمان بکار رفته نه از آن جهت است که پل مذکور چهل چشمه داشته و اکنون سوسه چشمه آن باقی مانده است بلکه از آن جهت است که عند چهل در ایران کثرت و تعداد را میسراند مانند چهل چراغ و چهل تنان و چهل دختر و چهل طوطی و چهلستون و مانند آنها که این اصطلاح آخری بخصوص در آثار تاریخی زیاد بکار رفته است.

نگارنده ضمن مطالعه کتاب (موادالتواریخ) تألیف حاج حسین نضجویی به ماده تاریخی برخورد که میرزا علی قلی کفرهای از شعرای دوران شاه عباس اول دربار شاه بنای تاریخ پل اللهوردی خان ساخته است و سال اتمام آنرا جمله (پل اتمام یافت) یافته است. چون در این ماده تاریخ از کسان دیگری هم نام برده شده آن قلمه را نقل مینماید و توضیحی نیز بر آن میافزاید:

قلک قدر اللهوردی که قدر ز عباس شاه استر ایام یافت
بامسده بیگوردی دادگستر
پلی کرد آغاز و انجام یافت
بسی ملک سیرت آقا حسین
بغیر العبد حسن اتمام یافت
بدست زبردست صعب امیر
چو بند امیر این بنام نام یافت
بی سال تاریخ این پل یافت
کسی خوبتر از: (پل اتمام یافت)
۱۰۰۵ هجری قمری



منظره پل اللهوردی خان یا پل چهار باغ «از آلبوم صورت شاردن»

شخصیت‌هایی که در این قلمه شعر از آنها نام برده شده بشرح زیر است:

۱ - عباس شاه یعنی شاه عباس کبیر که از ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ سلطنت کرد و اصفهان را به پایتختی خود انتخاب نمود و به انشاء عمارات و قصرها و مساجد و بازارها و کاروانسراها و راهها و خیابانها و باغهای وسیع اقدام نمود و شاهکار معمارهای عصر او میدان نقش جهان یا میدان شاه اصفهان است.

۲ - اللهوردی خان سهسالار ارتش شاه عباس که بسی نهایت مورد احترام و اعزاز و آکرام شاه بود و کمترین کسی در بین امرا و نمایان شاه قدر و منزلت او را داشت.

۳ - بیگ وردی که کمک و دستیار اللهوردی خان در بنای پل سوسه چشمه یا پل چهار باغ بوده است و در کتاب

تاریخ عالم آرای عباسی بشرح زیر معرفی شده است:

بیگوردی بیگ گرجی ایشیک آقاسی از ملازمان اللهوردی خان فرمانده سپاه شاه عباس و بیگلربیگی فارس و فرزند او امامقلی خان بوده است که در بیشتر محاربات در درجه پاک فرمانده ملازم خدمت این دو سردار بزرگ عهد صفوی را بعهده داشته است از آنجمله در لشکرکشی سال ۱۰۲۴ هجری به گرجستان از طرف شاه عباس مأمور

- ۱ - تاریخ اصفهان و ری تألیف جابری انصاری صفحه ۱۹۰
- ۲ - جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی چاپ تهران صفحه ۱۱۱۱
- ۳ - موادالتواریخ تألیف حاج حسین نضجویی چاپ تبریز صفحه ۶۴۹
- ۴ - رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان (دو پل تاریخی مشهور اصفهان از دوره صفویه) شماره ۸۱ مجله هنر و مردم.



منظره زیر پل اللهوردیخان «از آلبوم مصور شاردن»

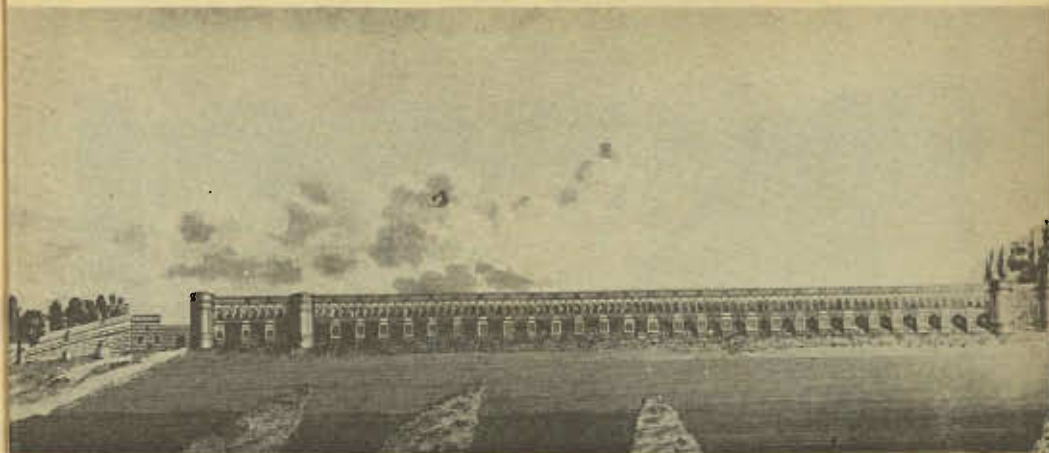
نگارخانه این شخص کسی جز استاد حسین بنای اصفهانی پسر استاد محمدرضا اصفهانی معمار مسجد شیخ لطفاله که نام او در الواح داخل محراب مسجد مزبور آمده است نمیتواند باشد. در داخل محراب مسجد شیخ لطفاله نام معمار عالیقدر مسجد سلطنتی استاد محمدرضا اصفهانی و نام پسر او استاد حسین (معمار پل اللهوردیخان) شرح زیر فاکر شده است:

تسخیر روس از ولایات این ناحیه شده و با ۵۰۰ اسیر و دو هزار گاو و گوسفند به اردبیل شاه مراجعت کرده است.^۵
 نام بیگ وپردی بیگ در جنگهای سال ۱۰۲۵ ایران و عثمانی بسمت (وکیل امامقایی خان فرزند اللهوردی خان) نیز بعنوان یک فرمانده شجاع و استقامت برده شده.^۶
 در سال ۱۰۳۱ که پرتغالیها بر جزیره قشم استیلا یافته و در آنجا بساختن قلعه و استحکامات مشغول بودند امامقایی خان بیگلربیگی فارس مأمور سرکوبی آنها میشود و او بیگوردی بیگ ایشیک آقاسی را به فرماندهی فوجی از افواج قشون مأمور تخریب قلعه پرتغالیها در قشم مینماید.^۷
 ۴ - آقا حسین که سعی او پل ساخته شده و بنظر

۵ - جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی صفحه ۸۷۶

۶ - رجوع خود به بلند دوم تاریخ عالم آرای عباسی صفحه ۹۰۷

۷ - جلد دوم تاریخ عالم آرای عباسی صفحه ۹۸۰



دورنمای پل اللهوردیخان با پل سی و سه چشمه «از آلبوم مصور شاردن»

دورنمای پل اللهوردیخان یا پل جلغا «از سفرنامه کر نلیوس دوروین»



« عمل فقیر حقیر محتاج برحمت خدا »

« دستار بنام شاه حسین بناه اسفهان ۱۰۲۸ »

۵ - میرزا علی قلی کمره‌ای که این ماده تاریخ را ساخته است از شعرای دوره شاه عباس اول میباشد و شرح حال او در تذکره بزم سخن بشرح زیر آمده است :

« شیخ علی قلی کمره‌ای مخلص به (نقی) از شعرای اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است که از شعرای معروف زمان خود بوده است . اصلی از کمره است و مدتی در اسفهان و کاشان میزیست و ولادت او سال ۹۵۳ و وفاتش را بین سالهای ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ ذکر کرده‌اند . »

نخستین جهانگردی که پل اللهوردی خان را توصیف کرده است

پیتر رودولواکه Pietro Della Valle نخستین جهانگرد خارجی است که پل اللهوردی خان را توصیف کرده است . وی ایتالیایی است و در سال ۱۶۱۷ میلادی برابر با سال ۱۰۲۵ هجری به ایران مسافرت کرده و پایتخت شاه عباس را توصیف نموده و در باره پل اللهوردی خان بشرح زیر مطالبی نوشته است :

« روی ایسن رودخانه (مقصود زاینده رود است) پلی وجود دارد که تماماً از آجر ساخته شده و عرض آن از تمام پلهای رم بیشتر و طول آن حداقل سه الی چهار برابر آن پلهاست . معماری این پل بطرز عجیبی انجام گرفته و در دو طرف آن طاق نماهایی وجود دارد که مردم از زیر و بالای آن عبور میکنند . آنچه بیشتر نظر انسان را جلب میکند راهروهای زیر پل است که تقریباً همسطح آب قرار گرفته و خنکی و رطوبت آب در طبقه زیرین پل بخصوص در تابستان های گرم بسیار مطبوع است علاوه در جهتی که آب جریان دارد نزدیک پل دیواره کوچکی از سنگ قرار داده‌اند تا آب از روی آن سرازیر شود و صورت آبشار کوچکی را بخود بگیرد و این منظره نیز در حد خود بسیار زیباست . »

بازار لاری را اللهوردی خان ساخته است .

علاوه بر پل چهاربایغ که اللهوردی خان پانی ساختمان آن بوده بازار لاری را هم اللهوردی خان بنا کرده است . اتونیو تندیرونی که در سال ۱۶۰۱ میلادی (۱۰۱۰ هجری) لاری را مشاهده کرده می‌نویسد که این شهر از مراکز بزرگ تجارت در ایران است و درباره بازار آن می‌نویسد که یکی از بزرگترین بناهای آسیا است که بدستور اللهوردی خان ساخته شده است . او می‌گوید که حتی بزرگترین ساختمانهای اروپا نیز نمیتواند با این بازار مقایسه گردد و

آری اینطور شرح میدهند که چهار دالان طولی با کفد سرپوشیده از چهار محل مختلف با سردهای بزرگ شروع شده یکدیگر را در چهارراهی قطع مینمایند . بر روی این چهارراه گنبد بزرگی ساخته شده که دارای روزنه‌های متعدد برای آمدن روغنهای است . کف همه بازار از کاشی بسیار اعلی پوشیده شده بود .^{۱۱}

دن کارسیا دوسیلوا فیگوروا^{۱۲} سفیر فیلیپ دوم دربار شاه جاسپ گیس نیز بازار شهر لاری را از بهترین بازار های آسیا دانسته است و می‌نویسد که حتی با شکوه‌ترین عمارات اروپا نیز برحمت با آن قابل مقایسه است .

۸ - بزم سخن صفحه ۳۳۸ .

۹ - سفرنامه بی‌ترودولواکه ترجمه دکتر شجاع‌الدین شفا مسجده

۱۰ - حمدالله مستوفی در آغاز قرن هشتم اولین مورخ و جغرافیایوس که از لاری نام برده و می‌گوید : « لان ولایین است نزدیک کنار دریا ، مردم آنجا بیشتر ناس باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد و اصحاب کلی به باران بارند و مردم آن سلطان باشند همزمان او این بطوطه که در سال ۱۳۰۰ لاری را دیدم است می‌گوید : محض بزرگ است دارای پنجاهی بیار و بازار های نیکو . در زمان شاه شجاع از سلاطین آل مظفر در اواخر قرن هشتم و سپس در دوره فرمانروایی اقبال امیر تیمور سمرقند شراجه گردید و این مطلب ثابت میکند که شهر مزبور بر آن اوقات شهر نالسه بزرگ و با اهمیت بوده است (جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی چاپ تهران صفحه ۳۱۳) .

۱۱ - Antonio Teureyro این شخص با لاریاردیو Balthazar de Pessoa فرستاده پرتغالی بوده است که در حدود سال ۱۵۶۰ میلادی (۹۶۷ هجری) در دوران سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی از بندر Goa در هندوستان به بندر کمرون (بندرفلس) نقلی فرستاده و از طریق جاب و امینق به قاهره و اسکندریه رفته و پس از چند ماه اقامت در اسکندریه از راه قبرین و حلب و بصره عازم هرمز شده و پس از پنج سال توقف در این شهر به وطن خود مراجعت نموده و در سفرنامه خود که در سال ۱۵۶۵ در شهر کوئمبرا Coimbra یا Coimbra از شهرهای پرتغال است که تا قرن ۱۳ پایتخت بوده و تا سال ۱۹۱۱ میلادی مرکز تنها پرتغال بوده است صنایع نساجی و کاشی‌سازی دایره و از لحاظ آثار تاریخی از شهرهای قس و برخاطره پرتغال است) به چاپ رسیده شرح مفصلی از شهرهای ایران بخصوص شهر هرمز بدست داده است .

۱۲ - مراجعه شود به کتاب اسناد مسور اروپائیان از ایران جلد دوم صفحه ۹۷ .

۱۳ - Don Garcia de Silva Figueroa نماینده سیاسی و بازرگانی فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در سال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲۶ هجری) از راه هرمز و لاری و شیراز و اسفهان و قم به قزوین حرکت کرده و در سال ۱۶۱۸ به ملاقات شاه عباس بزرگ نائل آمده است . سفرنامه وی در سال ۱۶۲۰ دربارند پایتخت اسپانیا به چاپ رسیده و در سفرنامه خود شهرهای عمده ایران از آنجمله قزوین و شیراز و اسفهان را بتفصیل توصیف کرده است .



فرماندهان قشون شاه‌عباس که در بین آنها تصویر اللهوردی خان هم دیده میشود « نقاشی دیواری کاخ چهلستون »

قابوسنامه

در جستجوی میراث مشترک فرهنگی

حسین خدیوجم

در شماره پیش، از جشنواره‌هایی که بهمناسبت بزرگداشت استاد سخن سعدی، و طایر گلشن قدس حافظ، در بهار اسفند در شهر شیراز، و کشور شوروی، برپا شده بود یاد کردم، و به جهانگیر شدن ترانه‌های حافظ، و به وجود نسخه‌ای خطی و مصور رنگی از دیوان او در شهر تونس اشاره کردم؛ بدان امید که در این شماره از تاریخ کهن مردم تونس سخن بگویم، و تاحدی از تلاش‌های کیم این قوم برای آزاد زیستن برده بگیریم؛ ولی پس از آنکه قلم بر صفحه کاغذ گذاشتم تا خاطرات خود را تصویر کنم، از کتاب ارزنده قابوس نامه، و جهانگیر شدن آن تصویرهای دلگشا در اندیشه‌ام نمودار شد؛ زیرا علاوه بر چاپهای متعدد این متن آموزنده فارسی، در کشورهای مختلف، تاکنون ترجمه‌های ترکی، آلمانی، فرانسه، انگلیسی، روسی و عربی آن منتشر شده و مورد استقبال صاحبان گوهر شناس سراسر گیتی قرار گرفته است.

بنابر این حیقم آمد که دنباله سخن را از کتاب و کتابخانه رها کنم و این موضوع ناتمام بماند.

ضمناً همراه این مقاله دو نمونه از خطوط کوفی - که یکی از آنها در کتابخانه ملی تونس، و دیگری در موزه بزرگ این کشور نگهداری می‌شود، و نیز تصویری از کتیبه «مسجد قصبه» تونس تقدیم خوانندگان هنر شناس می‌شود تا معلوم گردد که آثار علمی و هنری مردم روزگاران قدیم تونس و ایران تا چه پایه شبیه به یکدیگر هستند.

اما کتاب و کتابخانه: در آغاز ورود به کشور تونس فکر می‌کردم همه کتابهای خطی این کشور همان بیست هزار خطوطی است که به قول منتقدان امر در «مکتب‌العلماء» جمع شده است، زیرا به من گفته بودند که حکومت فعلی تونس همه نسخه‌های خطی شهرهای مختلف این کشور را به پایتخت منتقل کرده تا از دستبرد حوادث محوم بماند، و نگارش فهرست برای آنها آسان شود، ضمناً کار مصدقان داخلی و خارجی

رو به راه کرده، ولی پس از گذشت یکی دو هفته و آشنائی بیشتر با دانشمندان این سرزمین معلوم شد که این اقدام تنها در مورد اموال دولتی صورت گرفته است، و کتابخانه‌های خصوصی مانند گذشته در تصرف صاحبان آنهاست، و گوهرهای پر ارجی در این گنجینه‌ها نهفته است که مصدقان سراسر گیتی از آنها بیخبر مانده‌اند.

مثلاً «الاستاد محمد الشاذلی النیفر» یکی از جمله دانشوران کتابدوست تونس است که در کتابخانه شخصی او نسخه‌های ارزنده و منحصر فراوان موجود است. با شوق زیادی که من به دیدن این کتابخانه داشتم و گناه‌رویی فراوان این مرد دانا در مورد عمایان کتاب، ممکن شد پیش از دونوبت به کتابخانه وی راه یابم؛ زیرا شرایط دیدار از کتابخانه او برای غریبانی همچون من نشوار می‌نمود. اول شرط آن بود که حتماً باید غذای ظهر در صحبت او صرف شود؛ آنگاه پرسشهای بی‌دری او از وضع کتاب و کتابخانه در ایران مطرح می‌شد، و سرانجام در کتابخانه‌اش را با احتیاط تمام باز می‌کرد، و مخلص را به نشستن در گوشه کتابخانه دعوت می‌نمود، و چند نسخه نفیس می‌آورد، سپس به بحث و تفسیر و توضیح می‌پرداخت، و پیش از آنکه چشمان درویش من با نظایب ارزنده او نیک آشنا شود، کتاب را برمی‌داشت و در جایش می‌گذاشت، و نسخه‌های دیگری می‌آورد، و چون هنگام نماز عصر فرا می‌رسید او از پرحرفی خسته شده بود، و من از کم‌حاصلی ملول.

نتیجه آنکه تنها دونوبت توانستم از گنجینه نفایس این مرد مهربان و پارسا دیدن کنم. و از سر انصاف باید اعتراف کنم که در این معامله خوشترن را مقبول می‌دانم و صاحب کتابخانه را خوشبخت.

زیرا در کتابخانه شخصی این دانش‌مرد بود که برای اولین بار از وجود مجلد دوم کتاب «التعلم فی تاریخ الامم»

هنر و مردم



نمونه‌ای از خط کوفی موجود در موزه تونس

تألیف ابن الجوزی آنگاه شدم. امل این کتاب ده مجلد بوده و در آن حوادث تاریخی به ترتیب سنوات تا سال ۵۲۶ هجری قمری ذکر شده است، اما مجلدات اول آن - یعنی تا قسمت اول مجلد پنجم - تا این تاریخ پیدا نشده، و همین قسمت باقی‌مانده که نسخه خطی آن در کتابخانه ایاسو فیست، به صورت ناقص توسط دایر‌المعارف حیدرآباد تکران به چاپ رسیده است. دیدن این مجلد مرا امیدوار کرد که اگر در آن دیار تصدیق بیشتری شود ممکن است که بقیه مجلدات این سند ارزنده تاریخی به دست آید، ولی بر اثر پایان یافتن مدت توقف من در تونس این آرزو و آورده شد.

کتاب ارزنده دیگری که در کتابخانه استاد محمد الشاذلی النیفر دیدم جلد اول تاریخ بغداد بود که به خط مؤلف - یعنی خطیب بغدادی - کتابت شده بود. این کتاب شامل تاریخ بغداد است، از آغاز تأسیس این شهر - یعنی سال (۱۴۵) - ۱۴۶ ه. ق. تا سال درگذشت مؤلف، (۵۶۳ ه. ق.) - که در آن به تفصیل از رویدادهای تاریخی این شهر افسانه‌ای سخن رفته است.

هنر و مردم

کتابه سخن آنکه در کتابخانه شخصی استاد نیر حدود چهار هزار نسخه خطی و چاپی موجود بود، و مالک این گنجینه گرامرها آشکارا می‌گفت: کتابهای خود را از فرزندان عزیزتر می‌شمارم. بدین سبب در فرصت کوتاهی که از مصاحبت این مرد برخوردار شدم تنها پانزده نسخه از نفایس او را دیدم که توصیف آنها از حوصله این مقال بیرون است.

زیرا در هر نوبت که به زیارت او می‌رفتم، وی پس از پذیرایی گرم و سخنان مهر آمیز، مرا به کتابخانه می‌برد، اما پس از آنکه ساعتی در کتابخانه او از زرق چشم بهر دور می‌شدم، گذشت وقت، و فرا رسیدن هنگام نماز عصر و ماندگرتن را بیهانه می‌کرد، و مرا به دیدار بعدی دعوت می‌نمود.

به هنگام مصاحبت با این مرد بود که دریافتیم وی سخت شیفته کتاب قابوس نامه است، زیرا ترجمه عربی این کتاب را - که بهمت شادروان محمد صادق شحات و دکتر امین عبدالعجید بدوی ترجمه شده است - در اختیار داشت، و از روشنفکری و آزاد اندیشی این نویسنده ایرانی که توانسته است در قرن پنجم هجری بسیاری از مباحث اجتماعی را با شهامت برین برده

بیان کند ، سخنها می گفت : ستایش این مرد و تنی چند از دانشوران تومی که ترجمه عربی قابوس نامه را ، به نام « کتاب المصیحه » خوانده بودند مرا بر سر شوق آورد تا بار دیگر این کتاب را در لحظات فراغت و تنهایی به دقت مطالعه کنم ، بر اثر این مطالعه نکاتی به نظر آمد که درین دارم خوانندگان این بطور آزان بی نصیب باشند .

بنابر این اینک با گنجینه از قابوس نامه ، تصحیح استاد دانشمند دکتر غلامحسین یوسفی ، این بحث را به پایان می برم . قابوس نامه ، که آنرا « پندنامه » و « نصیحت نامه » نیز گفته اند ، از جمله کتابهای کم نظیری است که به گفته مؤلفش در سال ۲۷۵ ه . نگارش آن آغاز شده است .

این کتاب از روزگار انتشار آن تا کنون پیوسته در نزد مردم فارسی زبان و فارسی خوان شرق و غرب عزیز وارجمند بوده و بیرون و جوان از مطالعه آن لذت برده و پند گرفته اند .

نویسنده این کتاب « امیر نصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس بن وشمگیر بن زیار » است .

آل زیار : به سلسله از فرمانروایان ایرانی تبار گفته می شود که از سال ۳۱۶ تا ۴۳۴ ه . ق در شمال ایران - به خصوص در گرگان و مپستان و گیلان و دیلمستان و دیوان و قزوین و ری و جبال ، کشورداری می کردند .

بنیان گذار این خاندان مرداویج - یا مرداویج - است ، که در گرگان پرچم استقلال برافراشت ، و اصناف و همدان را بر مصلحت خود افزود - و معروفترین فرمانروای این سلسله « شمسالمعالی قابوس بن وشمگیر » است .

شادروان ملکشاهشاهای چهار درجهدوم سبک شناسی خود درباره این کتاب و مؤلفان چنین می نویسد :

« این امر زاده مدت هشت سال به فرزند - به قول خودش - ندیم سلطان محمود غزنوی بود ، و با او به هندوستان هم سفر کرده است . کیکاووس در این کتاب داد سخن داده است ، و از آوردن مطالب بسیار سودمند اخلاقی ، و حکمتهای علمی ، و عقاید فروگذار نکرده است ؛ و علاوه بر فوائد عظیمی که از حیث شناسایی تمدن قدیم ، و معیشت ملی ، و علم زندگی ، و دستور حیات در کتاب مذکور مندرج است ، باید آن را به مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید ، و همچنین سرمشق بزرگی است از بهترین اثنا و زیباترین شرفاسی ؛ و به جرأت می توان « قابوس نامه » را در صف نخستین - از طراز اول - شرفاسی و کامل و زیبا و مطبوع فارسی گذاشت .

نویسنده ، کتاب خود را با این جمله آغاز می کند : چنین گوید جمع کنندگان این کتاب پندها ... با فرزند خویش « گیلان نامه » بدان ای پسر که من پرشده و ضعیفی و بی نیرویی و بی توفی بر من چیزه شد ، و دستور عزل زندگانی را ، از روی خویش بر روی خویش کتابی همی بینم ، که این کتابت

را دست چاره جوان به ستردن نتواند . پس ای پسر چون من نام خویش را در دایره گذشتگان بیاخت ، روی چنان دیدم که پیش از آنکه نامه عزل بمن رسد ، نامه ای دیگر در تو کوش روزگار و سازش کار ، و پیش بهرگی جستن از ننگنامه ، یاد کنم . و ترا آزان بهره کنم ، بر موجب مهر خویش ، تا پیش از آنکه دست زمانه ترا فرم کند ، تو خود به چشم عقل در سخن من نگیری »

دکتر یوسفی مصحح مایه بر این کتاب در مقدمه خود چنین می نویسد : « از خلال سطور کتاب ، نویسنده آنرا تا حدودی می توان شناخت ؛ وی مردی است دوست داشتی ، نجیب و دانشمند ، پخته ، پرورده ، خوش فکر و خوش بیان ، و صمیمی و مهربان . به همان اندازه که وسعت معلومات او در رشته های گوناگون خواننده را به اعجاب می افکند ، صداقت و صراحت گفتارش در دل اثر می گذارد ، و نیز ژرف بینی ها و نکته شنجایی خردمندانه وی ، و حکایات و روایات آموزنده ای که گاهی در بعضی ابواب به مناسبت می آورد ، همه خوانندی و آموختنی و به خاطر سپردنی است . فکر روشن ، نکته های عبرت آموز ای ، و تشریحات و ساده و روان و مؤثر نویسنده چندان قابل ملاحظه و ستودنی است که در کنار آن ضعف او در کار شعر و شاعری از خاطر فراموش می شود دلیل روشن ارزش معانی ، و املف شیوه بیان قابوس نامه ، توجه و اقبالی است که در طی قرنها از طرف فارسی زبانان و فارسی خوانان نسیب این کتاب شده است .

کوتاه سخن آنکه کتاب قابوس نامه در چهار باب تدوین شده ، و عبارتهای همه این ابواب گرا و گویا و دلنشین است . اگر چه کیکاووس به ظاهر فرزند خود گیلان شاه را در سراسر این کتاب مخاطب ساخته اما در حقیقت روی سخن او با همه مردمان و نسلهای آینده است ، زیرا یادآوری مکرر او از نام فرزند - و بر پدری « بدان ای پسر » گفتش برای آن است که پندهای وی صورت موعظه بخود نگیرد ، و به گوش دیگر مردم گران نیاید . به عبارت دیگر برای آن است که هر خواننده ای به هنگام مطالعه این کتاب حقیقت تلخ را شیرین حس کند .

نویسنده کتاب با آنکه شاهزاده ای است برخوردار ، و به نامادی سلطان محمود غزنوی نائل آمده ، از زندگی مردم بینوا و پریشان روزگار بیخبر نمانده است . وی در هر باب به مناسبت ، از تشبیه و تفرازی زندگی طبقات مختلف مردم یاد می کند تا سخنش برای صاحبان دلان گویا تر به سرمشق زندگی بوده باشد . ضمناً در همجا از یادآوری فرجام زندگی غافل نمانده ، و در این مورد با فرزند خود چنین می گوید : « آگاه باش ای پسر که روز رفتن من نزدیک است ، و آمدن تو بر اثر من زود باشد ؛ چه امروز تا در این سرای سنجی ، باید که پسرگار باشی و زادی و پرورش را که برای جاودان را شاید

برداری ، و سرای جاودانی برتر از سرای سنجی است . و زاد او از این سرای باید جست که این جهان چون کشتزاری است که از او کاری ، و از او بروری ، از بدو نیکی . و کس درویده خویش در کشتزار نخورد ، بلکه در آبادانی خورد . و آبادانی این سرای ، سرای باقی است .

و نیکو بدان در این سرای همت خیزان دارند ، و بد مردان همت سگان . و سگ همانجا که نخچیر گیرد بخورد ، و شیر چون بگیرد بجای دیگر خورد .

و نخچیر گاه تو این سرای سنجی است ، و نخچیر تو دانش و نیکی است . از مقدمه کتاب که بگذریم به باهای چهل و چهار گانه می رسیم که عنوان برخی از آنها چنین است :

باب اول در شناختن ایزد تعالی و تقدس .
باب دوم در آفرینش یغمخیران علیهم السلام .
باب سوم اندر سیاست دانش از خداوند نعمت .
باب چهارم اندر فرونی طاعت از راه توانستن .
باب پنجم اندر شناختن حق پدر و مادر ، که چنین آغاز می شود : « بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست که جهان آباد ماند ، اسباب نسل پدید کرد ، در شهوت جانور ، و پدر و مادر را سبب فرزند کرد . پس همیدون از موجب خرد ، و فرزند و کوجب بود پدر و مادر خود را حرمت داشتن ، و اصل او پدر و مادر است ، و تا نگویی که پدر و مادر را بر من چه حق است ؛ که ایشان را غرض ، شهوت بود ، مقصود نعم بود ؛ هر چند مقصود شهوت بود ، مضاعف شهوت شفقتی استاده است که از تو بهر خود را بکشتن سیارند . و کمتر حرمت پدر و مادر آن است که هر دو واسطه اند میان تو و آفریدگار تو ، پس چنانکه آفریدگار خود را ، و خود را حرمت داری ، واسطه را نیز در خور او بیاید داشت .

باب ششم از فرونی گهر بر اثر فرونی خرد و مهر یاد می کند و می گوید : « بدان ای پسر که مردم بی هنر دایم بی سود بود ، چون میفایان که تن دارد و سایه ندارد ، نه خود را سود کند و نه غیرا .

باب هشتم « در پیشی سوختن از سخن دانی است » که این گویه آغاز می شود : « باید که مردم سخن گوی و سخن بیان باشد ، اما تو ای پسر سخن گوی باش و دروغ گوی م باش . خویشتن را به راست گویی معروف کن تا اگر وقتی به ضرورت دروغ گویی از تو بپذیرند ، و هر چه گویی راست گویی ، و لکن راست به دروغ مانند مگویی که : دروغ به راست همانا ، به از راست به دروغ همانا .

باب نهم شامل پندهای نوشین روان است که مقصدی از آنها در اینجا نقل می شود :

... تا روز و شب آینه و ورنده است ، از گردش خالها

شکفت مدار .

... چرا مردمان از کار بی پشیمانی خورند ، که از آن دیگری پشیمانی خورده باشد ؟

... چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد ؟

... حق گوی اگر چه بلیغ باشد .

... اگر خواهی راز غورا دشمن نداند با دوست مگویی .

... از گزستی بمران ، به از آنکه به نان فرومایگان سیرشدن .

... شرمی نبود بزرگتر از آن ، که به چیزی دعوی کند که نداند ، و آنکه دروغ زن باشد .

... بهجهان در ، فرومایه تر از آن کسی ایست که کسی را بدو حاجت بگوید و نتواند اجابت کردن آن حاجت ، و او وفا نکند .

... هر که ترا به بی گناهی زشت گوید ، وی را تو معذورت دار از آن کسی که آن سخن به تو رساند .

... هر کسی را که روزگار او را دانا نکند ، هیچ دانا را در آموزش او رنج نباید بردن که رنج او ضایع نباشد .

... اگر خواهی که مردمان نیکوگویی تو باشند ، مردمان را نیکوگو باش .

... اگر خواهی که کپار نباشی حسود م باش .

... اگر خواهی که از رنج نمود باشی ، آنچه نترسد ، مران .

... اگر خواهی که ترا هیوانسار شمارند ، آنچه ناپافتی بشود مجوی .

... اگر خواهی با آبروی باشی ، آزر م را پیشه کن .

... اگر خواهی پرده تو دریده نشود ، پرده کسان مدار .

... اگر خواهی که از پشیمانی دراز ایمن گردی ، به هوای دل کار مکن .

... اگر خواهی از زیرکان باشی ، روی خویش در آینه کسان بین .

... اگر خواهی که بر قول تو کار کنند ، بر قول خویش کار کن .

... اگر خواهی که برتر از مردمان باشی ، فراخ نان و نملک باش .

... اگر خواهی که از شمار آزادان باشی ، طمع را در دل خویش جای مند .

... اگر خواهی که از شمار دادگران باشی ، زبردستان خویش را به طاقت خویش نیکو دار .

... اگر خواهی که در هر دلی محبوب باشی ، و مردمان از تو نفور [گریزان] نباشند سخن بر مراد مردمان گویی .

... اگر خواهی تمام مردم [انسان کامل] باشی آنچه به خویشتن نیستی به هیچ کس مپسند .

... اگر خواهی که در هر دلی محبوب باشی ، و مردمان از تو نفور [گریزان] نباشند سخن بر مراد مردمان گویی .

... اگر خواهی تمام مردم [انسان کامل] باشی آنچه به خویشتن نیستی به هیچ کس مپسند .

— اگر خواهی بر دولت جراحی نیفتد که به هیچ مرهم
بهر شود ، با هیچ نادان مناظره مکن .

— اگر خواهی بهترین خلق باشی ، چیزی از خلق
دریغ مدار .

— اگر خواهی که زیادت دراز بود ، کوفاه دست باش .
این سخنها و پندهای نوشروان عادل ؛ چون بجوانی ای
پسر ، این نطقها را خوار مدار که از این سخنها هم بوی حکمت
آید ، و هم بوی سلك ؛ زیرا که هر سخنان ملکبان است ،
و هر سخن حکیمان ؛ جمله معلوم خویش کن ، و اکنون آموز
که جوانی ؛ چون بزرگ روی باندیشیدن حاجت نیاید که پیران
چیزها دانند !

باب نهم ؛ در پیری و جوانی .

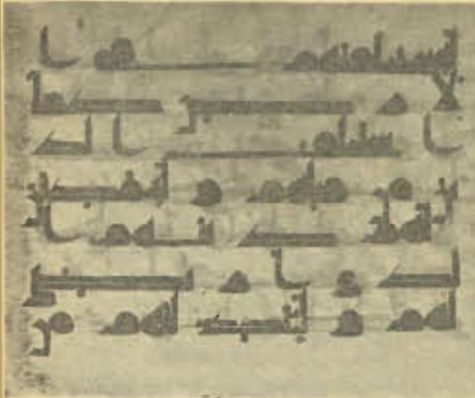
« ای پسر هر چند توانی پیر عقل باش . لنگویم که جوانی
مکن ، لکن جوانی خویشند دار باش . و از جوانان پشمرده مباحش
که جوانی شایسته نیکو بود . . . و نیز از جوانان جاهل مباحش
که از شایسته پلانخیزد ، و از جاهلی پلانخیزد . هر چه خویش
بموجب طاقت خویش از روزگار خویش بردار که چون
پیر هوش خود نتوانی . . .
و هر چند جوان باشی خدای را عزوجل فراموش مکن .
و از مرگ این مباحش که مرگ نه به پیری بود ، و نه به جوانی . »

باب یازدهم ؛ در آیین شراب خوردن .

اما به حدیث شراب خوردن ، نگویم که شراب خور ،
و نیز نتوانم گفتن که مخور ، که جوانان باقول گوی از جوانی
پاز نگردد ؛ مرا نیز بسیار گفتند ، و شنیدم تا از پس پنجاه سال
آوردن تعالی رحمت کرد و توفیق نوبه از زانی داشت ، اما اگر
نخوری شود هر دو جهان با تو بود ، و هم خشنودی آید تعالی
بیاین و هم از ملامت خاتنان و از نهاب و سیرت بی غفلان و فعلهای
مجال رسته باشی ، و نیز در گدخدایی بسیار توفیق باشد .
و از این چند روی اگر نخوری دوست دارم ، و لکن جوانی ،
و دانم که رفیقان بد نگذارند که نخوری . . . پس اگر خوری
دل پر تو به دار ، و از آید تعالی توفیق تو به همی خواه و پیر کردار
خویش بشیمان همی باش ، مگر توفیق تو به دهد ، و نوبه به سوج
ارزانی دارد ، به فضل خویش ، پس بهرحال اگر نپسند خویش
باید که بدانی که چون باید خوردن ؛ از آنچه اگر ندانی خوردن
زهر است ، و اگر بدانی خوردن پانزهر است .

باب سیزدهم ؛ اندر مزاج کردن . . .

بدان ای پسر . . . تا بتوانی از مزاج سرد کردن پرهیز
کن . و اگر مزاج کنی باری در مسمی مکن که شتر بیشتر خیزد ،
که مزاج پیش رو شتر است . و از مزاج ناخوش و فحش
شردار ، اندر مسمی و هشیاری ؛ خاصه در در و شطرنج باختم ،
که در میان این هر دو مرد شجاعی [برشان] تر باشد ، مزاج



نولف دیگری از خط کوفی موجود در کتابخانه ملی تونس

کثیر بر تواند داشتن . . .

باب چهاردهم ؛ در عشق ورزیدن .

« بدان ای پسر که تا کسی لطیف طبع نبود ، عاشق نشود.
از آینه عشق از لطافت طبع خیزد ، و هر چه از لطافت طبع
خیزد بی شك لطیف بود . . . چون او لطیف بود ناچار در طبع
لطیف آویزد . ببینی که جوانان بیشتر عاشق شوند از پیران ،
از آن که طبع جوانان لطیفتر بود از پیران . و نیز هیچ غلیظ
طبع و گران جان عاشق نشود ؛ از آنکه این عالمی است که خفیف
روحان را بیشتر افتد .
اما تو چه کن تا عاشق نشوی ؛ اگر گریانی و اگر لطیفی ،
از عاشقی پرهیز که عاشقی با بلاست ، خاصه به هنگام بغلی ،
که هر فلسفی که عاشقی ورزد ممانته (= آشکارا) در خویش
خویش ستم کرده باشد ، خاصه که پیر باشد ، که پیر را جز
بسیه خویشی حاصل نشود . »

**در باب پانزدهم از آیین بوس و کنار با اجناس مختلف
سخن می گوید و از موازده بود و زبان آن پرده بر می گیرد
و اینگونه اندر می دهد ؛ و همچنان که گفتیم که مناجات کردن
بسیار زیان دارد ، تا کردن هم زیان دارد . . .**

**در باب شانزدهم سخنی در آداب گرمابه رفتن است ،
و حریران گرمابه را چنین پند می دهد ؛
چون در گرمابه رفتن حاجت اوقند بر سیرسی (= با شکم
سیر) مگر و که زیان دارد . و نیز در گرمابه به جماع مشغول**

هر و مردم

مباحش . البته خاصه در گرمابه گرم . که مجدد زکریای رازی
گوید ؛ « عجب دارم که کسی سیر به گرمابه گرم اندر جماع کند ،
و اندر وقت فضاّه بشیرد » .

در باب هجدهم از فواید استراحت اندک . پس از بیرون
آمدن از گرمابه . یاد می کند ، و اندازه خواب و آسایش را
برای مردم چنین یادآور می شود ؛ اما همچنانکه گفتیم بسیار
زیان کار است ، ناخفتن نیز هم زیان کار است که اگر آنمی
را هفتاد و دو ساعت ، یعنی که هشتاد و نه روز ، بقصد نگذارند که
بشخصید ، و بیوسته بستم بیدار همی دارد ، آن کس را بیم مرگ
فجاءه است .

**در باب هجدهم به توصیف شکار و تفریحات سالم
و ورزشهایی که برای سلامت بدن لازم است می یزداد و می گوید ؛
« بدان که بر اسب نشستن و بهنجیر رفتن و چوگان زدن
کار محتشمان است ، خاصه به جوانی . اما هر کاری به حد
و اندازه باید ، و با ترتیب . و همه روز بیوسته بهنجیر مرو که
نه ترتیب بود . اما چون پرشتینی ، بر اسب کوچک منشین که
مرد اگر چه منظرانی [درشت اندام] بشود بر اسب کوچک حقیر
نماید ، و اگر مردی حقیر بشود بر اسب بزرگ بهتر نماید ،
و بر اسب رهوار جز در سفر منشین که چون اسب رهوار بشود
مرد خویش را بر اسب افکنده دارد . »**

باب بیستم ؛ اندر کارزار کردن .

« اما چون در کارزار باشی آنچه سستی و درنگ شرط
نباشد ، چنانکه تا خسر تو بر تو شام خورد تو بر او چاشت
خورده باشی . و چون در میدان در کارزار باشی هیچ تأخیر مکن
و هر جان خویش مبخاش ، که آن را که به گور باید خفت
بمخانه نتواند خفتن . . . و در هر که تا گامی پیش توانی نهادن
هر گز گامی باز نمی مه . »

باب بیست و هشتم ؛ در آیین دوست گرفتن .

بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند نا گریز باشند
از دوستان که مرد اگر برادر باشد به که دوست ، از آنچه
حکیمی پرا پرسیدند که ؛ دوست بهتر با برادر ؟ گفت ؛ برادر
هم دوست یه . پس آندیش کن به کار دوستان ، به تازه داشتن
رسم دیدن و فرستادن و مردمی کردن . . . و لکن چون دوست تو
گیری پشت با دوستان رکن مکن . دوست تو همی طلب و دوست
کهن را برجای همی دارد ، تا همیشه بسیار دوست باشی که
گفته اند ؛ دوست نیک گنجی بزرگ است .

**باب چهل و سوم ؛ در آیین دهقانی و هریشهای که دانی .
و اگر دهقان باشی وقت کار دهقانی شناسنده باش .
هر چیزی که بکاری ، مکنکار که از وقت خویش بگذرد ، که**

هر و مردم

اگر ده روز پیش از وقت کاری به که ده روز پس . . .
و بیوسته از شکافتن زمین غافل مباحش و تدبیر کشتن سال دیگر
اسال همی کن . و کشت بیشتر بر زمینی کن که خویشن پوش
بود ، که هر زمینی که خویشن نتواند پوشیدن ترا هم نتواند
پوشیدن ، و چنان کن که بام به عسارت کردن مشغول باشی تا
از دهقانی بر خورده باشی ، پس اگر پیشه ور باشی از پیشه وران
بازار ، از هریشهای که باشی ، زود کار و ستودن کار باش
تا حرفات بسیار باشند . و به وقت کار ، کار به از آن کن که
هم پیشگان تو کنند .

باب چهل و چهارم ؛ در آیین جوانمردپسنگی .

« بدان ای پسر که نه چیز است از صفات مردم که هیچ
آدمی نیایی که بر خود گواهی دهد که این سه چیز مرا نیست .
دانا و نادان ، بدین سه چیز ، همه از خدای تعالی خشنودند ،
اگر چه این سه چیز خدای تعالی کم کسی را داده است . . .
یکی خرد است ، و دوم راستی ، و سوم مردمی . و چون به حقیقت
نگه کنی به دعوی کردن خلق به خرد و راستی و مردمی ،
دعوی به دروغ نمی کنند ؛ زیرا که هیچ جسدی نیست که این
سه صفت اندر او نیست ، لکن کندی آلت و تیرگی و تنندی
راه و سطر این تر ، بر بیشتر خلق بیست است ؛ که از این تعالی
تن مردم را جسمی ساخت از همه متفرقات تا اگر او را عالم
گلی خوانی ، و اگر عالم جزوی خوانی ، هر دو روا بود .
و سر انجام مطالب کتاب این نویسنده چیره دست روزگار کهن

با این جمله پایانی می یزید ؛ « اکنون بدان ای پسر که هر چه
عادت من بود جمله به کنایه کردم از بهتر تو . و از هر علمی
و هر هنری و هریشهای که من دانستم ، از هر دری فسلی یاد
کردم . اندر چهل و چهار باب این کتاب . از کوچک تا بپیری
عادت من چنین بوده است ؛ و من شصت و سه سال بدین سیرت
بودم ، و بدین سان پایان بردم . . . پس آنچه به خویشن پسندیدم
اکنون ترا همان خواستم و آموختم . اگر تو بهتر از این خصلتی
و عادتت همی دانی چنان باش که بهتر بود ، و اگر نه این
پندهای من به گوش دل شنو و کار بند ، و اگر نشنوی و کار نیندی
بر تو ستم نیست ؛ آن کس که خدای تعالی وی را نیک بخت آفرینده
است ، شود بخواند و بداند و کار بپندد که هر چه من گفتم همه
علامت نیک بختان است اندر دو جهان . . . »

۱ - متن فارسی این کتاب تاکنون بیش از چهارده بار - در ایران
و خارج از ایران - به سورههای مختلف چاپ شده است . بهترین چاپ
انسانی آن بهمت استاد مایه ور دانشگاه مشهد ، دکتر غلامحسین یوسفی ،
منسحق و تصحیح شده ، و به سر مایه بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۴۴
منتشر گشته است . دکتر یوسفی پس از این تاریخ « منسحق قاپوس نامه » را
نیز با شرح و توضیح کامل برای جوانان تهیه و چاپ کرده است . ما نیز
برای نگارش این مقاله از تحقیقات ارزنده ایشان استفاده کردیم .

سیاحان آلمانی که در عصر صفویه از ایران دیدن نموده اند

نقل: دکتر سیروس شفق و دکتر مهدی روشن ضمیر

تعداد منابع وماخذی که درباره ایران نوشته شده و بجای رسیده است به هزاران جلد میرسد. ولی با وجود این معدودی از آنها دارای ارزش فوق العاده علمی است که از آنجمله میتوان کتاب «در دیار شاهنشاه ایران» تألیف سیاح آلمانی انگلیت کمپفر را نام برد. مؤلف در خلال سالهای (۱۷۱۶ - ۱۷۱۹) میزیست، کتاب وی توصیف کامل وزنده وقابل اطمینانی از دیار و کاخ سلطنتی شاه سلیمان در شهر اصفهان است و در واقع وضع دیار شاه ایران را در نیمه دوم قرن هفدهم تشریح می کند.

از شاه و وزیرش گرفته تا پایین ترین اصناف کاخ سلطنتی مانند مشعلداربازی بدون آنکه کسی را از قلم پیندازد همه را در کتاب خویش وصف کرده است. شرحی که کمپفر از کاخها و تفرجگاهها و حرم سراها و باغهای آن زمان به دست داده است چنان روشن و دقیق بیان گردیده که قاطب ازین رفته را میتوان بر مبنای (مبنای) نوشته های وی دوباره مجسم نمود. تشکیلات اداری دیار و ارتباط تشکیلات شرعی و عرفی یاهمدیگر مورد توجه این سیاح بوده است. زندگی اجتماعی مردم همچو وقت از نظر این سیاح دور نبوده و خواننده با مطالعه نوشته کمپفر وضع آرزوی را در مقابل چشمان خویش مجسم مینماید.

این اخبار زنده که بر اصل مشاهده تدوین گردیده کاتبی است که بزبان لاتین نوشته شده. در سال (۱۹۳۶ - ۱۹۳۵) پروفیسور والتر هینز (Walter Hinz) که در دانشگاه برلن مشغول تدریس بوده کتاب انگلیت کمپفر را بعنوان مواد درسی برای رشته ایرانشناسی انتخاب و در مدت چندین بیستال به ترجمه آن مبادرت می کند تا اینکه در سال ۱۹۳۷ بدانشگاه گتینگن Göttingen دعوت می شود و بدین وسیله تا بهار سال ۱۹۳۸ بروی ترجمه فارسی و خام کار می کند تا بصورت آلمانی ساده

و لوبک Lübeck، تحصیل کرده است.

در حله سالگی اولین سفر خود را به هلند می کند و در دانشگاه بعد از پایان تحصیلات دبیرستانی در دانشگاه آلتا به تحصیل قلمه، تاریخ و زبانهای خارجی جدا بصورتی مبارک می نماید و در سال ۱۶۷۴ موفق با نام تحصیل در تورن Thorn و کراکاء Krakau میگردد. در سال ۱۶۷۶ در شهر ورشو با فرستاده دیار ایران (ایلیچی) بنام محمد حسین باقر آشنا می شود. کمپفر چهار سال از اواخر دوران تحصیل خویش را در کولینسبرگ Königsberg که تحصیل طب و علوم طبیعی می پردازد و در سال ۱۶۸۰ بزادگاه خود یعنی شهر لمگو Lemgo بر میگردد و در همان سال با برادر خویش بنام آندره آس Andreas به شهر جنا Jena مسافرت می کند ولی بواسطه تنگنستی مالی باستانی ترک تحصیل می کرد. در این موقع با اتفاق برادر خویش از طریق هامبورگ به لوبک می آید و در آنجا از یکدیگر جدا می شوند.

کمپفر در سال ۱۶۸۱ در کولینسبرگ موفق با نام تحصیل می شود و بعداً به تبعیت از برادر خویش به سوئد مهاجرت می کند. از اوت سال ۱۶۸۲ در ایسالا Uppsala و استکهلم Stockholm اقامت داشته و در آن موقع طرح دوستی با استاد معروف حقوق بنام پفندورف S. Pufendorf می ریزد. در آن زمان کارل یازدهم که مردی جوان بود نزاریکی برای مسافرت هیاتی بدیار شاه ایران می دیند زیرا هدف اصلی وی روابط تجاری و تشویق شاه ایران علیه ترکان عثمانی بود. در همین موقع پرائر تومسیه بن پفندورف، کمپفر بعنوان منشی و ملیب هیأت مزبور که ریاستش با لودویس فابریوس Ludwich Fabritius است پیشنهاد می شود. کمپفر دانشمند جوان آلمانی از فرصت استفاده نموده و پیشنهاد مزبور را با دلچسبی می پذیرد زیرا وی منتها تحصیلات خود را در زمینه های نموده بود که بدرد سیر و سیاحت می خورد.

باید گفت که کمپفر اولین سیاح بوده که در عصر صفویه با ایران آمده بلکه در سال ۱۶۰۲ شخصی بنام گئورگ تکناندر فاندزریابل Geog Teclander van der Jabel بعنوان منشی معرمانه اولین سفیر آلمان در زمان ژولف دوم فیصل آن کشور بدیار شاه عباس اول فرستاده می شود ولی متأسفانه در گیلان پرائر ابتلا برض ویا در ۲۵ اکتبر سال ۱۶۰۳ فوت می کند.

اولناریوس نیز یکی دیگر از سیاحانی است که با اتفاق هیاتی دولسافرت مهم یکی در سال ۱۶۳۳ بسکو و دیگری در سال ۱۶۳۶ از طریق مسکو با ایران نموده، هدف اصلی این هیات که از هولشتاین بروسه و ایران اعزام میگرددیند ایچان روابط تجاری با آن دو کشور بوده است.

اولناریوس از معلومات و هوش سرشاری برخوردار بوده

بطوریکه گوته شاعر معروف آلمانی در دیوان شرقی بکرات به ستایش و تمجید نامبرده پرداخته و از وی به نیکی یاد کرده است. اولناریوس از خود سفرنامه پرارزشی بیادگار گذاشته که هم از نظر کیفی و هم از نظر کمیتی درخور تحسین می باشد. تا امروز ترجمه های بی شماری از سفرنامه وی بزبانهای مختلف فراهم شده و چاپهای متعددی از آن بعمل آمده است. وی نیز به تحلیل علاقه و واقع بینانه ای در سیاحتنامه خود نموده و آن را به زبان آلمانی قدیم نوشته ولی با وجود این در سراسر کشورهای اروپایی مخصوصاً آلمانی زبان بوقور گسترش یافته و کمتر کسانی پیدا می شوند که سیاحتنامه مزبور را نشناسند.

علاوه برینقتی که در سفرنامه وی مشاهده می گردد چون نامبرده نقاش چیرمدستی بوده توانسته با مهارت خاصی وضع اجتماعی و جغرافیایی ایران را تا حدودی در بخوانندگان روشن نماید. ناگفته نماند نقاشی هایی که از وی بیادگار مانده ارزش جغرافیایی تاریخی فوق العاده ای دارد. در سفرنامه اولناریوس اشعار و حکایات و ضرب المثل های فارسی مخصوصاً از معدنی بخط فارسی بسیار آمده است. هنگامی که اولناریوس عازم ایران بود جوانی تئیبیزاده از شلوئیک نام یوحان البرشت فون ماندلسلو Johann Albrecht von Mandelslo همراه او بوده است و این همان شخصی است که نامش (۱۶۴۲ - ۱۶۲۹) میخواست او را با حقوق سالیانه ۷۵۰۰ تالر Taler در دیار خویش بکارگمارد ولی او تمایلی برای این کار نشان ندادند و بالاخره در ۳۱ دسامبر سال ۱۶۳۷ موقعی که هیات هولشتاین اصفهان را بمقصد وطن خویش ترک می کنند وی به سیاحت خویش بطرف جنوب تا سواحل خلیج فارس ادامه میدهد و بدینوسیله از اولناریوس جدا می شود و در این موقع بوده که دوست و همراه وی یوهان واینبرگ Johann Weinberg پرائر ابتلا، به مالاریا تروانت با او همگام باشد و ماندلسلو Mandelslo از اول مارس ۱۶۳۸ به تنهایی عازم هندوستان گردید.

سیاحتنامه او کتابی است بنام سفرنامه مشرق زمین Morgen Ländische Reyse - Beschreibung که مطالب چندانی درباره ایران ندارد و انتشارش توسط اولناریوس در شلوئیک سال ۱۶۵۸ صورت گرفته است.

هیات دیگری از طرف تاجر هامبورگی بنام اوتوبر و گمان Otto Bruggman که ریاست آن بعهدت شخصی بی تدبیر بود با ایران اعزام می گردد. هیات مزبور مرکب بودند از چهارده کارمند و هشت تئیبیزاده جوان (Pagen) و چهارده مستخدم (Kammandiener) و هشت سرباز محافظ مسلح به نیزه و Hellebardier ۵۰ خدمتگزار که شامل یک اکیب دریاورد

۱ - يك تومان بر این ۱۷/۵۰ تالر بوده است.

برای گذشتن از درهای خور.

این سفر در ۲۲ اکتبر سال ۱۶۳۵ از هامبورگ آغاز می‌گردد و پس از تحمل رنج فراوان در سال ۱۶۴۰ به هولشتاین پایان می‌یابد. این‌ها چند نفر از سیاحانی بودند که قبل از آن‌گلبرت کمپفر در مطالعات و تحقیقات ایران در زمان صفویه سستی پیدا داشته و هر یک آثاری از خود بیادگار گذاشته‌اند.

توقف کمپفر در ایران (۸۵ - ۱۶۸۳ میلادی)

سفر سوئد با همراهانش از جمله کمپفر در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ استکهلم را ترک‌گفت. در سوئد آرویل به آبو Abo رسید و پس از زنجبار از هلندینگورس (هلندیکن آمروژ) Helsingfors و نوروا Norwa بروسیه وارد شد.

کمپفر در هم ژوئیه در مراسم رسمی که جهت تسلیم اعتبارنامه روسیه سوئد به قرار روسیه تشکیل یافته بود شرکت نمود و بعد یونسفیه به دربار آن کشور بازگشت. در این زمان دوشاززاده بسیار جوان یعنی یوان و پتر بعنوان تران در روسیه حکومت می‌داشتند. عیادت نمایندگی سوئد ژوئیه پایتخت روسیه را ترک‌کرده و یونسفیه کشتی از راه آبی و لگا به طرف دریای خزر روانه شدند. در هفتم ماه نوامبر ۱۶۸۳ به مآثرخان وارد شدند. کمپفر از آغاز مسافرت خود متعول نوشتن کتابی در زبان آلمانی شده و کلیه حوادث و اتفاقاتی را که زمین سفر با آنها روبرو شده در آن مشروحاً ثبت کرده است. کتاب مزبور که بصورت سفرنامه است در موزه بریتانیای لندن محفوظ می‌باشد. سفیر سوئد و همراهانش در ۸ نوامبر همان سال برای رفتن به حضور شاه ایران مآثرخان را ترک‌کرد. در این سفر سفرای کشورهای روسیه و هلندستان نیز همراه این هیئت بودند.

سفرای نامبرده در ۱۷ دسامبر به شامخی، مرکز شیروان که در آن زمان حتی تا زمان قاجاریه جز و کتور ایران بود، رسیدند. در اینجا هیأت مزبور مدت يك ماه انتظار بازیافتن بندباز اصفهان را کشیده و پس از آنکه این اجازه از دربار صادر شد بسوی پایتخت صفوفیه حرکت کردند.

کمپفر از توقف يك ماهه خویش در شیروان استفاده پژوهشی کرده و در اطراف و نواحی آن محل گردنهای تحقیقاتی کرده و گزارشاتی تهیه نمود. از جمله منطقه نفتخیز باکو را نیز از نزدیک دیده و شرح جامعی درباره وضع جغرافیایی و اقتصادی آن ناحیه نوشت. پیرات میتوان گفت که کمپفر اولین کسی است که درباره این منطقه نفتخیز یادداشت‌هایی علمی از خود بیادگار گذاشته است.

هیأت نامبرده در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ شامخی را ترک‌کرده و یک ماه بعد به رشت و سپس به قزوین رسیدند. از نکات جالبی که در این سفر برای کمپفر اتفاق افتاده است این بود که در

کاروانسرای که برای توقف آنان آماده‌کرده بودند نام آدم اولتاریوس Adam Olearius همشهری خود را که بر سر یادگاری بروی دیوار نوشته بود ملاحظه مینماید. سفرای نامبرده و همراهان پس از توقف کوتاه قزوین را ترک نموده و به اذگشتن از راه « ق م ، کاشان و نطنز » بالاخره بمقصد خود اصفهان نزدیک شده و در ۲۹ مارس ۱۶۸۴ (یک هفته پس از ورود سال ۱۰۹۶ هجری) بدان شهر وارد می‌شوند.

کمپفر که کثته اطلاعات جدید درباره اوضاع اجتماعی و جغرافیایی ایران بود از توقف در اصفهان حداکثر استفاده را کرد و با بازدید از نقاط مختلف شهر و تماس با طبقات مختلف مردم یادداشت‌های بسیار دقیق و دقیقی تهیه و حتی اسامی کوهها و ارتفاعات محلی را نیز ضبط نموده است. ضمن اسامی یادداشتها اسامی کلیه بناهای مهم از جمله مدارس، کاروانسراها و غیره را در کتاب خود آورده است.

مدت اقامت کمپفر در اصفهان ۲۰ ماه بوده و در این مدت موفق شد بخش اول کتابی را که درباره گیاهان ایران نوشته بود تکمیل نماید.

از جمله یادداشت‌های پرارزش کمپفر شرح کامل مشاغل و مناسبات و سلسله مراتب اداری کارمندان و کارکنان درباری و کنشوری ایران در قرن ۱۷ میلادی می‌باشد.

کمپفر برای کسب اطلاعات دست اول و تماس مستقیم با طبقات مختلف مردم از بدو ورود خود به اصفهان مشغول فراگرفتن دیوزبان ملی و درباری آن زمان یعنی فارسی و ترکی شد و با کوششی که در این راه بکار برد موفق بفراگرفتن آن دو زبان گردید.

کسی که بیش از همه در فراگرفتن این زبانها به کمپفر کمک نمود یکی از کشیشان مسیحی بنام رافائل دومان Raphael du Mans بود که در آن زمان ۳۸ سال از توقفش در شهر اصفهان می‌گذشت. رافائل که نام اصلی او ژاک دوترت Jacques Duterte بوده اصلاً فرانسوی‌بوده و در سال ۱۶۱۳ در شهر Le Mans فرانسه متولد شده بود. این شخص در فوریه سال ۱۶۴۴ همراه جواهر فروش و سیاح معروف یعنی تاوریبه به حلب و بعداً مسافرت نموده و پس از آنکه وارد یکی از ایازون‌های مذهبی شد نام رافائل را پذیرفته و بزودی در ژبون ارمنی‌های اصفهان مقام زیات را بدست آورد.

توتو Thévénot که در سال ۱۶۶۴ در ایران بوده، پتی‌دولاکرو Petit de La Crois که توسط کلب Gilbert وزیر لویی چهاردهم بخاورزمین مأموریت یافته و در سال ۱۶۷۴ در اصفهان بحر میرده و بالاخره شوالیه ژان شاردن Jean Chardin که از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۰ در ایران زندگی میکرد همه خود را مرهون راهنمایی‌های رافائل دانسته و یازها

از او بتئیک یاد کرده‌اند.

کمپفر نیز در نوشته‌های خود اغلب از رافائل و کمکهای پرارزش او سپاسگزاری نموده و از شخصیت علمی وی مطالب زیادی برشته تحریر در آورده است.

رافائل برای کمک به کمپفر يك کتاب دست‌نویس ترکی نوشته و شش ماه بعد از اتمام آن یعنی در سپتامبر سال ۱۶۸۴ کتابی را که درباره ایران می‌نوشت به پایان آورد. کمپفر در کتاب خود بنام Descriptio Persiae communicata Dne Engelbero Kaempfero, Hispanae, 1684. درباره ایران برسان لاین که استفاده شایانی کرده است.

رافائل غیر از علوم دینی در رشته‌های ریاضیات نیز دست داشته بطوریکه بسیاری از علمای دربار صفوی برای محاسبات خود آلات و ادواتی را که بدست او ساخته شده بود بکار می‌بردند.

کمپفر بواسطه آشنائی زبان و آداب و فرهنگ ایرانیان اعتبار و محبوبیت خاصی در میان مردم پیدا کرده بود. شاه صفی با نامبرده آشنائی زیادی داشته و از وجود او در مذاکرات خود با سفرا و نمایندگان اروپایی بعنوان مترجم دربار استفاده میکرد.

ادامه سفر کمپفر از سال ۱۶۸۵ تا ۱۶۹۴

پس از گذشت بیست ماه توقف در اصفهان، کمپفر که از وجود يك اسکادران کشتی هلندی در خلیج فارس اطلاع داشت تصمیم گرفت از انجام وظیفه در سفارت سوئد کناره‌گیری کرده بسفرهای تحقیقی و ابدالی خود بپردازد. پس از تماس با ناخدایان هلندی توانست بعنوان پزشک کشتی‌های آنان استخدام گردد.

کمپفر با قبول این شغل میخواست وسیله سفر به هندوستان که از روزی دیدنش را داشت، فراهم کرده باشد.

در سپتامبر ۱۶۸۴ با فان هو یفل Van Heuvel رئیس شرکت هلندی مقیم اصفهان قراردادی بستم و بعنوان پزشک با استخدام شرکت هلندی درآمدی بدست آورد. پس از امضاء قرارداد نزدیک يك سال در اصفهان ماند و بالاخره پس از انتظار زیاد و روزشماری در ۲۱ نوامبر سال ۱۶۸۵ از راه تخت جمشید و شیراز با طرف خلیج فارس رهسپار گردید. کمپفر در این سفر از شهر باستانی دارابگرد دیدن کرده و یادداشت‌های جالبی درباره نقش برجسته داراب که موضوع آن پیروزی شاپور اول بر امپراطوران روم می‌باشد برداشت.

کمپفر در سال ۱۷۱۲ در شهر لمگو نتیجه تحقیقات

و مشاهدات خود در دارابگرد را در کتابی در زبان لاتین تحت عنوان Amonitates exoticae (آسیای شگفت‌آمیز) چاپ کرده منتشر نموده.

کمپفر برخلاف آرزوی قلبی خود که میل داشت هرچه زودتر به هندوستان برسد ناچار شده بود بتا بئیل و دستور رؤسای هلندی خود مدت‌ها در نواحی بسیار گرم جزیره هرمز و بندر عباس بانجام وظیفه اشتغال ورزد. از این امر بسیار ناراحت بوده و در نوشته‌های خود از این توقف اجباری شکایت نموده است. توقف کمپفر در این محل از تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۶۸۸ بطول انجامید. از آن پس کمپفر بسفارت ایذه‌آلی خود پرداخته و به هندوستان و جاوه و ژاپن رفته و در اواخر سال ۱۶۹۴ به میهن خود آلمان بازگشت. کمپفر در هنگام توقف خود در ژاپن نیز تحقیقات جالبی نموده و گزارشات مهمی جمع‌آوری کرده است و به همین سبب عمده‌ای او را از جمله ژاپن شناسان پیشقدم نیز می‌شناسند.

کمپفر امیدوار بود که پس از بازگشت به میهن خود کتب و مقالاتی درباره سفرهای مشرق‌زمین خود بچاپ برساند ولی بواسطه مشکلاتی از جمله ناراحتی‌های خانوادگی موفق بانجام آن نگردید. علاوه بر آن مطب وی همیشه شلوغ بوده و امر طبایع تمام وقت او را گرفته بود به همین سبب بکارهای پژوهشی خود نرسید. چند ساعتی هر که پس از تعطیل مطب برای او باقی می‌ماند ناچار بود در خدمت دوتیر از اشراف محلی بناهای گراف فن دتمولد Graf von Detmold و فریدریش آدولف Friedrich Adoll انجام وظیفه نماید.

کمپفر در هنگام اقامت در ایران و ژاپن نقاشیهای دقیقی کشیده بود تا در انتشار کتب خود از آنها استفاده نماید. اکنون ناچار بود برای چاپ نقاشیهای مزبور ابتدا آنها را بروی لوحه‌های مسی کلیشه نماید ولی تهیه آنها با مشکلاتی روبرو شد و مستلزم وقت زیادی بود.

در نامه‌ای که کمپفر بتاريخ اول نوامبر ۱۷۰۱ برای یکی از دوستان هلندی خود بنام پارو Parve به لینن مینویسد بدین امر اشاره میکند که مدت‌ها اشتغال ستودن کتابی بنام «دیندنیهای کشورهای خارجه Curiositas exoticae» میباشد. وی در این نامه شکایت میکند که مدت دوسال است که چاپ

- ۱ - این شاهزاده بعدها بنام پتر کبیر معروف گردید.
- ۲ - Plantarum Persicarum rudis tam delineatio quam descriptio Tom I 1605, Mens. May.
- ۳ - نقل از کتاب « آثار و پژوهش‌های ایران باستان » والتر هیتس، ص ۱۴۵.

کتابش بتأخیر افتاده و هنوز نتیجه آن معلوم نیست . کمیفر در این نامه علت عدم چاپ را در مشکلات تهیه کتبشها میدانند . از طرفی مسافرت وی به هلند جهت تهیه کتبشها بواسطه نداشتن وقت امری واهی بود لذا ناچار شده که ازستانان محلی برای تهیه کتبشها دستور خطی فارسی و ژاپنی استفاده کند . ولی متأسفانه این آزمایش نتیجه بدی داد چون استادان محلی هنوز نبحر به کالی در این زمینه نداشتند . سالها صبری شد ولی باز هم کمیفر موفق چاپ وانتشار کتبشها نماند . باینکه خود یعنی سفرنامه اش نند . پادشاهای وی سائها درون چند صندوق روی هم انباشته شده و رونابودی میرفت .

کمیفر در جانی مینویسد : « پادشاهای من تا این اواخر درون این صندوقها دفن شده بودند تا اینکه جنیدی پیش هنگام فرات رفت چند ساعتی وقت پیدا کرده توانست نسخهای خطی را که در اثر گذشت زمان کرفشار کرمخورده گی شده و در اثر رطوبت مقداری از کلمات و جملات آنها محو شده بود از نابودی کامل نجات دهد » .

بالاخره انتشار سفرنامه کمیفر که زبان آلمانی نوشته شده بود بدین طریق صورت گرفته است :

مؤلف ابتدا آترا بریان امبی لاین برگر مانیده ومطالبش هم از سفرنامههای مؤلفین قدیمی چون دلا واله (Della Valle) واوریا (Tavernier) ، شارن Chardin وغيره اقتباس کرده و سپس مقدمهای شرح زیر بنیان افزود :

« من تنها تحلیلات رؤیائی خود را بروی کاغذ نیاروده ام یعنی نوشتههای من کاربرد نوسینده پشت میز نشین وفاترئی بنویس نیست بلکه من آنچه را می نویسم یا تا زگی دارم ویا آنکه بدینشان آنها را بطور کامل نوشته ام . بعنوان يك مسافر متعق راه دیگری هست من غیر از وقت کامل در آنچه میدیدم و برای ما تا زگی داشته موجود نبود . . . »

این اثر بزرگ که در حدود ۹۰۰ صفحه بود بالاخره پس از گذشت ۱۲ سال از مراجعت کمیفر به میهنش یعنی در سال ۱۷۱۲ در شهر لیمگو چاپ رسید .

کمیفر ۴ سال بعد در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۷۱۶ در سن ۶۵ سالگی جهان را بدرود گفت .

کتاب مزبور شامل پنج جلد و بیشتر آن درباره ایران است بدین ترتیب که جلد اول و چهارم آن تماماً وبخشهای زیادی از جلد دوم وسوم مختص ایران میباشد یا بهتر گفته شود از ۶۱ بخش این پنج جلد ۳۳ بخش آن راجع به ایران وثقیه درباره ژاپن نوشته شده است .

کمیفر در جلد دوم کتاب مطالب جانب وارزنده ای درباره نواحی دریای مازندران از جمله یا کو آورده است که در آلمان برای مردم دنیا کاملاً نا زگی داشت . در این جلد مطالبی هم راجع به تخت جمشید ، مقابر شاهان هخامنشی و آرامگاه سعدی

Verwehte Spuren

«خون سیاوش»

ریشه های تاریخی امتثال وحکم

هنری پرتوی

و فرزندی پهلوانش تکلیف کرد . پاندرون رود ویا خواهرانش دیدار کند . سیاوش که بمقصود باطنی سواد به پی برده بود در جواب شاه عرض کرد :

مرا راه بنما سوی بخردان
برگان و گار آزموه ردان
چه آموزم اندر شستان شاه
بدانش زنان کی نمایند راه ؟
بدگفت شاه ای پسر شادباش
همسته خرد را تو بنیاد باش
پس پرده من ترا خواهر است

چو سواد به خود پیران مادراست

سیاوش با نهایت بی رمیلی و انکراه پاندرون رفت ولی تحت تأثیر عشوه گریهای سواد به واقع شده با خواهرانش دیدار کرد و فرز شاه بازگشت . بار دوم وسوم نیز بفرمان شاه پاندرون خرامید و در مقابل ملازبها و خواهشهای بشرفانه سواد به :

سیاوش بدو گفت گاین خود ماه
که از بهر دل من دهم دین بیاد
چنین با پندر بیوفائی کنم
ز مردی و دانش جدائی کنم
تو بانوی شاهی و خورشید گاه
سزد کر تو ناید بدینسان گاه

سواد به که مقصود را حاصل ندید از بیم آنکه میداد سیاوش راز دلدادگی وی بندید بگوید و کار پرسوالی بکشد :

بزد دست و جامه بدید پاک
بناخن دو رخ را هم بدیکه چاک
یکی غفلت از کاخ وایون بیخاست
تو گفتم شب رسته خیزت راست
بگوش سپید رسید آگهی
فرو آمد از تخت شاهنشهی

ممکن است اختلاف و سببی افراد دو خانوادده ، دو ملایفه ، دو قبیله ، دوشهر و دو یا چند کشور را بخاک و خون کشاند و دامنه اختلاف و مناظره مدتی منتهای بطول انجامد . در اینگونه موارد آن سبب و عاملی را که موجب بروز جان کشکش دامنه دار شده باشد به «خون سیاوش» تشبیه و تمثیل میکنند . بدون شك در طول تاریخ و تمدنی قرون و اعصار کشتارهای هولناکی در گوشه و کنار جهان رخ داد و خونهای زیادی بناحق بر زمین ریخت ولی خون سیاوش شاهراند نامدار ایرانی که ناجوانمردانه در سرزمین تورانیان بتل رسید رنگ دیگری داشت وجوش و جوشش آن بعدی تندوتیز بود که بتول فردوسی :

ب ساعت گیاهی از آن خون بر ست
چرا زد که داد که آن چون بر ست

اکنون باید دید سیاوش کیست و خون ناحقش را چگونه ریختند که بصورت ضرب المثل درآمده است :

سیاوش فرزند کاووس شاه بود و از سوی مادر بافراسیاب خوشواندندی داشت چون سن رشد رسید پهلوان نامی ایران رستم داستان او را بر ایستان برد و :

هرها بیاموختش سر سیر
بسی دلیج برداشت کامد بستر
سیاوش چنان شد که اندر جهان
مانند او کسی نبود از جهان

سیس بترد پندرش کاووس آمد ومورد نوازش قرار گرفت . روزی پدر و پسر نشسته بودند که سواد به همر کاووس شاه ودختر شاه هاماوران از در درآمد و بیك نگاه عاشق شیدای سیاوش شد . پس از چند روز برای همرش کاووس پیام داد که سیاوش را پاندرون کاخ سلطنتی فرست تا خواهانش را ببیند ولی باطناً مقصودش این بود که آن جوان دامطلعت را در دام عشق خویش اسیر کند . کاووس از پیام سواد به شنود شد

خروشید سوادیه در پیش اوی
همی ریخت آب و همی کند موی
چنین گفت کامد سیاوش بنخت
بر آراست چنگ ویر آویخت سخت
که از سمت جان و تنم پر ز مهر
چند برهیزی از من نوای خوب چهر
بینداخت افسر ز مشکین سرم
چنین چاک شد جامه اندر برم
کاووس شاه چون سخنان سوادیه شنید سیاوش را بحضور
طلبید و جریان قضیه را استفسار کرد. سیاوش که چاره جز
حقیقت گوئی ندید آنچه از سوادیه بر وی گذشت یکایک بیان
کرد و مشاجرات لفظی بین او و سوادیه در حضور کاووس
در گرفت :

چنین گفت با خویشن شهربار
که گفتار هر دو نیاید بکار
بدان باز جستن همی چاره جست
پیونید دست سیاوش نخست
برو بازوی و سرو بالای او
سراسر پیونید هر جای او
ز سوادیه بوی می و مشکاب
همی یافت کاووس و بوی کلاب
ندید از سیاوش چنان نیز بوی
نشان بیودن ندید اندر اوی
شعین گشت و سوادیه را خوار کرد
دل خویشن را بر آزار کرد

ولی چون سوادیه علاقتش بود و مضافاً از وی چند
فرزند خردسال داشت لذا همان توبیخ و شامت قناعت ورزید.
سوادیه که خود را در مقابل سیاوش مغلوب دید در مقام انتقام
بر آمد. توضیح آنکه در اندرون کاخ سوادیه زن خدمتکاری
زندیگی میکرد که آبستن بود. سوادیه ناروئی بوی خوراند
تا بچه‌های دوقلویش سقط شد. سپس زن خدمتکار را پنهان
کرد و آن دویچه را در پشت زین نهاد خود بجای زانو شیون
برداشت. خر بکاووس شاه رسید و سراسیمه با اندرون شتافت :

ببارید سوادیه از دیده آب
همی گشت روشن بین آفتاب
همی گفتمت کاووس که از بدی
بگفتار او خیره ایمن شدی
دل شاه کاووس شد بد گمان
برفت و در اندیشه شد یگرمان
همی گفت کار این چه درمان کنم
نشاید که این بر دل آسان کنم

کاووس باختر شاسان متوسل شد همه یکدل و یکزبان
گفتند :
دو کودک ز پشت کسی دیگرند
نه از پشت شاهانه و زین مادرند
نشان بداندیش ناپاک زن
بگفتند با شاه و با انجمن
پس از یک هفته زن خدمتکار را بیافتند ولی هر چه زجر
و شکنجه‌اش دادند حقیقت مطلب را نگفت :
چنین گفت جادو که من بیگناه
چگونه بدین نامور پیشگاه
ندارم از سکار هیچ آگهی
سخن هر چه گویم بود ز ابلیس
کاووس شاه بناچار همه مؤیدان را بحضور طلبید و در
کشف حقیقت استمداد کرد :

چنین گفت مؤید شاه جهان
که درد سپهبد نماند نهان
چو خواهم که بیدار کنی گفتگوی
نیاید زدن سنگ را بر سوی
زهر دوسخن چون بدینگونه گفت
بر آتش باید یکی را گذشت
چنین است سوگند جرح بلند
که بر بیگناهان نباید گرد
سابقاً معمول چنین بود که متهمان را از آتش عبور
میدادند و معتقد بودند که گناهکار در درون آتش میسوزند
و بیگناه از آن سلامت و بدون ویدون کمترین رنج و آلم بیکار می‌آید.
سوادیه بی‌هائاً اینکه سقط چنین بهترین گواهی اوست حاضر شد
از آتش بگذرد ولی سیاوش :

بیانخ چنین گفت با شهربار
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بهرم
ازین سنگ خوار است گر ننگدم
پس خرمنی از آتش بر افروختند و سیاوش تکلیف کردند
که از آن بگذرد. سیاوش بیگناه بدون هیچ بیم و هراسی اسب
پناحت و در میان آتش جستن کرد. پس از چند لحظه :
ز آتش برون آمد آزاد مرد
لیان بر زخنده برخ همچوورد
چنان آمد اسب و قیاس سوار
که گشس منم داشت اندر کنار
چو پخشایش پاک بزدان بود
دم آتش و یاد یکسان بود
همیادک مژده یکی را دگر
که بخشود بر بیگناه دادگر

چو پیش پدر شد سیاوش پاک
نمود و نه آتش نه کرد و نه خاک
فرود آمد از اسب کاووس شاه
پیانده سپهبد پیانده سپاه
سیاوش را تنگ دربر گرفت
ز کردار بد پوزش اندر گرفت
پدر و پسر سه روز متوالی پیش و عشرت گذراندند سپس
کاووس شاه سوادیه را پیش خواند و بنزدیم فرمان داد که او را
حلق آویزند :

سیاوش چنین گفت با شهربار
که دل را بدینکار رنجبه مدار
بن بخش سوادیه را زین گناه
پذیرد مگر پند و آید براه
سیاوش را گفت بختیست
از آن پس که بر راستی دیدمت
دیر زمانی نگذشت که باز آتش انتقام سوادیه سرازخاکستر
بیرون کرد و سوادیه خواست بار دیگر ذهن کاووس را متوب
کند که در این موقع قشون افراسیاب ایران زمین روی آورد
و شاه با شاره مؤیدان سیاوش را با لشکری آراسته و بهرامی
تهنتم جنگ تورانیان روانه کرد .

چنین بود رای جهان آفرین
که او جان سیارد بتوران زمین
به رای و باندینه فایکار
کجا باز گردید پس روزگار
سیاوش و رستمستان با سپاه گران جانب توران در پیش
گرفتند و تا بلخ بناختند. گرسیوز فرمانده سپاه توران بود
و چون با سیاوش یاری زور آزمائی نهادش شخصاً بنزد
افراسیاب رفت و از قشون بیعت و حصر ایران که نامدارانی
چون رستم و سیاوش و زنگه بر آن فرماندهی میکردند سخنها
گفت. افراسیاب بر آفت و گرسیوز را از خود براند سپس
فرمان بیعت داد تا با ماندانان بسوی بلخ روی آورد و سیاوش
را گوشمالی دهد ولی شایسته خواب هولناکی دید و از تخت
زیر افتاد :

خروشی بر آمد ز افراسیاب
پلرزید بر جای آرام و خواب
فکند از سر تخت خود را بخاک
بر آمد ز جانش آتش سهمناک
گرسیوز بر بالینش حاضر شد و علت را پرسید. افراسیاب
با دیدگان بی‌خبر و جوابداد : گرسیوز، مرا بخال خود گذار
زیرا در عالم خواب بیابان پر از عاز و عترتی دیدم که حسیه
و خرگاه من در گوشه‌ای از آن بیابان برپا شد ناگهان بادی
شدیدی وزیدن گرفت و درفش مرا سرنگون کرد. در این موقع

قشوی از ایران زمین بر من ولنگریام تاختند و از گشته پشته
ساختند. پهلوان نامداری از قشون ایران مرا با سارت گرفت
و بنزد کاووس شاه برد جوان مامیپیکری که در کنار شاه نشسته
بود چون مرا دید شمشیر از میان کشید و مرا بدو نیم کرد :

دمیدی بگردار خرنه میخ
میام بدو نیم کردی بیخ
خروشیدم من فراوان ز درد
مرا ناله و درد بیدار کرد
باشارت گرسیوز و فرمان افراسیاب کلیه مؤیدان را
احضار کردند و تعمیر خواستند. یکی از مؤیدان امان خواست
و چنین گفت :

به بیداری اکنون سپاهی گران
از ایران بیاید دلاور سران
یکی شاهزاده به پیش اندرون
جهاندمه با او بسی رهنمون
که بر ملاحظه بر کسی نیست شاه
کند بوم و بر را بنا بر تپه
مقصود همان سیاوش است که اگر با او جنگ کنی
در صورت غلبه دمار از روزگار ما بر آورد و چنانچه کشته شود
خوش سراسر توران زمین را فرو گیرد و همه جا را بخالشوخن
کشد :

اگر با سیاوش کند شاه جنگ
چو دیده شود روی گیتی رنگ
ز ترکان نماند کسی را بگاہ
غمی گردد از جنگ او پادشاه
و گر او شود کشته بردست شاه
توران نماند سر و تختگاه
سراسر بر آشوب گردد زمین
ز بهر سیاوش بچنگ و بکین

افراسیاب از این تعبیر و سخنان مؤید غمین گشت و پس از
رای زدن با سران سپاه در مقام صلح و آشتی با سیاوش بر آمد
و گرسیوز را با اسبان و هدایای گرانقیمت بهرامی دوستی
نخبه سپاهیان بسوی رستم گسیل داشت و پیشنهاد صلح کرد
رستم و سیاوش پس از یک هفته کنکاش و مشورت شرطیکه
افراسیاب یکصد تن از سرداران منتخب را بعنوان گروگان
فرستد پیشنهاد گرسیوز را پذیرفتند و بیمان صلح بهمن ترتیب
منعقد گردید. آنگاه سیاوش و لشکریان در بلخ ماندند و گرسیوز
بسوی افراسیاب و رستم بحضور کاووس شاه شتافت. افراسیاب
از اعتقاد صلح و آشتی شادمان شد ولی کاووس بتسول صلح
نن نداد و نسبت رستم که بزعم وی سستی نشان داده است
خشمگین گردید و گفت :

بزه سیاوش فرستم کتون
یکی مرز با دانی و پرسون
فرمایش کاشی کن بلنه
بند گران پای ترکان بند
پس آن سنگان را سوی ما فرست
که مرشان بخواهر نشان گست

رستم از در موصله درآمد و کاووس را از اشتغال مازنه
جنگ با افراسیاب و تکلیف پیمان شکنی بفرزانش سیاوش
بر حذر داشت ولی کاووس تسلیم شد و رستم را بخشی از
درگاهش رانده طوس را با لشکری گران و نامهای تند و تیز
ببزد سیاوش فرستد تا جنگ را آغاز کند در غیر اینصورت
فرماندهی سپاه را سپهبد طوس واگذار نماید . سیاوش که
در حال جوانی حاضر بود پیمان شکنی کند و بدست گروگان
بیگناه را بنست درخیم سپاره پس از وصول نامه پدر یکی از
سرداران خود بلامزنگرا با گروگانها بفرستد افراسیاب برگرداند
و تانها گرد راه گریز و عبوری بوی بدهد :

یکی راه بگشای تا بنگرام
بجایگه کرد آرد آبخورم
یکی کنوری جویم اندر نهان
که نام ز کاووس گرد نهان

زنگه با گروگانها ببزد افراسیاب رفت و پنهان سیاوش
را عرینه داشت . افراسیاب پس از مشورت با سردار نامی خود
پیران و به موافقت کرد که سیاوش بتوران بیاید و مانند
فرزندی در نزد افراسیاب زندگی کند . سیاوش پذیرفت
و قشون را تا آمدن سپهبد طوس بهرام ببرد و خود جانب
توران گرفت . افراسیاب و پیران و به مقدم سیاوش را گرامی
داشتند و در بزم و رزم او را تنها نیگذاشتند . دیر زمانی
نگذشت که سیاوش با جزیره دختر پیران و به و سپس با فرنگیس
دختر افراسیاب ازدواج کرد و مشورت کشور ختن گرفت و با
فرنگیس با سویی شده بر تخت سلطنت نشست و دو شهر گنگلند
و سیاوش گنگر را در آن سرزمین بنا کرد . پس از چندی سیاوش
الهام شد و با از گریز زمانه استیلا کرد که بزودی گشته میشود
و سرزمین ایران و توران از خوش بچوش آمده هزاران تن
مقتول و آبادیها یا خاک یکسان خواهد شد .

اینست درد دل سیاوش با پیران و به :
نوی گرت پیران بسیار هوش
بدین گفتهها بهن بگشای گوش
فراوان بدین نگذردن روزگار
که بر دست بیدار دل شهریار
شوم زار من گشته بر بیگناه
کمی دیگر آید برین تاج و گاه

تو پیمان عهداری و رای راست
ولیکن فلانها جز اینست خواست
ز گفتار بدگوی و ز بخت بد
چنین بیگنه بر حرم بد رسد
بایران رسد زوه این گفتگو
کس آید بتوران بدین جسمجوی
بر آشوبد ایران و توران بهم
ز کینه شود زندگانی دلم
بر از جنگ گردند سرسزمین
ز عانه شود بر ز شمشیر کین
بس زرده و سرخ و سیاه و بنفش
قر ایران بتوران بینی درفش
بسی غارت و بریدن خواست
پراگندن گنج آراسته
از ایران و توران بر آید خروش
جهانی ز خون من آید بچوش

چون سالی گذشت سیاوش از جزیره دختر پیران صاحب
فرزندی بنام فرود شد . روزی گرسیوز برادر افراسیاب بیدار
سیاوش آمد و در میدان چوگان بازی سیاوش پیشهوار کرد
که با دوتن از پهلوان نامدار تورانی گرویی زره و دهنر کشی
بگیرد سیاوش پذیرفت و هر دو را چون شاهینی که کبوتر را
در جنگل گیرد سنگبار در در گرسوز نهاد . گرسیوز از اینهمه
زور بازو و دلآوری آندیده کرد و در نزد افراسیاب بمعایت
و بدگویی از سیاوش بر داشت . گرویی زره و دهنر نیز که
در توران زمین پهلوانی مشهور بودند کینه سیاوش را در دل
گرفتند تا روزی از او انتقام گیرند . سر انجام بمعایت گرسیوز
کار خود را کرد و افراسیاب از ترس آنکه مادا سیاوش
بر وی چیره شده توران را ضمیمه ایران کند پیشدستی کرده
بجنگ سیاوش شتاب و از سپاهیان سیاوش جر معدودی
ایرانیان که با او بودند همه گریختند . سر یازان و پهلوانان
ایرانی تا آخرین نفر جنگیدند و همگی کشته شدند . سیاوش
بدست دشمن امیر شد و ویرا با خست و خواری ببزد افراسیاب
پردند و بزندان افکندند . هر چه فرنگیس همسر سیاوش و دختر
افراسیاب عجز و ولایت کرد و بخشش همسرش را خواست و پدر
را از انتقام ایرانیان بر حذر داشت بر اثر سعایت گرسیوز مؤثر
واقع نشد . در این مورد فردوسی طوسی چه خوب میگوید :

ز دانا شنیدم یکی داستان
خرد شد بدینگونه همدستان
که آهسته دل کی پیشیان شود
هم آشفته را هوش درمان شود
شتاب و بدی کار آفرین است
پیشیهای و پیچ جان و تن است

بینش همیدار تا روزگار
برین مر ترا باشد آموزگار
چو باد خرد بر دلت بر وزد
از آتیش ویرا سر بر بدن سزد
مفرمای اکنون و نیزی مکن
که تیزی پشیمانی آرد بشت
سری را کجا تاج باشد کلاه
شاید برید ای خردمند شاه
چه ستری سری را همی بیگناه
که کاووس ورستم بود کینه خواهد
پندشاه و رستش پرورده است
بشکی مر او را بر آورده است
ببینم پادشای این زشتکار
به بیچی بفرجام ازین روزگار
بیاد آور آن تیغ الماسگون
گران تیغ گردنجهان بر زخون

وزان نامداران ایران گروه
که از خشمشان گشت گیتی ستوه
چو گوگرد زوگر کین و فرهاد و طوس
بیتند بر کوهه پیل کوس
قریبر ز کاووس دزنده شیر
که هر گردنیش کس از جنگ سیر
چو بهرام و چون زنگه شاوران
چو گشته و کزدم کتد آوران
زواره فرامرز و ستان نام
همه تینها بر کشند از نیام
دلبران و شیران کاووس شاه
همه پهلوانان با قر و جاه
بدین کین بیتند یکسر کمر
در و نشت کردند بر ازبزه ور
مفرمای کردن بدین بر شتاب
که توران شود سرسزمین خراب
بدیشان چنین پاسخ آورده شاه
گرو من بدیده ندیدم گناه
ولیکن بگشت ستاره شمر
بفرجام ازو سخنی آید بر

لاجرم گرویی زره همان پهلوان مغلوب و کینه توز مأمور
شد که سیاوش را بقتل آورد . پس شاهزاده ایرانی را از زندان
بیرون کشید و کشان کنان او را بهمانجالی برد :
که آرزو افکنده بودند تیر
سیاوخش و گرسیوز شیرگیر

چو پیش شاه فراز آمد اوی
گروی زره آن بید زشتجوی
ببفکنند پیل زبان را بفاک
نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی طشت بهناه زرین برش
بخنجر جدا کرد از تن سرش
کجا آنکه فرموده به طشت خون
گروی زره برد و کردش نگون
بساعت گیاهی از آن خون پرست
جز ایزد کاداند که آن چون پرست؟

پس از قتل سیاوش همسرش فرنگیس فرزندی زاده که
نامش کیخسرو نهادند . داستان این قسه طولانی است اجمالا
آنکه کاووس از فرجام کار سیاوش آگاه شد و بنحو نخواهی
فرزند برخاست . رستم دستان که از کاووس دوری جسته
در زابلستان بر میبرد چون مرگ جانگرای سیاوش را شنید
سپاهی گران بختست کاووس آمد و گفت :

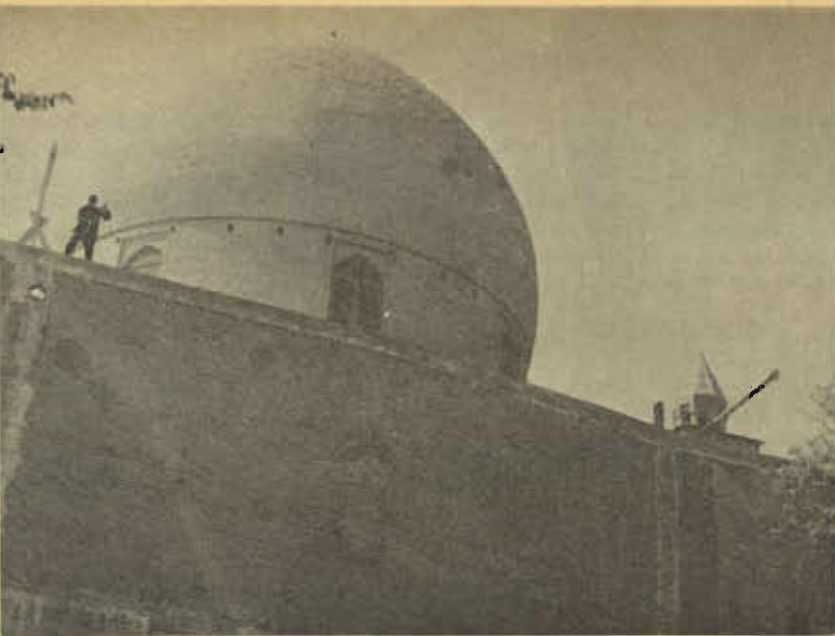
نه توران بنام نه افراسیاب
ز خون شهرتوران کیم رود آب
مگر کین آن شهریار جوان
بخواهم از آن ترک تیره روان
چه فردا بر آید بلند آفتاب
من و گرز و میدان افراسیاب
نازده جنگ مستمل گردید و سالهای متمادی بین طرفین
درگیر بود تا اینکه فرود و کیخسرو فرزندان سیاوش هم
بحد رشد رسیدند و با تمام جوی قد علم کردند :

همه شهر ایران کمر بستند
ز کین سیاوش جگر خستند
خلاصه نهال کینه و انتقامیکه با خون سیاوش آبیاری
شده و جوانه زده بود نه تنها هزاران سر و سردار را بدیناریستی
و نابودی کشید بلکه افراسیاب و برادرش سپهبد گرسیوز نیز
در این موج خون غرق گردیدند و بدست کیخسرو فرزند
سیاوش اسیر و کشته شدند :

بیامد جهاندار با تیغ تیز
سری بر ز کینه دلی بر ستیز
بشمیر هندی بزد گردش
بفاک اندر افکند تازی تنش
ز خون لعاشد گمش و ریش سپید
برادرش گشت از جهان ناهید
ببذخیم فرمود تا تیغ تیز
کشیده بیامد دلی بر ستیز
میان سپهبد بدو نیم کرد
سپه را همی دل پر از بیم کرد

کلیسای بتلهم

نوشته: دکتر علاءالدین آذری دبیر علمی
استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان



نمای خارجی کلیسای بتلهم از جانب شمال که در دست تعمیر است. ترک خوردگی گنبد در این عکس مشاهده میشود

نمای خارجی کلیسای بتلهم از سمت جنوب گنبد کوچک که در عکس دیده میشود متعلق به قدیمیترین کلیسای جلفا موسوم به سن هاگوب «یاکوب - یعقوب» است



در زمان شهریاری صفویان بعثت وجود امنیت و آرامش که در سایه کثایت و درایت برخی از سلاطین این سلسله در مملکت ما بوجود آمده بود امر تجارت و دادوستد رونق و بسزایافت و ثروت و مکننت فراوان نصیب سوداگران ایرانی شد. در تجارت پر منفعت ارض هم بر ایران ارمی ما بیش از دیگران نهیم بودند و در معامله و دادوستد این کالای ارزنده و گرانبها سود سرشاری میبردند، زلمنداران آزمان ایران باوجود تعلق خاطری که بآیین تشیع داشتند علیغم تعقیب مذهبی که در محیط اجتماعی آن دوره حکمفرما بود، نسبت به آرامنه کمال محبت و علاقه را مبذول مینماشتند و برای اینکه گردنی بآنها نرسد بصدر فرامین تمدنی اقدام میکردند و تسهیلات لازم را برای تجارت آنها فراهم می نمودند . . .

یکی از بازرگانان ارضی که در این زمان بعثت فوق، ثروت و دارائی هنگفتی بنیست آورده بود خواجه بطروس نام داشت. این تاجر پولدار و در عین حال خیر برای اینکه نام نیکی از خود و خانواده اش بیادگار بگذارد مصمم شد برای همکیشان ارضی (گریگوری - ارتدکس) خویش نمازخانه و عبادتگاه مناسبی ایجاد کند باین منظور اقدام ساختن کلیسای بزرگی در جلفا کرد که هم اکنون پس از گذشت قریب به سه قرن و نیم همچنان پا برجاست.

کلیسای عظیم بتلهم (پدخم - پدخم - پیدختم) یادآور اقدام این مسیحی تر و توند و مؤمن است. مقبره خواجه بطروس و خانواده اش در محوطه کلیسا و در ضلع غربی آن واقع شده و سنگ قبر مرمرینش با خطوط ارضی جلب نظر هر بیننده را مینماید.

از طرف کلیسای بتلهم برای آشنائی بیشتر بازدیدکنندگان با پیشینه تاریخی آن مطالبی ب زبان فارسی و یک زبان خارجی بترج زین نگاشته شده است:

« این کلیسای زیبای منقش در سال ۱۶۶۸ میلادی توسط خواجه بطروس بنا گردیده است نامبرده یکی از خادمین در گاد

- ۱ - St. Bethlehem که حرف ه غیر محفوظ است.
- ۲ - فرامین پادشاهان صفوی که در کلیسای وانکه (اصفهان) موجود است شاهد این مناسبت.
- ۳ - زمانیکه میان آرامنه جلفا و مسلمانان محله ماربان اصفهان کنودرت و تقار عدت پالنه بود شاه عباس مردم مشلمان ماریان را بیاد نگویش گرفت: «پارتشاه! روی ایشان سفید از احوال واقع قاعدتاً همچنان نگاهداشتن همین باشد! جمعی که بصحبت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زیر و آبریش را گذاشته و پناه خانه خدا آمده باشند گنجایش ندارند که بجهت چند خریده و چند تن انگور و کبوزه با ایشان جنگ کنند!
- ۴ - در ۱۰ ساله دادوستد در دوره صفوی بقلم دکتر ابراهیم باستانی پاریزی - مجله بررسی های تاریخی شماره ۳۰۲ سال چهارم ۱۳۰۷ (۱۹۲۷).
- ۵ - کلیسای درویش ۲۰ سال ساخته شد.
- ۶ - بنیای بیت الحجر - بیت لجر.
- ۷ - از کلیسای بزرگ جلفا آنست که در نزدیکی کلیسای بتلهم قرار گرفته است و در ایام خلفه مراسم مذهبی در آن اجرا میشود. در کنار این کلیسای قدیمیترین کلیسای جلفا موسوم به سن هاگوب (یاکوب - یعقوب) جای ندارد.

کلیسای بیتلهم در بین کلیساهای دوازده گانه جلفا دارای رفیع ترین و بزرگترین گنبد است که از فواصل دور (چاه شهرضا) گنبد آجری دوپوشه آن بدون هیچ تزیینی در میان درختان فراوان و انبوه شهر اصفهان خودنمایی میکند. قطر بی و دیواره بنا بسیار زیاد و در بعضی جاها چندین متر میرسد. در ضلع غربی گنبد و فاصله کمی جایگاه مستطیل ناقوس کلیسا قرار دارد که با کاشی زینت یافته است.

برای اینکه بقدمت کلیسای بی بی مریم لازمست نخست از کتیبه کوچک سردر جنوبی دیدن کنیم مضمون این کتیبه که بخط ارمنی است از این قرار است:

«از ماهی خواجه بطروس که مرد نیکی بود در پیشگاه خداوند بدعای خیر یاد کنید، وی این کلیسا را به هزینه خود برای جاویدان کردن نام خویش و پدرش ولی جان و مادرش شوشان و خانواده اش در تاریخ ۱۰۷۷ بنا کرد. (تاریخ ۱۰۷۷ که در این کتیبه ذکر شده سال ارمنی و برابر است با سال

۲۸ - ۱۶۲۷ و ۱۰۳۶ هجری قمری) در ذیل این کتیبه بخط ارمنی عبارت زیر نوشته شده است:

حجاری شد توسط کتیبه هوانس گالستانیان در سال ۱۲۹۸ ارمنی (۱۸۴۹ میلادی و ۱۲۶۵ هجری) در داخل کلیسا و اطراف محراب آن چندین کتیبه کوچک و بزرگه زبان ارمنی بچشم میخورد که در بیشتر آنها پانی کلیسا (خواجه بطرس) از همکیشان خود توقع و التماس دعا دارد . . .

نمای خارجی کلیسا بهیچوجه جالب و تماشایی نیست. بنای عظیم گلی و آجری آن که گردویغبار صدها سال را بر چهره دارد نظر عابرین خیابان نظر^۸ را بسوی خود جلب نمی نماید، ولی آترمان که بدرون کلیسا کام می بینیم و یا تحسین و ستایش بنا بلوهای زیبا و کهنسال آن که بر دیوار و سقف منقش است چشم میدوزیم باشتباه خود بی می بینیم و از بی توجهی اولیه خویش نسبت بدان متأسف میشویم.

کتیبه سردر اصلی کلیسای بزرگه بتلهم «سردر غربی کلیسا» بخط ارمنی شرح مختصر این کتیبه در صفحه ۵ مقاله کلیسای بتلهم آمده است



سردر ورودی

نقاشی ها و تصاویر آبرنگ درون کلیسا و محراب آن، چگونگی زندگانی کوتاه و پرماجرایی حضرت عیسی و برخی از پیامبران را برای بینندگان مجسم مینماید.

ازاره بنا از کاشی های است در زمینه لاجوردی با گل بوئنه و اطراف بلبل و لک لک و قوچ و یا بزرگهی برنگهای سبز و لیمونی که در سال ۱۱۴۴ هجری مطابق با ۱۷۳۲ میلادی ایجاد شده است.

اندک روشنائی درون کلیسا بوسیله ۹ پنجره زیر گنبد تأمین میشود . . .

درون کلیسا تصویر خواجه بطروس را قرار داده اند که لباس مردم عهد صفویه را دربر کرده است. بالاتر از تابلوها تزیینات جالب و فریبنده زیر گنبد بنظر می آید که یادآور مهارت و چیره دستی هنرمندان زمانهای گذشته است. پنجره بزرگ ضلع جنوبی کلیسا که دارای شیشه های الوان است برزیائی آن میافزاید.

تابلوهای نقاشی محراب اخیراً بوسیله چند تن از هنرمندان مرمت شد و زیبایی نهایی خود را آشکار ساخت.

کلیسای بتلهم در سال ۱۳۱۶ زمان (سلطنت مظفرالدین شاه قاجار) مطابق با سال ۱۸۹۹ میلادی بوسیله جمعی از ارامنه ثروتمند متیم هند و زیر نظر هوسپ آیکاریان تعمیر شد نام اشخاص و مؤساتی که در این امر خیر پیشقدم بوده اند بزبان ارمنی در قسمت فوقانی در ورودی اصلی کلیسا که در قسمت مغرب است ذکر شده است.

در سالهای اخیر این کلیسای بزرگ احتیاج به تعمیرات اساسی داشت زیرا بدنه و دیوارهای اطراف آن رو بویرانی میرفت و گنبد آن در بعضی جاها ترک برداشته بود خوشبختانه وزارت فرهنگ و هنر در سال جاری (۱۳۵۰) اقدام اساسی را در این زمینه آغاز کرد و تاکنون قسمتی از تعمیرات انجام شده است و با بکار بردن تیر آهن و آجر و سیمان در دیوار کلیسا که امکان ریزش و خرابی داشت استحکام و مقاومت آن افزوده اند . . .

۶- در روزگار گذشته محله جلفا ۲۴ کلیسا داشت که بهرور ابام نبی از آنها از بین رفت.

۷- ر. ک به کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان - دکتر هنرفر ص ۵۱۱.

۸- از خیابانهای معروف جلفا - کلیسای بتلهم در کنار خیابان مزبور قرار دارد.

۹- تصاویر آدم و حوا و مار و بزغلت نسیب، ابراهیم و اسماعیل (اسحق) در قرآن نگاه، تولد مسیح و آمدن مجوسان شقای نابینایان توسط مسیح، عیسی و حواریون او در کرچی، شام آخر مسیح با حواریون در حالیکه یهودای خائن کبیه پولی بدست دارد و غیره . . .



سنگ قبر خواجه بطرس، باغ کلیسای بتلهم

هنر و مردم

گفتگویی با ابراهیم زر قونی دربارهٔ میناکاری

«زر قونی» با همه ایرانی که به میناکاری امروز می‌گیرد، از آن قطع امید نمی‌کند. میگوید:

... مینای ایرانی همیشه این استعداد را دارد که بصورت یک هنر به‌ظنیر درآید. میناکاری یک هنر ترکیبی است و تمام عوامل این هنر در شرایط امروز قابلیت جان‌گرفتن و کامل شدن دارند. دلیلی وجود ندارد که از احیا و کمال نوپاره میناکاری مأیوس باشیم.

«زر قونی» ۶۱ سال دارد و نیمی از عمرش را به میناکاری گذرانده است. پیش از آن ۱۷ سال قلمزنی میکرد. او در میناکاری بدست تازمائی نهادم است. خودش می‌گوید:

... من برای اولین بار از فیروزه بختوان یک عامل تربیتی در گلخانه‌های میناکاری استفاده کردم. و اصولاً برای اولین بار در ایران میناکاری را به جدار گلخانه منتقل کردم.

زندگی «زر قونی» قمتی از سرگذشت میناکاری ایران را حکایت می‌کند. این حکایت را از زبان خودش بشنویم:

... سالهای کودکی من در مکتب‌خانه اسفهان گذشت. سالهای بیجاسلی بود. از همان روزها در من سوسه هنر وجود داشت. این سوسه میراث پدرام بود. جنم «آقا سید محمد» معروفترین میناکار ایران بود. او قلمرو میناکاری را وسعت داد. در ترکیب رنگ‌ها به موفقیت‌هایی رسید که پیش از او سابقه نداشت و مجموعه آموخته‌هایش را در کتابی خطی گرد آورد.

بعد از آنکه از مکتب‌خانه بیرون آمدم به قلمزنی پرداختم. استادم «آقا سید شیرازی» بود که قلمزنی را در اسفهان رایج کرد. هفده سال زرد او بودم و ۱۷ سال روی فنزات با قلم. آنهین خط و تصویر کشیدم. با وجود آنکه استاد کار این حرفه شدم، در آن ارضا نشیدم. در من سوسه دیگری بود، سوسه‌ای که همیشه مرا بسوی رنگ‌ها می‌کشید. من در رنگ‌ها دنیای امروز و زیبایی را احساس میکردم. برای من همه چیز از رنگ شروع میشد. حتی بیرونکی یک نوع رنگ است. اگر رنگ نباشد مفاهیم دنیا عوض میشود، اشیاء بی‌معنی میشوند و زندگی به یوچی و یکتواختی میرسد.

رنگ‌ها نه تنها زبان دارند، بلکه دارای موسیقی خاصی هستند. این زبان موسیقی، در ترکیب و آمیزش و بهر اهرامی رنگ‌ها بنست می‌آید. اگر هنرمندی با رنگ سروکار داشته باشد، باید حتماً زبان رنگ را بشناسد. بداند که رنگ قرمز چه می‌گوید، رنگ آبی چه معنی دارد و وقتی رنگ قرمز در زمینه سفید قرار گرفت، یا در متن سیاه ریخت و با زرد کمرنگ هم‌غوش شد، چه مفهومی را بیان می‌کند؟ من این راز را میدانستم. میناکاری را با تجربه کردن رنگ شروع کردم. یادداشت‌های جنم «آقا سید محمد» برای من بهترین راهنما بود. دانی‌های من هر دو استاد معرق بودند. آنها کاشی‌های کاخ گلستان را معرق میکردند و در رنگ آمیزی کاشی کم‌ظنیر بودند.

یادداشت‌های «آقا سید محمد» را به کمک آنها بررسی کردم و به کمک آنها شروع به تجربه و ترکیب رنگ‌ها کردم. در جریان این مطالعه و تجربه اتفاق جالبی افتاد. نسخه‌هایی از فنون میناکاری هند و راه و روش هنرمندان هندی بنستم رسید. این نسخه‌های قدیمی مرا رشد داد و شاهراه وسیعی در برابرم گشود. حالا دیگر در خودم آن قدرت را می‌دیدم که کار میناکاری را شروع کنم. در خودم این جرئت را می‌یافتم که بسوی دنیای امروز و فانتزهای رنگ‌ها بروم.

در گذشته‌های دور میناهای ایرانی به چنان ظریفی و کمالی دست یافته بود که مورد تقلید قرار گرفت. میناهای «یزانی» که در دنیا از شهرت بسیار برخوردار است از دیدگاه فنی اقتباس از میناهای ایرانی بود. همین یخنگی و درخشش فوق‌العاده سبب شده که بسیاری عقیده‌افزاند که اصولاً میناکاری یک هنر خالص ایرانی است و از ایران به دیگر کشورها رفته است. و این عقیده هنوز بین صاحب‌نظران و محققین جانبداران جدی زیادی دارد. با این سابقه غنی و پر بار مینای ایرانی در اواخر عمر قاجار روزگار انحطاط را آغاز کرد. من پیش از آنکه به میناکاری رویاوردم یک خلاء بزرگ را پشت سرم احساس کردم و همین خلاء سبب شده که برای شروع کار مجبور

به مطالعه و تحقیق و بررسی وسیعی شوم. یادداشت‌های هنرمندان گذشته را جستجو کنم و از تجربیات هنرمندان چینی و هندی مدد بگیرم. در آغاز کار مشکلات متعددی در برآم کرده بود که یکی از آنها مشکل رنگ بود. تا ۵۰ سال پیش «کوالت» که رنگ نیلی از آن ساخته میشود و در میناکاری یکی از رنگ‌های اصلی است به وفور در ایران وجود داشت. اما من مجبور بودم که سفارش کوالت را به خارج بدهم. همراه با فراموش شدن بعضی سنن و بدست‌های میناکاری، رنگ‌های مورد نیاز این هنر نیز کمیاب و حتی در پارامی موارد نایاب شده بود. وقتی من میخواستم میناسازی را در اسفهان شروع کنم برای مدتی محدود فقط يك آلمانی موسوم به موسو «شونه مان» میناهای بازاری می‌ساخت. کارهای او ارزش و اسالت هنری نداشت و در بازار هم نتوانست موفقیتی بنست بیاورد. او پس از مدتی دستگاش را برچید و کنارت رفت و باین ترتیب وقتی من کار را شروع کردم یک و تنها بودم.

شیوه میناسازان دوره صفویه نقش‌های اسلیمی و گل بود. هنرمندان صفوی غالباً از رنگ قرمز استفاده نمیکردند. این است که رنگ قرمز را در هیچیک از آثار این دوران بغیر از کاشی‌کارهای مسجد «سید» نمی‌بینید. در دوران قاجار بوته‌سازی رواج گرفت و رنگ قرمز در هنر میناسازی راه یافت. من از هر دو شیوه بهره گرفتم. نخستین کارهایم روی قرمز بود. اساس کار مینا در تزئین فنزات قیمتی مثل طلا و نقره با رنگ‌های مینائی قرار گرفته است. گاه نیز بر ورقه‌های مس و برنج مینا ساخته‌اند. اینست که بسیاری از میناکاران بعدها روی مس کار کردند و مس را بجای قرمز به بازار عرضه کردند و یکی از علل سقوط هنر مینا و بی‌اعتنا شدن مردم باین هنر ظریف و جادو بانگیز این جور تقلیدهاست.

نخستین اثر بزرگی که ساختم یک تابلو بزرگ مینا کاری از جنک «چالدران» بود. این تابلو را در ۱۳۱۶ به پایان رساندم، در حالیکه نزدیک به یکسال روی آن کار کرده بودم. تابلو شاه اسماعیل را در میدان کارزار نشان میداد که عشار و قزلباش‌ها او را احاطه کرده بودند و شاه سلیم عثمانی در قلب جنگجویان در نقطه مقابل او قرار داشت. من تمامی حقیقت صوفیانه دودمان صفوی را با رضایت ناشتانی شاه اسماعیل آمیختم و در چهره او به نمایش گذاشتم. سببش اینست که با مینا از صوفی لشکرشک ایران نشان دادم، در عین برخورداری از جنبه‌های تزئینی، یک حالت دوگانه را منعکس میکرد. خلعت یک جنگجوی کم‌ظنیر و هیأت یک صوفی وارسته که میخواست از خوش یک مصراپ حقیقت بسازد. من این دوگانگی واقعی را در نگاه و سببای شاه اسماعیل و قزلباش‌های او آشتی دادم و بین جهت تابلو جنک چالدران در نمایشگاه‌های متعدد به نمایش گذاشتم شد. این تابلو روی خلعت کاشی مینا



آقای ابراهیم زر قونی میناساز

شده بود و ایجاد آن از یکسرت تجاوز می‌کند.

در طی قریب ۳۵ سال آثار مختلفی ساختم که پاره‌ای از آنها بعنوان هدیه از طرف دولت ایران به سران ممالک خارجی هدیه شده‌است. در میان این آثار میناهایی هست که میتواند مشخص این هنر در ۳۰ سال اخیر باشد. و در این مسیر کار و جستجو و تجربه من به این نتیجه رسیدم که میناکاری ایران ظرفیت‌های جهانی دارد. قلمرو این هنر میتواند تا قلب موزه‌های بزرگ دنیای راه باز کند، مشروط بر اینکه مینا را از قید بازار و از زنجیر تقلید رها سازیم. باید میناکاران امیل را دریابیم. زندگی آنها را تأمین کنیم و به آنها مجال بدهیم که فارغ از اندیشه آسودناک و معیشت به هنر بپردازند. خواهید دید بر پایه سنت‌های میناکاری گذشته سنت‌های جوان و زنده‌ای بوجود می‌آید و ارزشهای تازه‌ای خلق میشود که مینای ایرانی را دوباره به مرتبه‌ای که شایسته اوست سوق میدهد.

رموز قهقهه از دیدگاه روانشناسی

(۹)

نمادهای مادر و رستاخیز

جلال ستاری

اندیشه رستاخیز، چیزی که بر مرگ و تجدید حیات، در همه تمدن‌ها و ادیان جهان شگفته است. این اندیشه مبتنی بر اصلی نوعی (Archétypique) است که در ضمیر آدمی نهفته است و به اشکال گوناگون بنیشار جلوه گرمی‌شود. دانشمندان مثل و نحل و تاریخ ادیان (از جمله « لئو فروبنیوس » Léo Frobenius و « میرستا الیاد » (Mireca Eliade) نمونه‌های بسیار ازین مضمون گرد آورده‌اند و یونگ شرح و تفسیر مهمترین انواع آن پراخته است. یکی از نمونه‌های این اندیشه درافسانه‌ها و اساطیر یگرات ذکر شده، مضمون «شکفتگی جهان» است که رساننده معنی رستاخیز نه یک انسان بلکه همه جهانست و بهترین مثال آن، داستان طوفانست (چون طوفان نوح) که در بیشتر سنن مذهبی آمده و گاه بصورت یک حیوان سه‌ساک دریایی مثل شهابست. میدانیم که نجات یافتگان ازین طوفان مهیب، جهانی تو را بی می یافتند.

هر رستاخیز متمم از مرگی قبلی است. مرگ در همه شئون و مراتب زندگی به گونه‌های مختلف راه می‌یابد و رستاخیزی که به دنبال آن می‌آید نیز به اشکال و صور گوناگون - از احیاء زندگانی پیشین تا تجدید حیاتی متفاوت با زندگانی گذشته - جلوه گر می‌تواند شد. در آغاز زندگانی انسان، بی‌گمان طلوع روزانه خورشید که گویی هر بار از ازم آژدهای دریایی بیرون می‌آید و پدیدهای همانند دیگر، را انگیزنده اندیشه رستاخیز در ذهن آدمی بوده‌است. اما با گذشت زمان، اندیشه پدید آمدن تغییر و تبدیلی در انسان و جهان یا هر ولادت تازه، پیش ازین قوت گرفت و بترجم این اعتقاد بوجود آمده که هر ولادت نو همراه با پیدایش یک دگرگونی در نوزاد است. از لحاظ مادی رستاخیز (Apokatastase) چیزی جز احیا و تجدید حالت پیشین نیست، اما از لحاظ روانی امکان این هست که رستاخیز انسان و جهان را به مرتبه‌ای برتر از مرتبه پیشین وجود برساند یعنی با بهبود و تعالی و تکامل همراه باشد. رنج و درد و شکنجه

مرگ را که همه نماد ایثار نفس و فداکاریست، باید به جان خرید تا رستاخیز صورت پذیرد. داستان یونسی صاحب‌الموت روشنگر این معنی است. « پیوه با ماهی سخن گفت و ماهی یونسی را از دهان بر ساحل افکند ». اما تورات نمی‌گوید بر سر ماهی چه آمد و یونسی چون دوباره زنده شد، تغییر یافته بود یا نه ؟ در روایات اسلامی این داستان بدینگونه آمده است : « پس یونسی بگریه درآمد و مردمان در کشتی می‌نستند، او نیز در کشتی درآمد. پس سه شبانه روز می‌رفتند، روز چهارم تاریکی پدید آمد، و ماهی سر آرزای بر کرد سخت عظیم، و کشتی را برداشت و از هر سوی که کشتی می‌بردند ماهی بدان سو می‌رفت. ایشان عاجز گشتند. بیری بود که پیوسته در کشتی بودی و در دریا ملاحی کردی، آن پیر گشت ای مردمان در میان شما کسی گناه کار است، طلب کنید و بدین ماهی بدهید تا باز گردد، و اگر نه این کشتی را هلاک کند. یونسی گفت گناه کار من، مرا بوی دهید تا شما برهید ...

پس اهل کشتی بیکان بیکان خود را بر ماهی عرضه کردند کس را نپذیرفت. یونسی گفت گناه کار منم و ماهی مرا می‌طلبد و قهقهه بگفت، و او را بدمتوری او بدریا انداختند، و ماهی دهن باز کرد و او را فرو برد ... و آمده است که ماهی با وی سخن آمد و گفت یا یونسی مرا فرموده‌اند تا ترا هلاک کنم، و نگاه دارم ولیکو دارم، و نرنجانم. لیکن من ترا زندانم هر کجا خواهی فرود آی. باز گفت یا فی‌الله در شکم ماهی جای نیست نیکوتر از جگر آجیا فرود آی تا آن خواب‌گاه تو بود، و یا نیکوتر از دل نیست که خدای را می‌شناسم و تسبیح می‌کنم، آن عبادت‌گاه تو بود ... پس یونسی دل ماهی را اختیار کرد. بقعه چنین آمده است که چهل روز آن ماهی دهن فراز نکرد تا بیرونی رنج کمتر رسد ... و اهل اشارت گفته‌اند که شکم ماهی زندان بود بیرونی، و دوزخ زندان بود بر مؤمنان، چون بنده عارف بود او را زندان راحت بود

نه عقوبت، چنان چون یونسی را، و در قهقهه آمده‌است که چهل روز آن ماهی طعام و شراب نخورد، و آرام نگرفت، و با یونسی تسبیح می‌کرد، و یونسی از آن تسبیح که در شکم ماهی می‌کرد قهره نگرفت. قوله تعالی ... اگر نه از مسیحان بودی من او را در شکم ماهی می‌دانستمی تا قیامت ... پس یونسی را برهاند از آن زندان بوقت نماز دیگر، و حق تعالی مر آن ماهی را الهام داد تا بگریه دریا آمد، و یونسی را سلامت از شکم خویش بر انداخت بصحرا، و همه اندامها، او چون گوشت گشته بود و ضعفی که چهل روز بود که طعام و شراب نخورده بود. حق تعالی در ساعت درخت کدو پدید آورد با کدو و برگهای سایه یونسی شد و کدو غذای او گشت. گویند چهل روز آجیا بماند تا قوی شد ... پس فرمان آمده که بقوم خود باز رو که ایشان بی تو غمگین‌اند و به اندیشه، آن‌ها که مؤمنانند ...

و عکس قهرمان‌افسانه‌ای که فروبنیوس نقل کرده (۱۹۰۴)، چون از شکم هینگ - آژدها برآمد به سبب گرمای شکم ماهی همه موهای خود را از دست داده بود. پس قهرمان ناگزیر از فدا کردن همه موهای خویش بوده است و این بدین معنی است که قهرمان نه تنها درد رنج فراوان کشیده بلکه موهای خود را که نماد نیروی اندیشه است نیز از دست داده تا بتواند زندگی دوباره را با پختگی بیشتر آغاز کند.

با استفاده کیمیا گران و عرفا هر چه سطح هشیاری و آگاهی آنکس که متحمل چنین تغییر و تبدیلی میشود و بالا می‌رود، بهمان نسبت دگرگونی پدید آمده در وی از گردن کون و فساد مسنون تر خواهد ماند؛ در نتیجه هر اندازه حالت غائی قهرمان از حالت ابتدائیش دورتر باشد، بهمان میزان حالت غائی و فحائیش بیشتر پایدار و فناناپذیر خواهد بود. هدف آداب و تشریف و گوشه‌گیری و عارفان از رهگذر مراقبه و جهاد با نفس و تحمل درد و رنج، برای نیل به اشراق نیست که در سطح برتری از سلسله مراتب وجود، بصورتی تمثیلی تجدید حیات کنند. سرگذشت نخستین حضرت آدم که مزینه بود و پس از دادن گناه‌ها گناه خویش، بصورت حضرت آدم با لوجاودانی درآمد، چون سرشتی است که دنباله‌اش تا دیات مسیحی و حکمت گنوسی Gnose و کیمیاگری کشیده شده‌است.

درواقع هرگونه گذر از حالتی به حالت دیگر، چون انتقال از خواب به بیداری، از نا هشیاری به هشیاری، نوعی رستاخیز است و کسب هر معرفت تازه موجود یک دگرگونی در آدمی. بگفته هریر سیلبر (Herbert Silberer) در هر

آیین رستاخیز دو اصل زیر وجود دارد :
 ۱ - ایجاب دگرگونی‌ای اساسی در زندگی و ارتقا به مرتبه‌ای تری از سلسله مراتب وجود.
 ۲ - برقراری پیوند با نیروی اسرار آمیز الهی.

آداب و مراسم تشریف و رستاخیز و تجدید حیات در بسیاری از اساطیر مربوط به آفرینش جهان و تکون عالم وجود دارد و همه آنها با اشکال و صور مختلفان از روی یک الگوی نوعی فراهم آمده‌اند که عبارت است از گذر کردن از روی دریا، در تار پکی یا بهنگام شب (یا سفر شبانه خورشید در دریا، یا سفر قهرمان خورشیدی در دریا، یا گشت و گذار قهرمان در دوزخ زیر زمینی، یا سفرش به سرزمین مردگان).

فروبنیوس شماره بسیاری از این گوله اساطیر را گرد آورده و به آنها نام اساطیر « آژدها - هینگ » داده است که شرحش بعدا خواهد آمد.

در کتب تعبیر خواب اسلامی نیز به کشتی نشستن و از دریا بدر آمدن معنایی همانند دارد : « اگر خود را در کشتی بیند، از آفات محفوظ باشد و در کار بزرگ خوش تلاش کند، اگر بیند که بر آب می‌رود، بر پادشاه بزرگ غالب شود و اگر بیند که از کشتی بنگار آمده، بر دشمن ظفر آید ». « اگر بیند که از کشتی بنگار دریا آمده، بر دشمن ظفر آید، و به نسبت رسد و از آفات بیرون آید. اگر بیند که بر آب جوی بزرگ گذرد، از آفتی و هولی بیرون آید ». « اگر بیند که از دریا بیرون آمد، دلیل بود که بی‌غم گردد. اگر بیند که اندر کشتی نشت، از بلایی و غمی و تنهایی رهایی یابد، چي گفته‌اند که کشتی، رها شدن بود از بلا و فتنه. کرمانی گفت اگر کسی بیند که اندر کشتی با آتش دریا می‌رود، او به پانجاهی پیوسته گردد. گفت کشتی رستاخیزی است ».

اسطوره بابلی مردوک (Marduk) و Tiamat و اسطوره مصری Set و Horus Osiris الگوهای اساطیر مربوط به آفرینش جهانست. در هر دو اسطوره چنین آمده‌است که آب جاودانه (Univeriel) در آغاز زمان وجود داشت و در هر دو اسطوره این آب به صورت دوی یا آژدهای ویرانکاره مثل شده‌است (مان Aphosis نماد آب آغازین است. همچنین Set که گاه به شکل تمساح و گاه به صورت ماری خشمگین مجسم میشد). فرجام کار در هر دو اسطوره، پیروزی قهرمان خورشیدی یعنی مردوک و هوروس است، بیکار مردوک، بیکار نوبنوار قهرمان خورشیدی با آژدها یعنی یوزه گشاد دوزخ است که مردمان را به کام درمی‌کشد. در

* Symbole

- ۱ - شمس‌الانیا، تألیف ابواسحق ابراهیم بن منصور ابن خلف نیسابوری (دقرن پنجم هجری)، با تصانیب حبیب بغدادی، تهران، ۱۳۴۰ ص ۲۵۲ - ۲۶۹.
- ۲ - مطلع العلوم و مصبح القلوب، تألیف واجد علی.
- ۳ - تفسیر القلوب فی تفسیر العیون، تألیف شمس‌الدین محمد بن محمود عملی (قرن ششم هجری).
- ۴ - عوالم کبری، با تصحیح و مقدمه ایرج افشار، تهران ۱۳۴۶.

بسیاری از اساطیر، خلقت جهان زاده پیروزی آهرمان در برابر باجیوانی هراسناک (نماد مادر هولناک) یا چیرگی روشنائی بر تاریکی است، بر اثر این پیروزی و چیرگی، آشفته‌گی آغازین و تشویش عمومی عناصر و مواد در اول، به نظامی هماهنگ بدل می‌شود. از لحاظ روان‌شناسی می‌توان رفتن در کلام ماهی را با غوطه زدن خود آگاهی در ناخودآگاهی و رجعت به بطن مادر برابری است. بعقیده یونگ این بازگشت کاری منفی و زاینش نیست بلکه تجربه‌ایست ضروری، مثبت و سودمند. زیرا ناخودآگاهی فقط پوزه مرگ نیست، مخزن همه نیروهای آفریننده‌ای که ریشه‌های زندگانی را سیراب می‌کنند نیز هست. آدمی در این بازگشت با نیروهای ناخودآگاهی ارتباط می‌یابد و نیروهای ناخودآگاهی از دولت برقراری چنین تماسی و ارتباطی بیدار زند می‌شوند و فراموش خودآگاهی می‌آیند. بدینگونه محتوای خودآگاهی، گذر شبانه از روی دریا را انجام میدهد، چنانکه Osiris ایزد خورشیدی به درون بطن مادر، در صندوقهای در دریا، یا در تنه درختی رفت و بدین نخست چندین پاره شد و سپس آن قطعات گرد آمدند و جان گرفتند و در جسم پسرش حلول کردند و زندگانی دوباره یافتند. بنابراین رجعت از بدگاه یونگ نوعی مداوای روانی است و در بسیاری از اساطیر بر آن تأکید خاص رفته است.

قهرمان برای اینکه بتواند دوباره زنده شود و زندگانی نوئی را آغاز کند باید در زهدان مادر محبوس گردد. بدینگونه است که هر کولس در جامی زرین شبانه از روی دریا میگردد و نوح با نفاق کسان و جانورانی که در کشتی وی از جهان قدیم بیادگار مانده‌اند، با نماد جهان نو را می‌بیند، Nut الهه مصری نیز «بذیرنده» ای همانند است چون هر روز خورشید را می‌بلعد و دوباره می‌زاید.

این مشابهت نمادی میان خورشید و قهرمان که بصورت نوعی گذر شبانه از روی دریا جلوه یافته، در تمدن چینی به شیوای ظریف بیان شده است. در روزگار امپراطوران هان (Han) رسم بر این بود که با چهار تخته که از چهار گونه درخت معالای چهار منطقه آسمان پست می‌آمد، تابوت بسازند، بر روی این تابوت، پرده‌هایی بزرگ چهار منطقه آسمان می‌آویختند و چهار گوشه پرده با نقش چهار حیوان که نماد مناطق چهارگانه آسمان بود، زینت می‌یافت. تابوت به قله هر می‌شکل ختم می‌شد که نوک آن نماد قلب شام بود و هفت ستاره دیدارگر را بر جباهی متخلّش میدوختند. این مجموع - تابوت و تزئیناتش - ازدهای بزرگ نام داشت و ازدهای بزرگ نام مرکوبی است که خورشید سواز بر آن هنگام شب اوقیانوس آسمان را می‌بیماید. چون چنین اعتقاد داشتند که مرگ هر کسی همانند افول خورشید است. بیکر مرده را هنگام غروب خورشید در کلام آب‌های دریا فرو رفته است،

در نابوت میگذاشتند و اگر بعضی بسته شدن قبر باران فرابویی می‌یابند، آترا به حال نیک میگرفتند. محل به خاک بسیاری مرده نیز بسیار مهم بود. بر این بنکار محلی «میان» برگزیده میشد تا چهار منطقه آسمان بتوانند یکسان قوای خود را برای ممکن گردانیدن رستخیز مرده، در آن بکار بیندازند.

با به ولس این مراسم همانند شبانه از دریاست. در هفتمین سفر سندباد بحری، ماهی‌های سهمگین در برابر کشتی سندباد و همراهایش پدیدار میشد اما قهرمان داستان را بکام در نمیگذاشت:

«گشتی ما بلند شد و بازر بروی آب فرود آمد... که ناگاه یکی ماهی بزرگ چون کوه روی به کشتی آورد، ما از آن ماهی ترسیدیم و بیخوشی نگرینیم و مرگ را آماده گشته چشم بر آن ماهی دوختم و از خلقت بزرگ او عجب داشتم که ماهی دیگر روی ما آورد که آتو بزرگتر و دریا بزرگتر بودیم. پس در آن هنگام یکدیگر را و داغ کرده گریان شدید و بیخوشی همی گریستیم که ماهی دیگر از آن دو ماهی بزرگتر پدید شد. از غایت بیم و هراس عقل ما برفت، پس آن ماهیان هرسه بنور کشتی همگین گشتند و ماهی سپین نزدیک بود که کشتی را با آنچه در دست فرورد که ناگاه پادی تنگ برخواست و کشتی بلند گشته، بکوهی بزرگ برخورد و در حال بنگست.

شاه اسکندر نیز پس از پیروزی آمدن از ظلمات در مغرب «روی به مشرق مینهد بدانجا که آفتاب بر آید». پس از دریا ی احضر میگردد و به ساحل «ماچین» میرسد. «چون شاه را از آن دریای سبز هراسی مینمود عظیم»، پیری به اسکندر دعا می‌کند که از سی نام خدای تعالی مینهد تا به درکت آن از دریا سلامت بگذرد، «که دریا سر را کتازد کردن دشوار بود»، «پس شاه شی در کشتی بود و لشکرها در افکنده بودند و شمع در پیش شاه نهاده بود و آن ماهی مینموند همی. از ناگاه ماهی از دریا سر برگرد و دهان او چندان بود که اگر کشتی و فیلان و لشکر شاه را بخورد یکلقمه او نبود». شاه اسکندر درو صیاب ماند و آن سی نام را بر خواند و دهانگت یارب این ماهی را با ما به سخن آور تا من چیزی از وی بازبرم... چون این دعا بگویم در ساعت آن ماهی سر از دریا بر آورد. شاه اسکندر گفت یا حوت به چه پدیدار آمدی؟ ماهی گفت خدای تعالی مرا فرمود تا یا تو سخن گویم. شاه اسکندر فرمود که بگویی. گفت حاجت تو خواستی که با تو سخن گویم، باز برم».

فروبو و طولخ آفتاب که چون رجعت به بطن مادر و تجدید ولادت است (و از لحاظ روانی به مثابه زوال و اجزای نیروی

۵ - اسکندرنامه، بکوشن ابرج المنار، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۱۸.



کسی که سخن با سخنان شود و با غیر جنس اختلاف کند همان بسدگان بود
 دیدن چنان گشته اند که بود آن گنجی در قف بر زده در شرح جزایر و سر حوض
 خانه را با باد بایر و در آن حوض از آب بازی طرح نمیشد و در آن
 او را بصفت مکرر دید که در آن آری چه استلاظ را با آن چه با سلاظ را
 سخن حاجت ترا آتی سخنان خود در آن روز که حاجت تو را ما می‌شنود

از کتاب فطوطی نامه

روایتست) موجد مفهوم زمان و استمرار آن نیز هست، و نماد تسلسل و توالی زمان، مار و ازدهاست. مار به ازدهایی که دم خود را گاز می‌گیرد، نماد دور پاپان یا پذیر مرگ و تجدید حیات، چرخ سمناره Samsara و زندگانی جاویدانست. با وجود این در اساطیر و قصه‌ها، مفهوم زمان همیشه با گردش خورشید پیوسته و مربوط نیست، بلکه بیشتر تابع تغییرات تدریجی ماه است، یکی از مثالهای روشن این پیوند، داستان گرگ و هفت بزغاله گریم (Grimm) است. گرگ (شب) پس از تلاش‌ها و حیل‌گری‌های بسیار، بزغاله‌ها (مراحل ماه) را میدرد و میخورد. اما سرانجام هنگامیکه گرگ بخواب رفته است (در شبی که ماه نیست)، مادر بزغاله‌ها شکم گرگ را میدرد و همه بزغاله‌ها تندرست از شکم گرگ بیرون می‌آیند و آنگاه ماه دوباره بزرگ میشود.

در گذر شبانه از روی دریا درباره «بازگشت جاویدانه» چیزی که همیشه همان خواهد بود تأکید بسیار شده است،

بلکه این نکته بیشتر مطمح نظر قرار گرفته که با هر ولادت تازه، آدمی از آنچه بود بهتر خواهد گشت، بدینگونه آدمی که با عینده میشود چون هیولی یا ماده اولیه (Prima materia) است که باید تغییر و استحاله یابد.

از لحاظ یونگ، مسئله فردیت یافتن آدمی (Individuation) برابر با مفهوم نوعی سفر شبانه از روی دریاست و در واقع این سفر نماد آن فرایند است. هنگامیکه آدمی به نیمه راه عمر رسیده، نیاز بازگشت به آغاز و بدایت و فرو رفتن در زرفای سوزان و تبارک ناخودآگاهی را احساس میکند. اقامت در این اصناف و روبروشدن با مخاطراتش، در حکم سفر کردن به دوزخ و رفتن برای مرگ است. اما انسانی که از این سفر سلامت باز میگردد همانند کسی است که حیاتی تازه یافته‌است، چون مرعشار از حکمت و معرفت، آماده مقابله با خواستهای درونی و بیرونی زنده گشت. چنین کسی تا آخرین حد هستی خود پیش رفته، زمام تقدیر خویش را بدست گرفته‌است. بشر این تجربه بزرگ را به اشکال گوناگون که همه از صور نوعی جاودانه و هرم فراینده شمیرش ماهی میگیرند بیان کرده است. تولد و مرگ و رستخیز به یکدیگر پیوسته‌اند و مجموعاً سازنده الگوی ولانی هستند که در جامه‌های مختلف جلوه می‌شود. گاه نمادها این فرایند را به صورت یک کل مینمایانند و گاه آرا چون حلقه‌ای جدا از دیگری بی‌انتهای، یعنی بصورت حلقه‌ای جاودان و ابدی از زمان بیکران نمودار میسازند.

یک صورت نوعی غالباً معانی گوناگون و فشرده‌ای دارد. از پیرومیتوان آرایه‌های مختلف دریافت و از جهات مختلف تعبیر کرد، اما مفهوم اصلیش همیشه یکی است و تغییر ناپذیر. نشانه‌های گذر شبانه از دریا، خواه به صورت واقعه‌ای منحصر بفرد و یگانه، خواه چون حلقه‌ای واحد از یک رشته حوادث مکرر، در اساطیر برجای مانده است. در باره‌ای از اساطیر، ازدها - تنگک پس از باز گردانیدن آنچه با عینده بود زنده میماند و باز بر بانیان دیگر بکام در می‌کشد و باز میگردد و در باره‌ای دیگر، ازدها پس از باز گردانیدن با عینده شدن، خود می‌میرد.

آنچه شخصی و فردی و یگانه و یکناست با آنچه نوعی و جمعی است چنان بهم آمیخته و بر یکدیگر اطلاق یافته‌اند که تشخیص آن دو کارست دشوار. با اعتقاد یونگ هر فرایند روانی مبتنی بر یک صورت نوعی است و در هر مورد با کوشش بسیار میتوان نوعی را از فردی تمیز داد. در واقع هر زندگی شخصی، در عین حال تجسم و مظهر زندگی جاودانی نوع نیز هست. دوگانگی خصیصه سرشت آدمی است که هم زندگی وهم رومی است. دو عامل خیر و شر حتی در اعماق ضمیر آدمی نیز با یکدیگر درستیز و آرزو و بیکار جاودانی آندو، همان تضاد شگفتی آور زندگیست.

دهکده انبی

گردآوری: غلامرضا معصومی. کلاتری نوشته: منوچهر کلاتری از تحقیقات اداره فرهنگ عامه

انبی^۱ دهی است از دهستان «ترگور» Targavar دریا زده کیلومتری شمال باختری «سلوانا» Selvānā یکی از بخشهای شهر رضاشاه که کنار جادهی ترگور به «مرگور» Margavar در شیب ملایم کوهی از کوههای «ستاره لونه» جای گرفته است. انبی از دوره اتوبهی اژدرختان سرهم داده مینماید که درخشش چند شیروانی و سرکشیدگی سه چهارخانهی آجری از میان شاخ و برگها ترکیب دلانگیزی بآن بخشیده است. هنگام ورود به دهکده آنچه در نخستین نگاه به چشم میخورد درختان چنار و میوه تبریزی و آب فراوان رودخانهها و چشمههایی است که از هر سو روان است.

انبی دو رودخانه و چهار چشمه دارد. رود «انبی» که کمابیش از رود «روضه جای» میاشد از قلعه بلند بر قور «میربها» - قلعهی از کوههای - ستاره لوند - سرچشمه میگیرد و از دره های ییلاقی غرب دهکده انبی و از نزدیکی آن میگذرد و با سه «بنده» به کشتزارهای شمال انبی سرازیر میشود. این کشتزارها درست از تنگنای دره ی غربی دهکده که رودخانه بیرون میآید و در زمینهای (پشت) میروند، گسترده شده است.

رود انبی از سر تنگه که مرز غربی دهکده است تا جایی که برود روضه جای میپیوندد پنج شش متر بلندتر است. این رودخانه در کشتزارهای گندم و جوی شمال و شمال غربی خاک انبی را سوار میشود و کشاورزان برای آبیاری زمینهای هموار توتونکاری جنوب دهکده از رود «روضه جای» استفاده میکنند.

رود روضه بجای از کوههای «گسرجیق» سرچشمه میگیرد و پس از گذشتن از میان دره های ییلاقی انبی و از کنار دهکده های سرراه کشتزارهای جنوبی و شرقی دهکده ی انبی را آب میدهد و بسوی شمال جاری میشود.

در کنار کشتزارهای توتون بیشه های درخت تبریزی قرار دارد که با سنگ یا پرچینهای از چوب و شاخه ی درخت محمود شده است.

بیشه داران تبریزیها را که به رشد کامل رسیده اند میبرند و خشک میکنند و به تیر فروشان رضاییه میفروشند. فروش تبریزی پس از توتون مهمترین قلم در آمد مردم دهکده است. کشاورزی در انبی تا قبل از رواج کشت توتون منحصر به کشت گندم و جو و حبوبات بود. با رواج کشت توتون و همگانی شدن آن کشاورزان از کشتزارهای گندم و جو کاستند و تمام زمینهای هموار و مرغوب جنوب و شرق دهکده را به زیر کشت توتون کشیدند.

دهقانان انبی «هوار» در سال خاک کشتزارهای خود را برمیگرداندند و یکبار در اوایل پاییز و بار دیگر در اوایل بهار تا از علفهای هرزه پاک شود. پس از برگرداندن سرتاسر زمین زیر کشت جویهای باریک و کم عمقی به فاصله ی یکی دو وجب از هم از سوئی که آب بان سوار میشود، میکنند. آنگاه پاره زمینی به درازای تقریباً پنج متر و پهنای یک متر که آنرا «هود» مینامند در کشتزار یا بیرون از آن برای پاشیدن تخم توتون در نظر میگیرند. زمین «هود» را به گودی بیست و پنج سانتیمتر یا کانگ میکنند و خاک آنرا برگردان میکنند و تخم توتون را در آن میپاشند و رویش را با غلظت و برگها و شاخه های خشک درخت میپوشانند و روزی دوبار با آبپاش آنرا آب میدهند. سی تا چهل روز که گذشت تخم توتون سبز میشود و جوانه های آن سر از خاک بیرون میکند از آن پس کشاورزان آبپاش را کنار میگذارند و آب را از جویهای باریکی به

۱ - دهکده انبی ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲ - در جریان اولین مرحله اصلاحات ارضی مورد تحقیق قرار گرفته است.

«هود» میسازند هنگامیکه از ساقی توتون شش برگ سبز شد شاخه ها را با ریشه از خاک هود بیرون میآورند و در زمین آماده. در کنار هم به فاصله ی مساگشت میسازند و روزی یکبار آب ملامتی بزمین میدهند تا ریشه های توتون خاک را بگیرند از آن پس هفتی یکبار آب فراوانی به مزرعه میبلندند. آب دادن به مزرعه ی توتون آنگاه ادامه میدهد تا بلندی ساقه و برگ توتون به یک متر و نیم برسد و خالهای زردی که شباهت برسیدن توتون است بر برگها ظاهر شود، در اینجا دهقان برگهای توتون را میچینند و در سبزی میروزند و به انبار میبرند و به زمیندار تحویل میدهند. زمیندار زمیندار برگهای توتون را بر روی یکدیگر میگذارد و پنخ برگی را با سوزن بلندی از میان آنها میگذرانند. باین ترتیب رشته های فراوانی از برگهای توتون فراهم میآورند. بعد دو سر پنخ هر رشته توتون را به دو سوی چپر چهارچوب میبندند. چپر ها را زیر آفتاب بدیوار تکیه میدهند تا برگها خشک شود. برگها که خشک شد پنخها را از چپر باز میکنند و هر سه تا رشته یی را یکجا از تیرهای طاق انبار می آویزند. چند روزی هم برگهای توتون در انبار آویخته مینمانند تا خوبی بخشد، سپس برگهای توتون خشک شده را با طاقی نمور میبرند و آنها را از تیرهای سلف میآویزند تا کمی بخود رطوبت بگیرد. چند روزی که برگها ماندند و تم برداشتند کارگران میآیند و آنها را به ترتیب در یک سب و سب و زرد و سرخ - در سنه های ۲۰ و ۲۵ گرمی دستبندی میکنند و از دستها عدالتی بوزن ۲۵ و ۳۰ کیلو گرم فراهم میآورند.

توتون کاران یکروز پیش از بیرون آوردن ساقی توتون از «هود» و کاشتن در مزرعه از خوشان و همکاران و دهقانانی که در زمینهای دیگر کار میکنند دعوت میکنند تا در کنار کاشتن توتون بآنها و دهقانان پاری دهند. دعوت میچون و چرا پذیرفته میشود و در روز موعود زمیندار آبگوشت جری میزند. و همهی کسانی را که در زمین او کار کرده اند نهار میدهد.

توتونکاران به دهقانان زمین و آب و تخم و اقرار کار و مبلغی به عنوان مساعدت میدهند و وقتی پول توتون کاشته شده را گرفتند نیمی از آنرا خود بر میدارند و نیم دیگر را میان دهقانان خود تقسیم میکنند. توتونکاران پول توتون را تماماً در محل، از اداری انحصار دخانیات دریافت میکنند و دیگر در بار کردن و به شهر بردن توتون زحمتی نمیکنند.

گندم و جو

زمینهای شمال و شمال غربی دهکده به کشت گندم و جو اختصاص دارد. دهقان اگر کشتزار را در اوایل پاییز شخم

زند در اوایل بهار بذر میدهد و اگر در بهار شخم زند در پاییز تخم میاشد. هرگاه پس از پاشیدن بذر باران نبارد زمین آب میدهد و اگر باران بیارده اولین آب را بیست روز پس از بندپاشی میدهند. اگر تخم در پاییز پاشد آب اول را پس از بندپاشی و آب دوم را بیست روز به چهار مانده میدهند و آب سوم را اول تابستان. دهقان تا آنجا که بتواند در بهار زمین آب نمیدهد زیرا آبی که در بهار زمین داده شود زمین را سخت میکند و از رشد غله میکاهد.

معمولاً در هر هکتار زمین ۱۲ «پوت» (هر پوت ۱۶ کیلو گرم است) بذر میپاشند. در هکتار تخم ده تا پانزده تخم بار میدهد.

تابستان که از راه میرسد رنج دهقان بیشتر رسیده است. دهکده از نیمه نوم مرده که روزهای دروست یکبار چکار و شور و غوغا میشود. دهقان داسی برست و سرفه های و کوزی آبی بردوش به مزرعه میروند و هنوز قلعه «ستاره لوند» از پرتو صبحگاهی خورشید رنگ نگرفته که بکار میباشند. دروی دو تا سمن زمین (پار زمین) که دو تا سمن بذر در آن میباشد) کار یکروز دروگر است. درو که پایان میگیرد زمین گسترده در زیر ساقه های زرد و خشک بریده گندم و جو چشمه راه شخم پاییزه است. پس از خرمن کوبی که با «جشجر» (خرمن کوب) صورت میگیرد همهی دهقانهای که در یک مزرعه کار کرده اند نیمی از محصول را بر میدارند و میان خود تقسیم میکنند و نیم دیگر را بر زمیندار میدهند.

در انبی چغندر و سیب زمینی به اندازه ی مصرف یکساله اهالی میکارند. در روزهای آبیاری دهقانان هر تنگه زمین به نوبت - از سوی جنوب که جهت جریان آب رود روضه جای - است رو به شمال و از مغرب به مشرق که مسیر رود «انبی» است - کشتزارهای خود را آب میدهند. زمینهای بزرگ و کوچک به نوبت سیراب میشود بدون آنکه میرانی داشته باشد یا گندم خدایی بان نظارت کند یا آنکه بر سر آبیاندازی برخوردی میان دهقانان یا زمینداران روی دهد چرا که آب فراوان است و همیشه جاری. اگر چند سالی یکبار هم میان دهقانان بر سر آبیاری بگومگوئی شود با در میان بر سر سفیدان زردی پایان میگیرد.

سبزه خانوار، مالک همهی زمینهای زیر کشت بیشه ها و صبی کارهای دهکده ی انبی است و نزدیک پنجاه صد دهقان در کشتزارهای آنها کار میکنند. اینها همه خرده مالک و با یکدیگر خوب شوندند. سبزه خانوار مالک همه کرن و از طایفه ی بنام «بگ زاده» اند.

زمینهای انبی مشمول تقسیم اراضی سال ۴۰ - ۴۱ شد زیرا مرحله ی اول اصلاحات ارضی خرده مالکان را شامل نمیشد.

دهکده انبی

گردآوری: غلامرضا معصومی. کلاتری نوشته: منوچهر کلاتری از تحقیقات اداره فرهنگ عامه

انبی اهل است از دهستان «ترگور» Targavar در پاتنه کیلومتری شمال باختری «سلوانا» Selvāna یکی از بخشهای شهر رضاییه که کنار جادوی ترگور به نام «گور» Margavar در شبی ملایم کوهی از کوههای «ستاره لوند» جای گرفته است.

انبی از دور، انبوهی از درختان سر به هم داده میباید که درخشش چند شیروانی و سرکشیدگی سه چهارخانه آجری از میان شاخ و برگها ترکیب دل انگیزی با آن بخشیده است. هنگام ورود به دهکده آنچه در فتنه نگاه با چشم میخورد درختان چنار و میوه و تیریزی و آب فراوان رودخانهها و چشمههایی است که از هر سو روان است.

انبی دو رودخانه و چهار چشمه دارد. رود «انبی» که کم آبرتر از رود «روضه جای» می باشد از قلعه بلند برفی «میربها» به قلعه ای از کوههای «ستاره لوند» سرچشمه میگیرد و از دره های بیلاقی غرب دهکده انبی و از طرفیکی آن میگذرد و با سه «پنده» به کشتزارهای شمال انبی سرازیر میشود. این کشتزارها درست از تنگنای درمی غربی دهکده باره رودخانه بیرون میآید و در زمینهای (بشت) میریزد، گسترده شده است.

رود انبی از سر تنگه که مرز غربی دهکده است تا جائی که برود روضه جای میبوند پنج شش متر بلندتر است. این رودخانه در کشتزارهای گندم و جوی شمال و شمال غربی خاک انبی را سوار میشود و کشاورزان برای آبیاری زمینهای هموار توتونکاری جنوب دهکده از رود «روضه جای» استفاده میکنند.

رود روضه جای از کوههای «گرجیق» سرچشمه میگیرد و پس از گذشتن از میان دره های بیلاقی انبی و از کنار دهکده های سرداب کشتزارهای جنوبی و شرقی دهکده ای انبی را آب میدهد و بوی شمال جاری میشود.

در کنار کشتزارهای توتون بیشه های درخت تبریزی قرار دارد که با سنگ یا برنجیهای از چوب و شاخه ای درخت محصور شده است.

بیشه داران تبریزیها را که به رشد کامل رسیده اند میریند و خشک میکنند و به تیر فروشان رضاییه میفرشند. فروش تبریزی پس از توتون مهمترین قلم درآمد مردم دهکده است. کشاورزی در انبی تا قبل از رواج کشت توتون منحصر به کشت گندم و جو و حبوبات بود. با رواج کشت توتون و همگانی شدن آن کشاورزان از کشتزارهای گندم و جو کاستند و تمام زمینهای هموار و مرغوب جنوب و شرق دهکده را به زیر کشت توتون کشیدند.

دهقانان انبی دو بار در سال خاک کشتزارهای خود را بر میگردانند، یکبار در اوایل پاییز و بار دیگر در اوایل بهار تا از علفهای هرزه پاک شود. پس از برگرداندن سرتاسر زمین زیر کشت جوهای باریک و کم عتی به فاصله ای یکی دو وجب از هم از سولی که آب بان سوار میشود، میکند. آنگاه باره زمینی به درازای تقریباً پنج متر و پهنای یک متر که آنرا «هود» مینامند در کشتزار یا بیرون آنرا برای پاشیدن تخم توتون در نظر میگیرند. زمین «هود» را به گودی بیست و پنج سانتیمتر با کنگنه میکند و خاک آنرا برگردان میکند و تخم توتون را در آن میپاشند و روستی را با علف و برگها و شاخه های خشک درخت میپوشانند و روزی سوپار با آبپاش آنرا آب میدهند. سی تا چهل روز که گذشت تخم توتون سبز میشود و جوانه های آن سر از خاک بیرون میکند از آن پس کشاورزان آبپاش را کنار میگذارند و آب را از جویهای باریکی به

۱- دهکده انبی به سال ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲ - در جریان اولین مرحله اصلاحات ارضی مورد تحقیق قرار گرفته است.

«هود» میرسانند هنگامیکه از ساقهای توتون شش برگ سبز شد شاخه ها را با ریش از خاک هود بیرون میآورند و در زمین آماده، در کنار هم به فاصله ای سه انگشت میپاشند و روزی یکبار آب ملایمی به زمین میدهند تا ریشه های توتون خاک را بگیرند از آن پس هفتی یکبار آب فراوانی به مزرعه می بندند. آبدادن به مزرعه ای توتون آفتد ادامه مییابد تا بلندی ساقه و برگ توتون به یک متر و نیم برسد و خالهای زردی که نشانه ای رسیدن توتون است بر برگها ظاهر شود، در اینجا دهقان برگهای توتون را میچینند و در سبدی می ریزند و بدانبار می برد و به زمیندار تحویل میدهند. مزدوران زمیندار برگهای توتون را بر روی یکدیگر میگذارند و نخ برکی را با سوزن بلندی از میان آنها میگذرانند. با این ترتیب رشته های فراوانی از برگهای توتون فراهم میآورند. بعد دو سر نخ هر رشته توتون را به دو سوی چپر چهارچوب می بندند. چپر ها را زیر آفتاب بدیوار تکیه میدهند تا برگها خشک شود. برگها که خشک شد نخها را از چپر باز میکنند و هر سه تا رشته ای را یکجا از تیرهای طاق انبار می آورند. چند روزی هم برگهای توتون در انبار آویخته میمانند تا بوی بختک، سپس برگهای توتون خشک شده را به اطالی لیمور میریند و آنها را از تیرهای سقف میآورند تا کمی بخود رطوبت بگیرد. چند روزی که برگها ماندند و نم در داشتند کارگران می آیند و آنها را به ترتیب رنگ - سبز و زرد و سرخ - در دسته های ۲۰ تا ۳۰ گرمی دسته بندی میکنند و از دسته ها عدلهایی بوزن ۲۵ تا ۳۰ کیلو گرم فراهم میآورند.

توتون کاران یکروز پیش از بیرون آوردن ساقه ای توتون از «هود» و کاشتن در مزرعه از خوشان و همکاران و دهقانانی که در زمینهای دیگر کار میکنند دعوت میکنند تا در کار کاشتن توتون با آنها و دهقانان شان پاری دهند. دعوت بر چون چرا پذیرفته میشود و در روز موعود زمیندار آنگوش جری میزند و همه کسانی را که در زمین او کار کرده اند نهار میدهد.

توتونکاران به دهقانان زمین و آب و تخم و اقرار کار و مبلغی به عنوان مساعده میدهند و وقتی پول توتون کاشته شده را گرفتند نیمی از آنرا خود بر میدارند و نیم دیگر را میان دهقانان خود تقسیم میکنند. توتونکاران پول توتون را ابتدا در محل، از ادارهی انحصار مخانیات دریافت میکنند و دیگر در پارکزدن و به شهر بردن توتون زحمتی نمیکنند.

گندم و جو

زمینهای شمال و شمال غربی دهکده به کشت گندم و جو اختصاص دارد. دهقان اگر کشتزار را در اوایل پاییز شخم

بزند در اوایل بهار بذر میپاشد و اگر در بهار شخم برسد در پاییز تخم میپاشد. هر گاه پس از پاشیدن بذر بهار باران نیارد زمین آب میدهد و اگر باران بیارد اولین آب را بیست روز پس از بذر پاشی میدهد. اگر تخم در پاییز پاشد آب اول را پس از بذر پاشی و آب دوم را بیست روز به بهار مانده میدهد و آب سوم را اول تابستان. دهقان تا آنجا که بتواند در بهار زمین آب نمیدهد زیرا آبی که در بهار زمین داده شود زمین را سخت میکند و از رشد غله میکاهد.

معمولاً در هر هکتار زمین ۱۲ «پوت» (هر پوت ۱۶ کیلو گرم است) بذر میپاشد. درانه تخم ده تا پاتنه تخم بار میدهد.

تابستان که از راه میرسد ریح دهقان بهتر رسیده است. دهکده از نیمه دوم مرداد که روزهای دروست یکبار چه کار و شور و غوغا میشود. دهقان داسی برست و سفره های و کوزه ای آبی بردوش به مزرعه میرود و هنوز قلعه «ستاره لوند» از پرتو صیقلگاهی خورشید رنگ نکرده که بکار می نیند. دروی دو تا سه من زمین (بار زمین) که دو تا سه من بذر در آن میپاشند (کار یکروز دروگر است. درو که پایان میگیرد زمین گسترده در زیر ساقه های زرد و خشک بریده گندم و جو چشم برآورد شخم پاییزه است. پس از خرم کوبی که با «جشمگیر» (خرمن کوب) صورت میگیرد همه دهقانانی که در یک مزرعه کار کرده اند نیمی از محصول را بر میدارند و میان خود تقسیم میکنند و نیم دیگر را به زمیندار میدهند.

در انبی چندین وسیله زمینی با اندازه ای مصرف یکساله ای اهالی میکارند. در روزهای آبیاری دهقانان هر یک زمین به پوت - از سوی جنوب که جهت جریان آب رود «روضه جای» است رو به شمال و از مغرب به مشرق که مسیر رود «انبی» است - کشتزارهای خود را آب میدهند. زمینهای بزرگ و کوچک به پوت سیراب میشود بدون آنکه میرایی داشته باشد یا کندی با آن نظارت کند یا آنکه بر سر آب اندازی بر خورند میان دهقانان یا زمینداران روی دهد چرا که آب فراوان است و همیشه جاری. اگر چند سالی یکبار هم میان دهقانان بر سر آبیاری بگومگوئی شود یا در میانی ریش سفیدان بزودی پایان میگیرد.

سیزده خانوار، مالک همه زمینهای زیر کشت بیشه ها و صیفی کارهای دهکده ای انبی اند و نزدیک پنجاه صد دهقان در کشتزارهای آنها کار میکنند. اینها همه خرده مالک و با یکدیگر خوشبو شدند. سیزده خانوار مالک همه کرد و از طایفه ای بنام «پنگ زاده» اند.

زمینهای انبی مشمول تقسیم ارضی سال ۴۰ - ۴۱ شد زیرا مرحله اول اصلاحات ارضی خرده مالکان را شامل نمیشد.

بگزارگان، مردم غیر از سبزه خاتوار را که روستائیان
 اینی باشند «گرمای» میخوانند سالهای سال است که بهر
 زمین زرخیز آب روان بی حساب را میگیرند بدون آنکه
 رنج فراوانی برده باشند همین آوردگی نسبی و سود
 فراوان دست آنها را بازگذاشته است تا بیشتر بخود برسند
 و موقع خود را در دهکده‌ای که نزدیک به شهر رضاییه است
 بهتر دریابند.

بگزارگان با شهر رضاییه رفت‌وآمد فراوان دارند
 و این رفت‌وآمد فقط برای فروش کثیف و چو یا مبادله آن
 با کالاهای باب دهکده نیست بلکه بیشتر برای دیدار شهر
 و فراگیری شیوه و چگونگی زندگی شهرها است.

خانه‌ها

شکل و محیطیت خانه‌ها در دهکده اینی که برتریدند
 جلوه‌ی است از ساختمان یک جامعه، در دوچهره‌ی مشابه
 از هم مرز و بتا پذیرفته است. به‌تندی این نظریه بندها
 اگر سینه‌ها و زمینهای زراعتی را کنار بگذاریم میماند زمین
 میان رود اینی و مرز شمالی کشتزارهای جنوبی، این پاره
 زمین را میشو به‌دو بخش کرد: بخش مرکزی و بخش کناری
 رود اینی. زمین مرکزی خیلی ملایم نازد و هموار است از

بخش پدشاهایی از رود اینی که بوسیله‌ی «بند شش» به‌دهکده
 می‌آید میرسد و از جنوب به‌رود «روشنجایی» دو تا از چهار
 چشمه‌ی دهکده نیز در این بخش جاری است. در سراسر چنین
 زمین‌هایی که دو تا سه برابر زمین شایسته‌ی رود اینی است فقط
 چهارده خانه و یک مهمانخانه‌ی وسیع متعلق به سرپرست طایفه
 و دوسه ایبار خلوفه بنا شده است که از شرق تا غرب این پاره
 زمین جای بجای پراکنده است این خانه‌ها از لحاظ بنا و ساختمان
 با جزئی اختلاف یک جور است. از کف زمین تا بالاتر بسته
 سنگهای نسبتاً صاف و بندکنی شده‌ی خانه را ساخته و مایع
 نفوذ آب و رطوبت میشود. از روی پی سنگی بی‌الای آجر
 بندکنی شده است درونیچرها بیشتر چوبی است و رنگدروغ
 خورده. در چوبی سبچهار تا خانه را به‌تازگی کشیده و بجایش
 در آهنی کار گذاشته‌اند بر روی درهای آهنی بنایه‌ی نسبی
 رابع درونیچرها سازان رضاییه با اسمهای آهنی شش‌ونگارهایی
 برنگهای زرد و سبز و سرخ و آبی انداخته‌اند. بر روی پنجره‌های
 کوچک پشت و پهلوئی ساختمانها کور سیمی کشیده‌اند که از
 هجوم حشرات جلوگیری کند. فرش کف اماقها بیشتر یافت تبریز

۲- «گرمای» که روزگاری بنام بزرگی از کردهای ایران
 اطالی میشد امروز به‌روستائیان گفته میشود که در نام دهات کردنشین
 پراکنده‌اند و به‌مزه‌وری زندگی میگردانند.



و یکپارچه است. اسباب خانه‌ها همه از شهر خریداری شده
 و طرز چیدن آنها نیز شهری است.

میشتر بگزارگان نواحی و نوخاسته و نوخاستان حیاط خانه‌شان را
 با گل‌های اطلسی زرد و آبی محصور کرده‌اند. بعضی از آنها که
 خانه‌شان بر سر راه گل‌های گاو و گوسفند است بدور گل‌ها
 و به‌تاهار چرچین خارداری هم افزوده‌اند و چند تنی از آنها هم
 دیوار گلی بدور حیاط خانه‌شان کشیده‌اند و درهایی یا چفت
 و بست محکم در آنها کار گذاشته‌اند. دهاتان در بخش کناری
 جنوبی اینی که باریک‌تری است سنگلاخ و باهموار، خانه ساخته‌اند.
 خانه‌هایی فلزسنگی دیوار بدیوار بام به‌بام و برسروش هم
 سوار، طوله‌شان، اجاق‌شان، انبارشان و اماق تستمشان در
 کنار هم و به‌دو یک و دود گرفته. تنور هر خانه در اماق نشیمن
 قرار دارد. سوخت زمستانی دهاتان که سرگین خشک شده
 گاو است چینیبه بدیوار بیرونی خانه‌ها بر رویه انبار شده است
 سوخت خانه‌های سرپرستان مایه‌ی بگزاره نیز در این بخش
 قالیبار شده و بوسیله زنها برای صاحبان مزایع که شوهرانشان
 در آن کار می‌کنند فراهم می‌شود. طویله و آقل بگزارگان
 نیز در این سوخت.

ساکنان کنار رود اینی شیبا زود به‌جواب می‌روند و حتی
 پارس سنگهای گله و آب‌ای هم گاو‌ها هم قادر نیست سکوت
 سنگین شبانه آنها را بیاشوبند. اگر شب زندگی بگوش
 باشد گلگاه صدای لالایی خواب‌آلوده‌ی مادری را که از
 پنجره‌ی تاریک به‌بیرون می‌تراود خواهد شنید:

«لالی لالی ولی دی»

لالی لالی بچی مادر

«بخت‌نای بابت چو آفتنگ بگری»

چرا خوابت نمی‌آید به‌روت رفته که برایت تنگ بخرد

«دایک خت اسبب بی‌زین دلک»

مادرت اسبش را زین می‌کند

لالی لالی دی

لالی لالی بچی من

در غرب دهکده در کناری شمالی رود اینی تپه‌ی مخروطی‌شکل
 به نام «تپه‌ی دیر» قرار دارد روی تپه چاله‌ای است که درون آن
 چند تنگه سنگ بزرگ و نیمه‌تراشیده آهنی افتاده است.
 اهالی می‌گویند: در روزگاری که ارمی‌ها در سرزمین پهنای
 از غرب ایران ساکن بودند و مایه‌ی بگزاره هنوز به این
 دهکده نگرچیده بود، تنی چند از رهبران عسوی ازمنی
 به اینی می‌آیند و بر این تپه دیری از سنگ بر می‌کنند و در
 آن سنگنگ می‌شوند و دور از غوغای زمانه به‌نیایش می‌پردازند
 و از این سوخت که تپه «دیر» می‌نامند. مردم دهکده اینی
 و دهکده‌های پیرامون آن حتی دهکده‌های کردنشین دور دست
 نیز تپه‌ی دیر را مکان مقدسی می‌دانند البته تپه‌ی آنکه زمانی

بر آن تپه دیری بوده و رهبانان نیاز زائران مسیحی را به‌دعای
 شبانه بر می‌آوردند بلکه بنا به‌روایتی که سینه به‌سینه وهمیای
 زمان به آنها رسیده است باور دارند که در هزاران سال پیش
 روی تپه‌ی دیر زرتشت به‌تیمبر شاد و خندان از مادر زائیده
 شد و مادر او را نیز پس از مرگ روی همین تپه بخاک سپردند.
 در جنوب باختری دهکده آنجا که شیب تند کوه
 ستاره‌ی لوند به زمین هموار می‌رسد کورستان کهنه‌ی ده زیر
 سایه‌ی تبریزها و دریناه بوته‌ها و اطلسیهای زرد و آبی خفته
 است. بر هر کورستانی است بزرگ یا کوچک که قلم سنگتراش
 شهری یا روستائی قصه‌ی زندگی در گذر خفته را در نشی یا
 شعری رقم زده است تا یابی و یادگاری باشد از او بر سینه‌ی
 سنگ.

بعضی از سنگ کورهای دهاتان با نقشهای: سروج،
 داس، شاه‌ی چوبی درشت دنباله، لنگه‌ی کش با درفش،
 قوری با استکان و نمایی ترین شده و بر روی بعضی تاریخ
 مرگ متوفی، و دوسه بیت شعری هم کیده شده است.
 مردان اینی متغی‌اند که مانند پدران در مرگ خوشان
 و کسان خود نمی‌گریند ولی طبع ملایم نداشت، مردان اینی را
 نرمتر کرده است اینها هم در مرگ عزیزان خود اشکی می‌ریزند
 ولی دور از چشم دیگران. زنها سوگوار تا سروز با آرامی
 می‌گردند و با یکسال مصتالی سیاه بسر می‌نهند و در هیچ ختنی
 شرکت نمی‌کنند شب هفت کسان مرده بدور هم گرد می‌آیند
 و یکدیگر را دلداری میدهند و شب سال سر قبر می‌روند
 و خجرات می‌کند.

دامداری

در کنار کشاورزی پررهری دهکده دامداری رویه‌کاهش
 رفته است. امروزه این دهکده پانصد نفری است چون وسه
 گله‌ی گاو و گوسفند دارد. روستائیان ۴۰۰ گاو و ۷۰۰ گوسفند
 و بگزارگان ۳۰۰ گاو و هشتصد گوسفند دارند که در سه‌گله
 به‌چرا می‌روند.

گله‌ها سه ماهه‌ی بهار و دوماه از تابستان را در مراتع
 بیلابقی می‌چرند و روزانه دوبار - ظهر و غروب - شیرشان را
 می‌دوشند و در پانز روزی یکبار.
 هر گله پنج سگ گله به‌چراه دارد یکی از سگها ماده
 و چهار تای دیگر نر هستند. به‌سگام چرا سگهای نر در چهارموی
 گله و سگ ماده در کنار چوپان پاسداران هوشیاری هستند.
 وقتی زوزمی گرگی شنیده شود یا گرگی به‌گله بزند چوپان
 سگ ماده را برای فرار دادن گرگ به‌پیش باز او می‌فرستند.
 در اینوقت سگهای نر، برای نجات سگ ماده یکبار به‌گرگ
 حمله میکنند.

چوین هرگله بزروی سكهائى كنداش نامهاى ميگذارد كه با شكلا و رنگ آنها مناسب است .
 معمولاً سكه ابلق را «بالك» Balak.
 سكه پلنگ قد كه مو را «مول» Mool.
 سكه ستبر كردن را «هرج» Herja.
 و سكه سينه پهن را «براز» Baraz صدا ميكنند .
 به هرچوین سالانه هزارويانصد تومان پول با برابر آن گوسفند و گندم ميبهند . ترديك تهى دير تخته سكه بزركى افتاده است به نام «بريائى سوار» . اول پاييز كه گلهها از بيلاق باز ميگردند دورادور اين سكه ميباشند و هر خانوار گاو و گوسفند خودرا از ميان آبلوه دامها سوا مي كند و پخانه ميبرد .

ترازوساز

زربا و دهل سازهاي معمول وشادى آفرين انبى (وجهه دهنكدهاى قرب ايران است) زربا ترانهها را با نوايى حجا بههجا پاسخ مي دهد .
 ترانههاي عشقي را تنها ميخوانند . ترانههاي رزمي را كه بيشتر بهمهراه پايكوبى رقصندگان مرد و زن خواننده مي شود گاهي تنها و گاهي جمعي ميخوانند و زماني هم يك نفر بسنداي رسا ميخواند و گروه ديگر رقصندگان پاسخش را مي دهند .

ترانهبي عشقي

«سر مرا خالقين مدامي كى كور بير امك»
 Sar Marâ Xâlec ben Madhgaliki kura bahra Balaka.
 «خدا خرايك غري ن قايك از هميكى حال خالى سي يار بوما»
 Xodâ xarâbka nareya na qâyeka aze haspaki xâl xâlî si yâr bunâ.
 «باها تا تو اب خال و خطا گرد ناي قرک»
 bâhâtâmâ tavâbe xâl va Nate gardâ nâben gereka.
 «هر كس درد دلا يديني برانو گازن ولومان من نك»
 har kas darde delâ didiyya berâto gâzen valunnân men naka.
 «در بالای سر ما خدای بزرگ و بیگانه است و در پائین درهای ژرف و برپای تو رنگ»
 «خدا خراب کند ، نه راهی پیداست و نه قایقی کاش بهاسب خانداری می نشستم و می آمدم به زیارت خال و خطا گردن یار که زیر چاه اوست» .
 «هر کس که درد دلها را دیده است از من گلايهی نداشتنه باشد» .

ترانهبي برای رقص

«آي گندر ويا سورم» اي پسر خورشيد سرخم
 «حمایلا دور مهرم» حمایل دور مهرم
 «خاستيا لاوک سپورم» نامزد پسر کاربان هستم
 «آوز زانا پرهنين» اين بيلاقات سبز و خرم
 «كچك زندن اشين» دختر خوب را آزار نمی دهند
 «اوز زانا دوگانين» اين بيلاقات را دو چشمه است
 «ياك ت ال ياك شيرين» يكيش تلخ است و ديگري شيرين
 «از گچگاه يا جدگم» از دخترانی پيرسيم
 «دور كاتيا گل چينين» (كه) دور چشمهها دارند گل میچینند

رقص

رقص های کردی پر جنبش ترين ، گويارين و باصفا ترين يادگارهاي ديرين اين نيار است . رقصهاي رزمي (كه امروز حر كتش مانده و معنائيش فراموش شده است) . و رقصهاي رزمي كه لبرين است از غرور و نشاط چيزي نبوده كه تنها در ميان چادرها و كوچهستان و بدست مردم نامدادار و كوچگر رنگ و ريخت بگيرد . اين آسماني ترين نيازهاي بشري است كه با هر شريعي و هر حر كتي خودي نشان مي دهد . در اين رقصها فروتنی ها ، عشا ، تنهاها برای خود جاني و حر كات با اندازي حساب شده و قوام گرفته است كه هرگز مجالي برای بروز خواهشهاي حيواني نمي گذارد و از اين روست كه مرد كرد با همه تندي و ناموسي دوستي اش زن خود را آزاد مي گذارد تا دست در دست مردی ديگر نهد و ساعتها پا يكويي كند .
 در انبى چه بگ زاده و چه دهقان با همه گرفتاريهاي مخصوص به طبقي خود به رقص كه تسلي دهندي تن و خيال آنهاست علاقه مي ورزند مجلس رقص هميشه دست نمي دهد مگر جشنی باشد يا عروسي .
 در انبى پنج جور رقص روايتي دارد كه در همه سرزمينهاي كردنشين غرب ايران نيز با اختلافهاي ناچيز - مثلاً تغيير اشعار و ريمت - به معمول است . مردان و زنان يا مردان تنها هنگام رقصيدن شكل دائري مي بريند مي ايستند .
 رقص «شبخاني» Şeyxani
 شبخاني آهنگي تند و رزمي دارد و با آن تنها مردان مي رقصند .
 «سه پائي» Sepâi
 رقصندگان زن و مرد سه پا به پيش مي آيند و سه پا به پس برمي دارند .
 «چراو رو» Gerâvro
 زن و مرد به فرمان ضرب يك پا را محكم و با صدا به زمين



«كيتك» ناپوشي نديست كه چو بانان در سراي كوستان . آن را «تن مي گند» . مرغی كه كيتك درويش دارد . يكي از بزبان خاتوايه سرپرست طابغه است

پايكوبى و دست افشاني بهاوج خود ميرسد . و آهنگ هنگامه بي برپا مي سازد رقصندگان يكصدا ميخوانند : «هازراويك واي واي» . يعني : چه نازك و ظريفي تو واي واي .
 «چما چما ل ل ؟» چرا ، چرا اينطور شدي ؟
 «ن پلا وييد ، واي واي» بگذار جوري بشود ، واي واي .
 «صست مزي ، يا خلا نويد واي واي» كه دست من روي سينه تو باشد .

جشن آبنو

مردم انبى جشني دارند به نام «جشن آبنو» كه جشني است سرشار از نشاط و كار و پاكيگي . فردي شب يلدا نرديك ظهر خانوادهايي كه حياط و حوض و آب آبنبار دارند كوچك و بزرگه از كتار حوض يا آبنبار تا در خانه در يك ربه مي ايستند سرپرست خانه سعالي بدست مي گيرد و آنرا از آب يكساله ماندهي حوض يا آب انبار برمي كند و بدست كتار دستبر خود مي دهد و او نيز بدست يكي ديگر و آخرين نفر آب را بيرون مي ريزد . بهمين ترتيب آب كنه را بيرون مي ريزند و حوض و آب انبار را از آب تازهي چشمهها بر مي كند و بدست و زروي خود را با آب تازه و پاكيزه مي شويند و به ناهار مي نشينند .

نرديكهاي عصر كه كوه ستارهي لوند بر انبى سايه مي كند هيني اهالي چه آنها كه حوض و آب انبار دارند و چه آنها كه ندارند به صدای ساز و دهل نوازندگان محلي از خانهها بيرون مي ريزند و در ميدانگاهي جلو ميهمانخانهي سرپرست طابغه به گرد هم مي آيند و تا پاسي از شب گشتنه شامعانه مي رقصند .

عيد قربان

پيش از ظهر روز عيد قربان پس از قرباني كردن گوسفند مردم دهكده كوچك و بزرگ به پيشهها و به صحرا مي روند و چندان طلب به درختهاي مي نشيند و همگي - بجز زنان شوهدار - تنه مي خورند . اگر هوا خوش نباشد اهل هر خانه طلایي از زير سقف خانه شان مي آويزند تا تنگ غروب تاب مي خورند .

چهارشنبه سوري

صبح چهارشنبه آخ رسال خانوادها برپا خانه هاي خود گون و هيزم زيادي مي ريزند و نرديك غروب هر خانواده هيزمها و گونها را به دو رديف و چندكبه تقسيم مي كند و آنگاه پس نابالغي با اجازه بزرگترها كبريتي مي كند و هيزمها و گونها را آتش مي زند آتش درهوي نيمه تاريك غروب زبانه

مي كويند و سپس زانوي خود را كمي خم مي كند و با يكصدا و يك آهنگ مي خوانند : «چراو رو چراو رو» .
 «مميان» Mamiyan
 زن و مرد انگشتان كوچك دستهايشان را بهم مي اندازند و دوبار دستها را تا نرديك سينه بالا مي آورند و بعد پنجهي دست راست را به شانه چپ و پنجهي دست چپ را به شانه راست مي زنند و با هر حر كتي يكصدا مي خوانند . «مميان گر گر مميان» .
 بعد از آنكه چندبار دستها را بنسبه آوردند و به پائين بردند بكار همگي باي راست را به زمين مي كويند و مي خوانند : «گر گر مميان هر مميان» .
 رقص «زراويك» Zarâvige
 زراويك رقصي است شورانگيز و تفزلي . زن و مرد «لوندبها» را از سج مي گشايند وهمراه با آهنگ زربا و دهل پاها و دستها را بالا مي برند و پائين مي آورند . لوندبهاي سفيد در فضا نقشهائي در هم و شوق انگيز ترسيم مي كند و هنگاميكه

می‌کنند در ایونت اهل هر خسانه بهم دست می‌دهند و روی یکدیگر را می‌بوسند و یکی از دیگری از روی عملها می‌پزند. آتش بر پندها اندام می‌یابد تا شعله فرو بنشیند و آتش سرد شود.

مختصری از عروسی

عروسیها پس از دو روز برپا می‌شود. بگزارگان با ماهیهای خود و گاهی هم با مالداران از مایه‌های دیگر زانوشوی می‌کنند. روستائیان که مایه‌های معلومی ندارند از هر کسی که باشد دختر می‌گیرند و به هر کسی که پیش‌آید دختر می‌دهند. پسرهای دهکده که بی‌روزها تا حدی از بند سنتهای دیرین رسته‌اند اگر به دختری دل بیاورند اهل نادارند که قسمی عشق خود را به پدر و مادر بگویند ولی هنوز کم نیستند پندانی که به خواست پسر توجهی ندارند و تصور می‌کنند که شایسته‌ترین دختر را تنها آنها می‌توانند برای پسر خود برگزینند.

گاهی پسر و دختر داندانی که مخالفت خانواده ایشان مانع از ازدواج آنهاست دست یکدیگر را می‌گیرند و به دهکده‌های دیگر می‌گریزند ولی بعد به میانجیگری ریش‌سفیدان و سرپرست طایفه دوباره برمیگردند و پسر از توبیخ هست انجام می‌گیرند بیشتر پندرها، دخترهای فراریشان را از ارب و دیندو باز میدهند خانواده‌های محروم می‌کنند. دختر پس از چند روزی که بخانه شوهر رفت شریک واقعی زندگی مرد می‌شود. سروکارش دیگر با تلور است و جمع آوری سوخت، بهبه‌داری، پخت‌وپز، آب‌آوردن از چشمه، شستشو و هزار کار دیگر.

شیربها از یک تا چهار هزار تومان است.
«بوک» buk یعنی: عروس.
«نخت» naxt پولی که خانواده‌ی دختر بجای مهر می‌گیرند تا برای او جهیز بخرند.

«سرسی» Sarcepi گیس‌نشدی که بدنیال عروس بخانه شوهر می‌رود و پس از شب زفاف بخانه پسر دختر باز می‌گردد.
«زاول» Zāvā داماد.
«یرازاول» Berāzāvā ساق‌دوش داماد.
«زرت» Naxt شیربها.

ضرب‌المثل

وقتی بخانه گرگ رفتی سنگ خود را همراه ببر.
اگر گرگ پوستش را هم عوض کند فکرش که عوض نمی‌شود.
مرد بمیرد نامش میماند گاو بمیرد پوستش.
نه عمل می‌توانم به بلا می‌کنم.

این میدان و این شیطان.
کلنگ چه نم دارد که نهر «هوراد» طغیان کند.
بی‌شلوار خواب سه‌گر کتان می‌بیند.
فکر اول به درستی فکر آخر نیست.
میهمان پیکره و به اندازه جاسوس پیکاله می‌داند.
حالا که حرف از میهمان به پیش آمد بد نیست بدانیام که مالداران انبی در برابر میهمان ناخوانده و ناآشنا کم حرف و خود دارند و به نشانه‌ی پایشان پذیرائی پیش او خوراک سیب‌زمینی سرخ کرده می‌گذارند.

باورها

اگر مردی از زیر دوک نخ‌ریسی بگذرد از مردی می‌افتد.
اگر مردی اولین گرده نانی را که از تلور بیرون آورده میشود بخورد زتن خواهد مرد.

اگر پسر یا دختری ته دیگ شیر جوشیده سرد شده را بخورد شب عروسی‌اش برف یا باران می‌بارد.

پوست سبزه را باید از خانه بیرون انداخت و گرنه بدبختی می‌آورد.

هر گاه مرغی به آوی خروس بخواند باید سرش را برید.

مبدا که بدبختی بیاورد.

در گذشته نسبتاً دوری که دام برای این مردم مایه اصلی زندگی و دامداری تنها پیشه بر برکت طایفه بود جر به دام و مرغ و وسایل از زیاد دام نمی‌اندیشیدند. افسانه‌ها نشان ریشه‌ی دامی داشت باورهاشان پیرامون دام و چراگاه دور میزد و بالاخره دام برایشان زندگی بود از این رو برای نگاهداری دامها از پلاها و از زیاد محصولات دامی راهها و حیل‌هایی جست بودند و بهکار می‌بستند. امروز هم پارسی از آنها را بکار می‌بندند که چندان از آنها یاد می‌شود.

اگر کسی بخواند از زیر دیگ شیری که در حال جوشیدن است گلی آتش بر دارد صاحب دیگ شیر بدش می‌آید و می‌گوید:

اگر آتش را بری برکت از شیر گوشت‌دهای من خواهد رفت.

کوش‌ماهی و لاک سنگ پشت را به بند مشک کره‌گیری می‌آورند تا برکت آن زیاد شود.

قایق پای آهو را به نخ می‌کنند و به گردن گوسفند می‌آورند تا بهنگام حمله گرگ بتواند مانند آهو بگریزد.

پزشکی عامیانه

درمان زگیل - ریشه گیاه «شاه‌ماهی» Qāmalhan را می‌جوشتند و می‌گذارند تا سرد شود سپس کمی از آنرا بر روی زگیل می‌انهند.

درمان هل درد - «خادتر» Qātare را که گیاهی است

با برگهای نازک کبوتر و گل‌های ریز آبی می‌جوشتند و عرقش را می‌گیرند و به بیمار می‌خورانند.

درمان بریدگی و دریدگی - «رکیشا» Rakiçā گیاهی است با گل‌های ریز قهوه‌ای شبیه به برگ زبان گنجشک. برگ و گل رکیشا را روی بریدگی می‌گذارند و می‌بندند.

درمان چشم درد - تخم رکیشا را با شیر می‌جوشتند تا سفید شود آنگاه آنرا بر روی چشم در نازک می‌گذارند و می‌بندند و ده دوازده ساعت بعد بازش می‌کنند.

درمان زخم سر - گیاه «اقلان وتی» Orqlānoti را که بوته‌ی بزرگ و پر پشت و برگ‌های سبز سبز و گل‌های ریز زرد دارد و در بهار می‌روید خشک می‌کنند و در آب می‌کوبند و آبش را بر زخم سر می‌ریزند و تقال‌هاش را هم بر آن می‌انند و می‌بندند. این گیاه زخم سر را می‌سوزاند و می‌ریزند و در حای زخم بهبود یافته دیگر موئی نخواهد روئید.

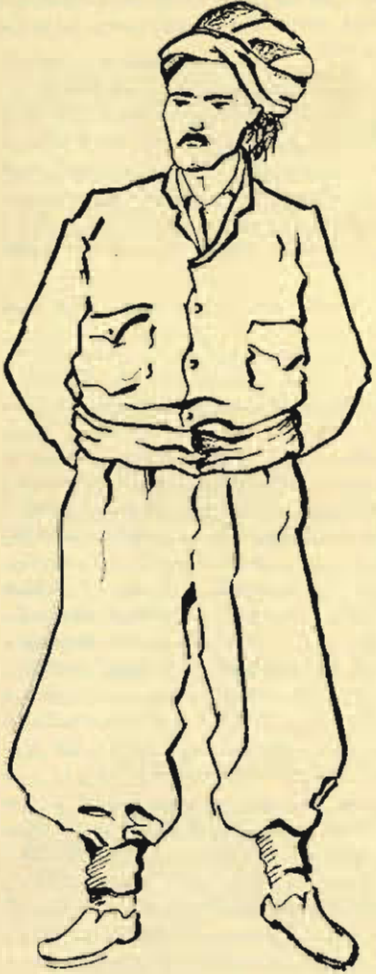
خرافات

«شش» (آل) qash - آل پیرزی است زشت و لحظی پیش از اینکه بیاید و جگر زانو را ببرد بوی گند دهانش بدرون اتاق زانو می‌آید و هیاهوی مرموز آزاردهنده‌ی از او بگوش زانو می‌رسد بطوری که زبان‌ش بند می‌آید و بی‌تابی می‌کند و بیحال می‌شود. در این هنگام آل بدرون اتاق می‌آید و جگر زانو را بر میدارد و در تلورهای سرخ رنگ می‌اندازد و به جالاک می‌گریزد. پس از بیحال شدن زانو چند زن از بستگان او بر سرتر که چوبی تکه‌پارچهای می‌بندند و وطنتی‌سین بر میدارند و جلو در اتاق می‌نشینند و ساعتی پی‌درپی به طشت می‌کوبند تا آل جگر زانو را پس بیاورد. هر گاه ساعتی از طشت کوبی بگذرد و زانو بیحال نیاید در اتاقش را می‌بندند و پندرها را می‌کنند و چراغ را اگر شب باشد کم‌نور می‌کنند و می‌روند که آل بدون هراس جگر زانو را بیاورد. کمتر پیش می‌آید که آل باز نگردد و زانو بسیرد.

بخنک «قاپوس» Qāpus بخنک شب‌هنگام به سراغ خوانندگان می‌رود و خود را بر روی آنها می‌اندازد. بخنک زده بیچاره می‌شود ولی یاری چشم باز کردن و فریاد کشیدن ندارد. اگر کاپوس زده بتواند انگشت خود را در سوراخ بینی بخنک فرو کند انس او تنگ می‌شود و رهانش می‌کند و گرنه باید چندبار نام خدا را دریل یاد کند تا بخنک بگریزد.

غول بیابانی «رش‌شی» Raçeqabi غول بیابانی بسورت آشنائی بهدر خانه‌ها می‌آید و در می‌زند و مرد خانه را بنام می‌خواند مرد بهدر خانه می‌آید و دوست یا آشنای خود را می‌بیند سلام می‌کند و از حساب

طرح مرقع از خانواده سرپرست طایفه گنگزاده با لباس ناسانی



و کارش میبندد ولی غول بیابانی پیوسته میبندد و غول خود را به تازیکی می‌کشد و تا کلهای پته او را میگیرد و او را بر دوش می‌اندازد و به صحرا می‌گردد. مردی که گرفتار غول بیابانی می‌شود اگر خود را بیازد دیوانه می‌شود ولی اگر ترم و نام خدا را بخیزد بیازد یا دست بیاندازد و پیشه او را بگیرد و بفشارد غول بهراس می‌افتد و رهاش می‌کند.

«کره‌افشار» Karhâftâr

کره‌افشار در بیابان بر سه می‌زند و چشم‌براه آدمیزاد است. هرگاه مردی کره‌افشار را ببیند و از شجاعت و دلیری او تعریف کند کره‌افشار دلیر میشود و تکه چوبی را به پشت کردن خود می‌گذارد و دو مشت را از آرنج به دوسر آن می‌اندازد و سوت‌زنان سوتی آژرند می‌زدند و آژرش می‌کند ولی اگر مرد بگوید که «کره‌افشار ترسوست و اگر نزدیکتر باید دهانش را باعث خرد می‌کند» کره‌افشار می‌ترسد و می‌گریزد.

قصه

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود. روزی از روزها تویی رفت بنه‌ای گنجشکی. گنجشک آمد بر سر سوراخ بام پیرزنی که لب توری سره داشت و فکر می‌کرد نشست. گنجشک گفت آهای پیرزن یا این خار را از پای من بیرون بکن و نورت را روشن کن. پیرزن خوشحال شد و خار را از پای گنجشک بیرون کشید و به‌تور اسباب تئور با شعله‌های سرخ قشنگی روشن شد. زن ناهاش را بخت وقتی که خواست آنها را در سفره بپیچد گنجشک آمد بر سر سوراخ بام و گریه را سرداد که باید خار مرا بدهی یا بجایش جفتان نان گرم برشته. پیرزن بناچار جفتان نان گرم و برشته به گنجشک داد گنجشک پال زد و رفت و رفت تا چشم افتاد به چوپانی که در سایه‌ی درختی نشسته بود و شیر بدون نان سر می‌کشید گنجشک صدا زد آهای چوپان چهلوز شده که شیر بدون نان میخوری؟ چوپان جواب داد چکنم نانی تو سفره ندارم گنجشک جفتان نان را که هنوز گرم بود به چوپان داد. چوپان ناها را با شیر خورده و خدا را شکر کرد و آنگاه آمد که چوبش را بردارد و برآید پیش گنجشک گفتان برداشت که ای چوپان تو که ناها را خوردی و شیر شدی پس بن چه میدهی؟ چوپان گفت چی بنو بدهم که بدمت بخورد؟ گنجشک گفت یا جفتان نان گرم و برشته را بده یا جفتان نان قوچه‌ای جاتی و پروار را. چوپان ناگریز جفتان قوچ از میان قوچه‌ای گله سوا کرد و داد به گنجشک. گنجشک جفتان قوچ را برداشت و بال کشید و رفت و رفت تا رسید به صحرائی سز و خرم و دید حیوانات جوراچوری دارند مقدمات عروسی زرگی را فراهم



دختری ابراهیم‌نژاد تبریز طایفه بگزاره با لباس زمستانی

می‌کنند گنجشک رفت به سراغ خاریشت و لاگ پشتی که داشتند هیزم جمع میکردند آهسته به آنها گفت من جفتان قوچ پروار دارم و میدهم به شما که امشب به میمانتان شام منجلی بدهید. خاریشت و سنگبشت که نزدیک بود از خوشحالی پس بیفتند دوستان خود را خبر کردند و همگی دست از گشت‌وگذار کشیدند و خود و بعضی برآه انداختند و هرظوری بود عروس را بخوبی برگرار کردند و آخرهای شب تا خواستند که عروس و داماد را به حجله ببرند گنجشک رفت روی درختی و با صدای بلند گریه را سرداد که جفتان قوچ پروار مرا بدهید یا عروس را. با هرزبانی که بدو خواندند فایده نکرد و ناچار عروس را دادند به گنجشک. گنجشک عروس را برداشت و رفت و رفت تا رسید به مرد کوزی که سر سنگی نشسته بود و «دودک»

Dudak (نی‌لیک) می‌زد گنجشک گفت ای مرد بیا و این عروس را از من بگیر و نی‌لیکت را بده من. مرد کوز از خدا خواست عروس را گرفت و نی‌لیکت را داد به گنجشک. گنجشک با خوشحالی پر زد و رفت و نشست بروی سنگی بزرگ و شروع کرد به زدن نی‌لیک که تا کلهای دودک از نوکش افتاد پائین و خرد شد. گنجشک هم که دیگر روی برکت به لاله نداشت همانجا دق کرد و مرد.

خوراک

مردم اینی ده دوازده جور خوراک که چندتایی از آنها باب خانه‌ی دهقان است و برخی دیگر که گوشت و روغن زیادتر می‌خواهد و بیشتر به‌شبهه‌ی شهرهای پخته‌میشود ویژه بگزارگان است.

خوراک دهقانان بیشتر از موابی است که در دسترس دارند و بابت خرید آن روزانه پولی نمی‌دهند مثل شیر، دوغ، کنک و حبوبات و برنج (حبوبات و برنج را با کدوم مبادله میکنند) گاهی چند خانوار کوشندی سر می‌برند و گوشش را میان خود تقسیم می‌کنند. هر خانوار سالی یکبار قرمه دست می‌کنند و در خیک نگهداری می‌کنند. از قرمه آبگوشت هم می‌زند و هفته‌ی دوسه‌بار آبگوشت قرمه می‌خورند.

کل‌دوش (کله‌جوش) Kaladuş که از برنج و روغن و دوغ می‌زند و گاهی هم به آن لپه می‌زنند. تقریباً خوراک هر روزی دهقانان است.

دوین Dovin آبی است آبکی که با برنج و گندم و روغن می‌زنند و آن دوغ ترش می‌زنند دهقانان پیر به دوین رفیق زیادی نشان میدهند چرا که نان پر از گاه و سبوس تئور دهقانی را در دهانشان می‌خیسند. مالداران دهکنه نیز گاهی از این خوراکها که برشمریم می‌خورند ولی بیشتر خوراکی‌هایی می‌زند که از شهرها یاد گرفته‌اند مثل دلمه‌ی برگه مو، دلمه‌ی کدو، دلمه بانجمان و قنقل با چاشنی‌های ترش مزه‌ی شهری.

قیل سل Qilasel خوراکی است که بگزارگان خیلی دوستش دارند و هفته‌ی چندبار از آن می‌خورند گوشت را می‌زنند و روی آن سیرواست و روغن می‌گذارند و در ظرفی بروی آتش سرخش میکنند. اگر به قیل‌سل اوبه‌ی زنند بوی مطبوعی بهم می‌زند.

ناها

مردم اینی چهار جور نان دارند که بختن آن با زبان است. نان خانه‌های اربابی را زهای دهقانان می‌زند و پس از بختن دوسه‌گانه نان برای خود برمی‌دارند و پته را به خانواده ارباب می‌دهند. «لواش» Lavâş که همان لواش شهرها است و «گرد» Gerda که نان گرد و کلفتی است نان همیشه سفره‌ی دهقانان است.

خانوارهای اربابی هم نان «گرد» می‌خورند ولی آرد کمی نازکتر می‌زند و گاهی هم به‌خمیر آن روغن می‌مالند و می‌نزند.

«کاده» Kâda نان گرد و ضخیمی است که لای خمیر آن روغن می‌گذارند و می‌نزند. این نان را بگزارگان بیشتر در جاست می‌خورند و گاهی هم بجای شیرینی پیش می‌مانان می‌نهند.

نان «سلاک» Selk این نان را با روغن می‌آمیزند و در ته کاسه‌ی مسین گردی می‌گذارند و به‌تئور می‌زنند و می‌نزند.

دهکنده‌های بگزاره نشین در محال «دشت» :

Selvâna	سلاوا	Sulek	سولک
Miravâ	میروا	Darband	دربند
Heluri	هلوری	Xuçaku	خوشکو
Râjân	راجان	Kâi	کای
Dazger	دزگر	Jerme	جرم
Gôzâr	گوجار	Betkâr	بتکار
Zangelân	زنگلان	Gâgaro	گاگرو
Qarahovi	قره اوی	Foye	فوی
Qasrek	قصرک	Halafala	هل فل
Xerre	خر	Razga	رزگ
		Nôçân	نوشان

دهکنده‌های بگزاره‌نشین در محال ترگور :

Camîân	چمان	Anbi	انبی
Tevaddan	تودان	Telo	تل
Tolaki	تلکی	Tâlin	تالین
		Çaix Çamzin	شیخ‌نشین

بیری نویسنده‌گی

(۶)

محمدتقی دانش‌نیزوه

۳۱ - مولی کمال‌الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری درگذشته ۹۱۰ مخزن‌الانشاء خود را بنام کمال‌الدین سلطان حسین باقرا و وزیر علی شیرتوایی در یک عنوان (آنچه نویسنده باید بداند) و سه صحیفه (۱ و ۲ خطابیات ۳ جوابیات که بدرخواست خواجه افضل‌الدین محمد پس از دوتای نخستین با دیباچه‌ای نوشته است) و یک خانه (درخواستها) در ۴ ج ۹۰۷/۲ با انجام رسانده است (فهرست قبلیها ص ۱۸۹ - ذریعه ۲۰ : ۲۲۳ - نشریه ۴ : ۴۵۷ و ۵ : ۱۴۳) .

* افغانستان ص ۱۶۹

* بانکپور ۹ : ۷۶ ش ۸۶۶

* پاریس ۸۴۷۳ (بلوچه ۲ : ۲۷۱ ش ۱۰۵۸)

* طویقیوسرای دوندخه مورخ ۹۰۷ و ۹۴۸ (فهرست قبلیها ص ۱۸۹ - فهرست ادهم

ص ۱۲۳ ش ۳۲۶)

* قاهره ۲ - ۱۳۹ (بنام گاوان گیلانی)

* مجلس ۶ - ۲۱۵

* ملک ش ۳۹۳۱ مورخ ۹۳۳ و ۳۱۱۶/۷ (گزیده) .

* موزه بریتانیا (ریو ۲ : ۲۵۸) .

همو بنام ابوالحسن سلطان حسین میرزای باقرا از مخزن‌الانشاء خود برگزیده و صحیفه شاهی در یک عنوان و شش صحیفه در چند سطر و نوع و کلمه و حرف و طبقه و قسم و خانه نگاشته است و آن در کهنه بیجا به رسیده است . (ذریعه ۱۵ : ۲۶ - مزار ۱۰۶۴ و ۲۴۶۹) .

* آستان قدس ۷ : ۶۴۴

* ادبیات (ش ۱۶۶ کرمان و ۷۲۰ حکمت)

* امیر مهدوی ۲۰۲ (نشریه ۲ : ۸۷) .

* یادلیان ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ .

* پاریس S.P. 467 (بلوچه ۲ : ۲۷۳ ش ۱۰۵۹) در دنبال آن نامه های شاه مظاهر

دکنی است .

* برج ش ۱۰۶۱

* حقوق ۵۰ ج (ص ۱۵۷ فهرست) .

* دانشگاه ش ۱۶۴ و ۲۴۸۱ و ۵۲۲۵ و ش ۲۰۱ و ۸۷۵ نفیس .

* طویقیوسرای ص ۱۲۴ ش ۳۲۷

* عارف حکمت ۳۲ - ۱۳۳ (نشریه ۵ : ۵۰۰) .

* قاهره ۲ : ۴

* مجلس ۵۹۱۱ و ۵۹۱۲ (۱۷ : ۲۹۹) .

* ملک ۱۲۲۲ ازسده ۱۲ .

۳۲ - استاد جواهر رقم خوش‌نویس : آداب نگارش دارد مورخ ۹۲۰ .

* افغانستان ص ۱۹۱ فهرست یورکوی .

۳۳ - خوانمیر مورخ نامه نامی دارد که در ۹۲۵ (منشآت لطیفه) تا اندکی پس از

۹۲۹ ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۱) .

* آستان قدس ۱۰۴۵ (۷ : ۸۷۴) .

* آصفیه ۱۷۶۹ (۴ : ۱۰۶) .

* آگوش ۱۲۲۴ مورخ ۹۷۶ .

* پاریس S.P. 1842 (۴ : ۲۷۹ ش ۳۳۳۷) مورخ دهه دوم شعبان ۱۰۲۰ .

* تاشکند ۱ : ۴ - ۱۵۳ پنج نسخه و ۵ : ۱۸۲ دو نسخه .

* دانش‌سرا ۲۰/۶ قریب (نشریه ۵ : ۴۳۸) .

* دیوان هند ۲۰۵۵ مورخ ۱۰۶۵۲۴ .

* ملافیروز نسخه مورخ ۲۶ ع ۱۱۶۰ (رهائیک) .

* شینگراد ش B 2398, A 210 (ص ۵۶۹ و ۵۸۱ - فهرست) .

* دکتر حسین مفتاح .

* ملک ۵۷۸۸/۱

* موزه بریتانیا Or 11012 ازسده ۱۱

(نشریه ۴ : ۶۸۹ - فهرست اونس ۷۸) .

۳۴ - قرسل یا دستور نامه نگاری با سال شماری و سیاق که در آن تاریخ ۲۷ رمضان

۹۲۷ دیده میشود .

* همانان ش ۱۵۰۹/۱ (نشریه ۵ : ۳۶۲) .

۳۵ - قرسل یا منشآت که برای دوتین از بزرگوارگان تألیف شده است .

آغاز : سیاس قیاس متکلمی را که منشی مناشی دیوان دانش و کاتب مناشیر اسرار

آفرینش قلم تقدیر ورق تمویر اوست .

انجام : و ادراک سعادت منزلین بدانست .

* مجموعه روشانی در اسفهان (نشریه ۵ : ۱۴۳) مورخ رجب ۹۳۱ در استرآباد .

۳۶ - حکیم یوسف بن محمد بن یوسف یوسفی هروی منشی همایون سال ۹۴۰ برای پس

خودش رفیع‌الدین حسین ودیگر شاگردان بدایع‌الانشاء خود را نگاشته و آن محاورت و توقیعات

است و در دهلی بنام «انشاء یوسفی» در ۱۸۴۳ چاپ شده است .

(نشریه ۴ : ۶۶ و ۶۸۹ و ۵ : ۵۰۰ - فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸۴) .

* آستان قدس ۷ : ۲۱۵

* اسپرنگر ش ۱۰۶۳ .

* استوارت ش ۲۰ ص ۹۰ .

* ایوانف ۱ : ۱۵۲ ش ۳۴۹ .

* بادلیان ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ .

* برون کیمبریح ص ۲۷۵ .

* برج ص ۱۳۵ و ۱۰۱۴ ش ۱۰۶۵ .

* تاجیکستان ۱ : ۲۴۹ .

* تبریز (نشریه ۴ : ۲۸۶ - فهرست تبریز ۱ : ۱۳۹) .

- * دانشگاه ش ۵۳۸۹ مورخ ۱۰۶۸ .
- * دیوان هند ش ۲۰۵۷ مورخ ۲۹ ع ۱۰۷۸/۱ و ش ۲۰۵۸ مورخ ۱۹ ع ۱۰۹۸/۱
- و ش ۲۰۵۹ مورخ ۱۲ ع ۱۱۸۱/۲ و ش ۲۰۶۰ بن تاریخ .
- * رهاکنش ص ۶۰ ش ۱ و ۴ .
- * معیبه تاریخ حکمت ۲۶ (نشریه ۵ : ۲۵۰) .
- * ملک ۳۸۳۳/۲ از سده ۱۰ .
- * موزة بریتانیا (ریو ۵۲۹ و ۹۸۳ - فهرست اولس ۷۸ - نشریه ۴ : ۶۸۹) .
- در فهرست بادلیان (۱۳۶۸) از متناهی یاد شده که مانند بنایع الانشاء است . در
- فهرست ریو (۷۹۷) از فرهنگ بنایع الانشاء بوسی یاد شده است .

۳۷ - غیبات‌الدین محمد فراقی اصفهانی منشآت دارد که نسخه سده ۱۰ آرا دیده‌ام (دانشگاه ش ۸۳۳۳) از او در فریبه (۹ : ۸۱۶) یاد نیست . انشاء او در کتابخانه دکتر اصغر مهدوی ش ۸۷۳ هست (نشریه ۲ : ۱۷۳ - فهرست قیامها ص ۱۷) .

در فهرست ایوانس (۲ : ۱۳۳ ش ۱۳۱) نسخه مورخ ۲۶ شعبان ۱۰۶۳ (یاد شده است از منشآت محمد اصفهانی که در نام‌نگاری برپاری و دوستانه است به ترتیب طبقات و نامهای که در آن آمده گویا خیالی است و در آن از تاریخ رجب ۹۷۱ و ۱۰۰۰ یاد شده و گویا به مثال باشد . در دانشگاه ۲۵۴۷/۱ مورخ ۱ ع ۱۰۵۰/۱) از منشآت او هست (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۲) . نسخه دانشگاه ش ۸۳۳۳ به خط نستعلیق مقر ۹۸۲ است با تاریخهای رجب ۹۲۱ و ذی ق ۹۵۲ و محرم ۹۸۱ در نامها و در آن از مدرسه شاه رخ نزدیک روضه رضوی یاد شده است .

۳۸ - بنام سلطان سلیمان پسر سلطان سلیم یکم پسر بایزید (۹۲۹ - ۹۷۴) لطائف الانشاء به نگارش در آمده با دیباچه های عربی و یک مقدمه و سه مطلب : رسائل فرسی در ۹ فصل ، مکاتیب ترکی در ۵ فصل ، طوایر عربی در ۳ فصل ، فصل نخستین عربیک در دو صنف سلفاتیات و اخواتیات است در ۴ بخش .

- * بادلیان ۱۳۷۷ .
- پاریس (A.F. 18) (پلوش ۲ : ۲۷۵ ش ۱۰۶۰) .
- ۳۹ - دستور نامه نگاری یا ترسل در نه فصل .
- * ملک ش ۶۲۷۹ مورخ ۹۷۴ .
- ۴۰ - نامبرقاری گیلانی صحایف الاخبار در نه فصل سال ۹۷۶ ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳) .
- * ملک ۳۸۳۸/۱ مورخ ۱۰۶۷ و ۴۱۷۱ .
- از اوست دستور نامه نگاری یا ترسل .
- * دانشگاه ۵۲۵۸/۱ .

۴۱ - شیخ محمد بن شمس‌الدین : ترسل یا منشآت دارد که رساله است در اصول انشاء و مورخ ۹۹۵ و ج ۲/۹۹۷ و ۱۰۰۴ بنام میرزا علی خان در یک مقدمه و چهار مطلب : بیان احکام دینی ، مطالبات سلفانیه ، عرایض برای هر صنفی ، خاتمه در مرقعات تهنیت عید . آغاز : عنوان نامه سعادت ابدی و دیباچه منشور دولت سمرقندی حمد و سپاس مبدعی است .

انجام :
مرا حضور تو در دیده می فراید نور
خوشا می که مشرف شوم بهی بدخطور

- * دیوان هند ش ۲۹۴۷/۱ .
- * مجلس ش ۲۶۶۵/۱۴ (۸ : ۴۲۳) .

۴۲ - محمد بن ناصر احق حسینی لوربخشی متخلص به سید بنام شاه تهماسب در امتهان دستور انشاء دره بخش نگاشته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۰) .

* سیه سالار ش ۷۰۹۴/۲ (۴ : ۴۲۷) .

همچنین از اوست انشاء عالی آرای که بنام شاه تهماسب و وزیرش میرزا فضل الله میر میران در ۹۵۶ در امتهان در یک فاتحه و سه لمعه و یک خاتمه ساخته است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸۴) .

- * آستان قدس ۱۶۴ (۷ : ۲۰۹) .
- * دانشگاه ۴۴۸۷ از سده ۱۱ .

۴۳ - میر منصورین محمد بن علی منشی شیرازی موالف شمس السیاقه ترسل مصوری خود را برای شاکر دان به عنوان «مکتوبی چند از انشاء امانه زمان» ساخته است بنوشته ریو گویا برای شاه تهماسب و شاه عباس نگاشته و برخی از نامهای آن در نسخه موزة بریتانیا تاریخ ۹۵۴ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۱۰۳۲ دارد ولی باید صد سال جلوتر از این تاریخ باشد .

(نشریه ۵ : ۳۲۶ و ۵۷۷ - نمونه خطوط خوش کتابخانه شاهنشاهی ص ۱۰۹ و ۱۴۳ - دانشگاه ۲ : ۲۷۹ - فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۹۲) .

- * دانشگاه در جنگ مورخ ۸۸۴ و ۸۸۶ و ۹۰۲ .
- * ملک ش ۳۶۷۲/۱ مورخ ۸۹۵ و ۳۸۳۱ مورخ ۹۰۸۹ .

* موزة بریتانیا Add 7692 در ۴۳ گک ۸ ص نوشته شفیمی در سوال ۱۰۸۷ و این نسخه بخشی از آن است و در فهرست کرافت ص ۲۸ انشاء منصورین محمد علی شیرازی خوانده شده است . (ریو ۲ : ۵۲۹) .

- * موزة عراق در فیهان ۱۱۴۷/۲ مورخ ۸۹۰ .
- * همدان ۳۲۷۲ مورخ ۱۰۲۴ .

۴۴ - خلاصه الانشاء یا انشاء فراست در سه باب و هندی از سده ۱۱ (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۹۹) .

- * دانشگاه ش ۵۰۲۸ از سده ۱۱ و ۱۲ .

۴۵ - حضوری گویا میرزا عزیز الله قمی در گذشته ۱۰۰۰ دستور نامه نگاری یا ترسل نگاشته است .

همدان کتابخانه ابن سینا (نشریه ۵ : ۲۳۵) .

۴۶ - محمد مسیح بغدادی بنام شاه عباس صفوی بهادر خان ترسل دارد و در دهه هفتم سده نخستین پس از هزار (۱۰۶۰ وادی) آن را ساخته است .

- * ملک ش ۴۶۵۷/۲ .

۴۷ - حسن بن گل محمد بن قلی محمد بنام پادشاه تیموری هند گویا نهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۹) تحفه سلفانیه خود را در سه فصل یا باب : احکام سلاطین و نامه های شهزادگان ، فرمانها و مکتوبات و جواب آنها ، مکاتیب شرعی ساخته . و آن ترسل است و سوه نامه های دیوانی و قضائی و شرعی است .

- * افغانستان ص ۲۳۹ فهرست بورکوی .
- * ایوانس ۲ : ۱۲۶ ش ۱۴۲ و ۱ : ۱۸ ش ۴۱۱ .

* پاریس S.P. 466 مورخ ۱۰۴۴ (۲: ۲۷۸ ش ۱۰۶۳ فهرست بلوچه)
* دیوان هند ۲۱۴۲ بی تاریخ
* لیتنگراه D 112

۴۸ - عبدالحمید نصیری القاب دارد در قواعد و آداب احکام و مکاتیب ، پسر محمدشاه نصیری طوسی ذیلی برآن نوشته و در ۱۹۰۴ آن را بیان برده است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۱۳۰۷ - مجلس ۱۰ : ۱۳۶۷)
منشآت سلیمانی او در ۱۵ باب است و چند باب اخیر آن در قواعد خط و املاء و قواعد سخنوری و آداب منشی است ، ساخته و دستور شاه سلیمان صفوی ، در ذیل القاب نصیری طوسی از آن یاد شده است (مجلس ۱۰ : ۱۳۶۸)

۴۹ - القاب که در فهرست تاشکند (۵ : ۱۸۳ ش ۲۷۷۲ نوشته محمد عبیدالله مر (۱۱۱۷) از آن یاد شده است .

۵۰ - القاب نامه قدیم محمد اعظم و کاظم علی منشی که القاب و عناوینها در زمان حیدرعلی خان میسوری (Mysor) در گذشته آغاز محرم ۱۱۹۷ است .
* دیوان هند ش ۲۱۳۳

۵۱ - لاله بیویات برای Bhupatray دستور شکرگرف دارد در فن اشاء ساخته پس از ظهوری در گذشته ۱۰۲۵ (فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۲۱۰۱)
* ابواب ۱ : ۱۷۸ ش ۲ - ۴۰۶
* دیوان هند ۲۱۳۸ و ۲۱۳۹
* موزه بریتانیا Or 2016 ريو ۱۰۴۳/۵

۵۲ - نوریس چین ، ترسل زمان شاه عباس دوم است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۳)
* مجلس ش ۳۰۹ (۲ : ۱۸۹)

۵۳ - شیخ مبارک فرشی اشاء ، مطلوب دارد که دستور نامه نگاری برای شاگردان است .
* دیوان هند ش ۲۱۳۴ مورخ ۱۱۹۱ در بلگال .

۵۴ زبده الاشاء ، که دستور نامه نگاری دیوان و دوستانه است و ساخته زمان نورالدین جهانگیر در ۱۰۲۷ ، در فهرست اوامر Aumer (ص ۱۲۵) از آن یاد شده است .
* دیوان هند ۲۰۶۵

۵۵ - رساله در اشاء و عروض و سبک و خط از مؤلفی هندی یا تخلص فاضل برای پسر خود کمال الدین محمد قاسم با تاریخ ۹ شعبان ۱۰۹۹ ، در آن از بسیاری از شاعران یاد شده است .
* ابواب ۲ : ۱۲۶ ش ۱۴۳ ازسده ۱۲

۵۶ - حیدرین نعمت‌الله طوسی رساله در فن اشاء دارد در آیین نگارش درسه مقاله :

- ۱ - مناسبات و عرش دعوات .
- ۲ - مکتوبات و اعلام مدعیات .
- ۳ - تمسکات و تبحیرات .

* الهیات تهران ش ۱/۷۲۸۷ ازسده ۹ و ۱۰ (ص ۲۷۴ فهرست)

۵۷ - ابوالقاء چشتی سیدی سلطان پوری بیاض المتعلمین دارد .
* دیوان هند (برون نویسی راس ص ۱۱۳) نسخه مورخ ۱۸۹۸ .

۵۸ - دستور العمل شاه جهانی ، یا دستور الادب شاهنشاهی و دستور العمل کار آگاهی و یا خلاصه السیاق از زمان اورنگ زیب .
* موزه بریتانیا Add 6383 (ریو ۷۹۹)

۵۹ - دستور العمل نویسندگی درسه باب پرورش هندی .
* موزه بریتانیا Add 6641 (ریو ۸۰۴۳)

۶۰ - راجه روپ Rajah Rup شاگرد مهاراجه تدرمل Mahrajah Todarnal که گویا دستور العمل یا دفتر دستی عددی و حسابی ساخته پس از مرگ زیب از او است .
* موزه بریتانیا Or 2026 (ریو ۹۹۰)

۶۱ - دستور بهر یاران سالنامه است و تاریخ شاه سلطان حسین (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵) از ۱۱۰۷ تا ۱۱۱۰ .
* موزه بریتانیا Or 2941 (ذیل ريو ص ۴۱ ش ۶۲ ، اقتاده و ناقص) .

۶۲ - اشاء مرغوب قواعد نگاری است در دو بخش :

- ۱ - فرهنگ فارسی به ترکی .
 - ۲ - قواعد اشاء ترکی یا توضیح اصطلاحات فارسی .
- متن آن بیشتر به ترکی است .
* بادلیان ش ۱۴۱۳ مورخ ۱۲۱۵
* پاکوش ش ۲۴۷ (به ترکی)
* گارت ش ۱۶۱ ص ۷۳ (بر ترکی) .

۶۳ - سیدعلی خان بن سید حشمت علی سندی شاه آبادی اودهی در اشاء و دستور نامه نگاری منوابع الاشاء دارد در هفت ضابطه ، ازسده ۱۱ و ۱۲ .
* موزه بریتانیا Add 8913 (ریو ۵۳۰)

۶۴ - حدیثی ترسل دارای نامه های دوستانه و خانوادگی در هند گویا بسال ۱۰۷۷ نگاشته است .
* موزه بریتانیا Royal 15 B XXIII مورخ ۱۰۷۷/۲۴ (ریو ۵۳۰)

۶۵ - عبدالرسول در دستور نامه نگاری و کلمات و عبارات مترادف در نامه ها اشاء و رضعات دارد در سه جزو که در آن تاریخهای ۱۰۶۹ و ۱۰۸۸ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ آمده است .
* بادلیان ۱۳۹۶ .

۶۶ - المواهب الانثائیه فی المکتاتب الابداعیه ترسل و بلاغت است در جهل موهبت و ساخته ۱۱۷۰ (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۲۱) .
* ابواب ۱ : ۱۷۳ ش ۳۹۹

۶۷ - میرزا یوسف هراتی منشآت یا دستور نامه نگاری و ترسل دارد که در آن از عالمگیر دوم (۱۱۶۷ - ۱۱۷۲) یاد کرده است (فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۰۳)

۶۸ - سیدعلی بن سیدمحمد بخاری رامنه نجلات نوشته ها و قباله ها است (ازسده ۱۲).

* ناشر: ۸ : ۵۷

۶۹ - دستورالمنکوبات درسه بخش است : معروضات ، مکتوبات و افعال .
برلین (برج ش ۱۰۶۷)

۷۰ - اندرچیت حقیر محقر منشی محمد عالم خان در لاهور : طرازالاشاه در خطابه
و ترسل سال ۱۱۳۰ (تصحیح طرازالاشاه) برای پسر خود راجه اینداررای Raja Indar Ray
دریك مقدمه و پنج طراز : املاء ، اسماء علوم ، استعارت ، تضاد و متضاد ، مرآة النظائر ،
سیاقه الاعداد ، صفات الوان ، خاتمه درسامه بصور شعر و صنایع شعری ساخته است .

(فهرست فیلمها ۵۸۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۱۱۲)

* بادلیان ش ۱۴۰۱

موزه بریتانیا Or 2017 (ربو ۱۰۴۳/۳ نوشته پسر مؤلف راج انداررای)

۷۱ - دبیری و ترسل که میان سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ ساخته شده است .

(فهرست فیلمها ص ۸۳ - نشریه ۳ : ۱۰۲)

* لینگراد B 1138 مورخ ۱۲۵۱ (فهرست ص ۱۱۵)

گویا همانکه در فهرست تبریز (۱ : ۲۶۵ ش ۳۰۲۹ - نشریه ۴ : ۲۶۵) آمده است .

۷۲ - ترسل یا دستور نامه نگاری دربارۀ مناسب زمان صفوی و دستور
نامه نگاری دیوانی و مهرهای شاهانه و بلاغت و املاء و خط .

* ملك ۶۲۹۳ مورخ ۱۲۶۹

۷۳ - خروج دکنی در پیام الت ترسل و نامه گذارده و آن از پایان سده ۱۲ است .
(فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸۸)

* ایواق ۱ : ۱۷۶ ش ۴۰۲ و ۳ : ۲۸ ش ۷۹۳

۷۴ - درانش صبیان نمونه ها است از نامه ها و آن دو تفسیر دارد : یکی در ۳۶ باب از
سال ۱۱۸۰ تا ۱۲۰۰ دومی در سه دفتر هریك دوازده باب ، مؤلف آن را مهدی یاد کرده اند
(فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۰۸۴)

* استوارت ش ۲۳ ص ۹۱

* ایواق ش ۴۰۴ (۱ : ۱۷۷) و ۱۴۳ (۲ : ۱۴۳)

۷۵ - منشی غلام حسین : دستور نامه نگاری دارد دربارۀ دستگاه دیوانی مغول که آن را
در سیویک سالگی خود در ۱۲۰۲ ساخته و بسیار سودمند است .
کیمبریج Add 3248 (فهرست برون ص ۶۱۶)

۷۶ - قاضی محمدصادق اختریلگالی ملك الشعراء درختر نویسندگی پنجاهش نواب
محمدعلی خان بهادر سپهدار جنگه در ۱۲۲۶ حدیقه الارشاد ساخته است .
* بانکپور ۹ : ۱۲۳ ش ۸۸۷

عکسبرداری از گلها در طبیعت

عکاسی

هادی شفایه

زندگی آنها می بینیم ، گلها بی راکه در آب زندگی میکنند یا
گلها بی راکه آویزان از سخره ها و کوهها بر میزند . . . در
طبیعت ، از گلها همانجایی که هستند و همچنانکه هستند باید
عکس گرفت . بدین جهت کمپوزسیون تصاویر مزبور فقط
در روی شیشه تار دوربین امکان دارد .

در آنلیه از لوازم سنگینی مانند دوربین های بزرگ ،
وسایل فتوماکروگرافی ، پرورکتورهای گوناگون میتوان
استفاده کرد . اما در طبیعت ، مخصوصاً در مناطق ناهموار چون
کوهستانها ، چنین امکانی نیست و لازم است دوربین های
کوچک ، سبک و محکم که در عین حال به سهولت و دقت تمام
قابل استفاده باشند به کار رود .

پیش از پرداختن به مسائل مربوط به عکاسی گلها در
طبیعت بهتر است توضیحاتی در مورد وسایل کار داده شود .

عکاسی از گلها در آنلیه و طبیعت با یکدیگر کاملاً
متفاوت است .

در آنلیه میتوان آنها را به میل خود تنظیم کرد و نور
مناسب و دلخواه را بدانها داد . کمپوزسیون تصویر ، هم
بر روی شیشه تار دوربین امکان دارد و هم با خود گلها . در
این نوع عکسبرداری توجه بیشتر به شان دادن عناصر مختلف
گل ، فرمها و حجمها ، طرافت و زیبایی آن معطوف میگردد .

گرچه در موقع عکاسی گلها در طبیعت ، شان دادن
ساختمان و یافتن آنها همچنان در مرتبه اول اهمیت قرار دارد اما
در این مورد ، عکاسی از گلها چیزی بالاتر است زیرا در حقیقت
نوعی «رپرنتاز زندگی گلها» بشمار میرود .

بدین ترتیب ، گلهای مزروع و بیابانها را با شرایط

تصویر ۴ - مخلوطی از نور خورشید
و فلاش الکترونیک



تصویر ۳ - فقط با فلاش الکترونیک



تصویر ۱ - فقط با نور خورشید



دوربین

کریه استفاده از هر نوع دوربین امکان ندارد، اما بعضی کمی حجم و وزن، دوربین‌های کوچک برای این منظور ترجیح دارند. از سوی دیگر، دوربین‌های کوچک نسبت به دوربین‌های بزرگ از میدان وضوح عمیق‌تری بهره‌مندند که در عکاسی از فواصل نزدیک مسئله‌ای نیست که بتوان از آن چشم پوشید. دوربین‌های رفلکس، به علت تنظیم در روی شیشه تار که یا دقت و سرعت بیشتری انجام پذیر است برای عکاسی از گل‌ها در طبیعت، بالخاصه، ترجیح دارد.

فیلم‌ها و فیلتر

بهرت‌است از فیلمی با حساسیت متوسط (100 A.S.A. = 21 D.I.N.) استفاده شود. با این فیلم امکان به کار بردن دیافراگم‌های بندکافی کوچک و سرعت‌های بندکافی زیاد وجود دارد و از آن تصویری دقیق و تمیز می‌توان به دست آورد. فیلم مورد استفاده حتماً باید یا تکروماتیک باشد تا انواع و اقسام رنگ‌های گل‌ها را با دقت و وضوح بتوان ثبت کند.

استفاده از فیلترهای رنگین می‌تواند به طور محسوس در ثبت رنگ گل‌ها مؤثر واقع شود. در مورد رنگ‌های سفید یا دیگر رنگ‌های روشن، استفاده از فیلتر معمولاً لزومی ندارد، اما در گل‌هایی که رنگین هستند از مصرف فیلترها نتایج بسیار جالب حاصل می‌شود.

بهرت‌است در اینجا با آوری گردن که هر فیلتر رنگ‌های هر رنگه خود را روشن‌تر میکند و رنگ‌های مخالف با مکمل را تیره‌تر می‌نماید.

پس اگر بخواهند رنگ گلی را روشن‌تر نشان دهند کافی است از فیلترهای رنگ خود کلاً استفاده شود. البته هر چه رنگ فیلتر تیره‌تر باشد اثر آن چشم‌گیرتر خواهد بود.

در صورتیکه احتمال داشته باشد رنگ گل وزمینه آن، در عکس سیاه - سفید، هردو به یک نسبت تبدیل برنگ خاکستری گردد، فیلتر می‌تواند آن‌دو را از هم جدا سازد. مثلاً یک گل تاج خروس بر روی سبزی‌ها، که در طبیعت اختلاف باریکی دارد، در عکس سیاه - سفید تقریباً هیچگونه اختلاف رنگی نمی‌تواند نشان دهد. اما فیلتر قرمز، گل‌ها را با خاکستری روشن و برگ‌ها را با خاکستری تیره کاملاً از هم مجزا می‌کند.

گل‌ها موضوعات جالبی برای عکاسی رنگی هستند. از همه فیلسهای رنگی می‌توان در این مورد استفاده کرد. فیازی

به هیچک از قبیل‌ها نیست. البته در این مورد از قبیل‌های رنگی مخصوص نور روز باید استفاده نمود. بکار بردن فیلم مخصوص نور چراغ با استفاده از فیلتر برگردان نور توصیه نمی‌شود زیرا علاوه بر اینکه از قدرت فیلم مقدار قابل توجهی کاسته می‌شود، نتایج حاصل در تصاویر درشت (Close-up) نیز چندان رضایت‌بخش نیست.

مشکلات عکاسی از فاصله نزدیک

اکثراً عکاسی از گل‌ها از فاصله نزدیک انجام می‌گیرد. حتی گاهی تا فوکاروگرافی (تصویر روی فیلم بزرگتر از خود شیئی) پیش می‌رود.

تا آنجا که موضوع نزدیک متری از کیفیت باشد، اغلب دوربین‌ها بی‌کم و کسب وسائل دیگر قابل استفاده‌اند. اما همیشه لزوم عکاسی در فاصله کمتر از یک متر پیش‌آید از تکنیک‌های خاص باید پیروی کرد و وسائل اضافی بکار برد: از قبیل از کیفیت‌های مخصوص، عدس‌های اضافی، لوله‌های دیدکی و غیره.

دوربین‌هایی که دارای عدس‌های قابل تعویضند جالب‌ترند، زیرا استفاده از وسائل فوق را امکان می‌دهند.

در بعضی مواقع تپله از کیفیت می‌تواند مفید واقع شود، زیرا دسترسی به بعضی از گل‌ها مشکل و گاهی غیرممکن است؛ مثلاً وقتی که میخواهیم یک شاخه برگل را با زمینش از آسمان آبی عکس بگیریم، یا از یک دسته نیلوفر آبی در وسط استخر و یا از گل‌هایی بر روی صخره‌ها و کوه‌ها و غیره. . . . تپله از کیفیت‌های خیلی قوی در این موارد بسیار مفید است. فقط اشکال آنها در سنگینی وزنشان میباشد. از طرف دیگر، چنین از کیفیت‌هایی بسیار ندرتاً در دست آماتورها می‌تواند باشد. به علت گران قیمت آنها، معمولاً متخصصین از قبیل گیاهشناسان بدانها دسترسی دارند. اما آماتورها، یا تپله از کیفیت‌های متوسط و معمول ۱۳۵ میلی‌متر برای دوربین‌های ۳۵ میلی‌متر نیز می‌توانند کارهای جالبی انجام دهند.

پارالاکس

در عکاسی از فاصله نزدیک اشکال مشهور اختلاف دید (پارالاکس) پیش می‌آید که تنها دارندگان دوربین‌های رفلکس یک از کیفیت در این مورد فکرشان کاملاً راحت است. وسائل مختلف برای رفع مشکل مزبور ساخته شده، اما اکثر آنها دست و پا گیرند و برای استفاده در آن‌ها مناسبند. به راه حل‌هایی که سازندگان دوربین‌ها سر زده‌اند نظر می‌افزاییم: پیش از همه، می‌توان ویزر یا پنجره مد متر را به مشوری محقر کرد که با شکست نور اختلاف دید را اصلاح

ویکتور بارزبا - بزرگترین گیاه آبی جهان است. برگ‌هایش بیش از دویست متر دارند در مناطق حاره آمریکای جنوبی می‌روید و فاصله دو روز گل می‌دهد



کند . در فلکس‌های دو ابرو کتیف نیز از این طریق استفاده میشود و بعضی از سازندگان کلاهک‌هایی برای ابرو کتیف‌ها تهیه میکنند که منجر به منتشر شدن پارالاکس است .

برای بعضی دوربین‌های ۳۵ میلی‌متری نیز وسائل خاصی ساخته شده است .

اما اگر دوربین‌ها ، مخصوصاً دوربین‌های ساده ، نمیتوانند از چنین کمک‌هایی بهره‌مند گردند . فلکس‌های دو ابرو کتیف نیز ، برای عکسبرداری‌های خیلی نزدیک ، در صورت استفاده از عدسی‌های فوق‌تر از ۳ یا ۳.۵ میلی‌متر ، دچار اشکال میشوند .

برای اجتناب از این پارالاکس ، بهترین است هر کس نسبت به دوربین خود شخصاً وسیله اصلاحی آماده کند .

وسائل دیگر

عکاسی از گلها در آنبده تعداد زیادی لامپ بکار میگیرد . اما در طبیعت ، خورشید است که منبع اصلی نور را تشکیل میدهد . علاوه بر آن از فلاش نیز میتوان کمک گرفت . خوبستخانه امروز فلاش‌های الکترونیکی کوچک وجود دارد که برایتی قابل استفاده‌اند . در عکس‌های ضد نور ، بعنوان نور مکمل میتوان آنها را بکار برد . بالخاصه دارای این مزیت است که استفاده از سرعت زیاد را بپذیرد که برای گرفتن عکس‌های کوچک ممکن میسازد . که حتی در صورت تکانه خوردن موضوع ، وضوح کامل تصویر را ، با عمیق‌ترین میدان وضوح ممکن ، تأمین میکند .

هنگامیکه تنها از نور خورشید استفاده میشود سایه‌ها را با یک یا چند رفلکتور (برگرداننده نور) میتوان روشن کرد . ساختن رفلکتورهای کوچک بسیار آسان است : برای اینکار از جندهای مقوایی کتابچه‌ها میتوان استفاده کرد (که در ضمن قابل تابیدن نیز هستند) ، بروی دو صفحه داخل آنها ورقه‌های برقی و نارنگ فزنی (پوشش شکلات‌ها) باید کشید و با رنگ قرمزی زد . چنین رفلکتورهایی برای فتوما کرو گرافی کاملآ کفایت میکنند .

زمینه عکس‌ها موضوع مهمی است که هیچ‌وجه نباید از نظر دور بماند . وقتی زمینه طبیعی خوب و مناسب نباشد لازم است از زمینه مصنوعی استفاده کرد . بدین منظور بهتر است چند ورق مقوای خاکستری همراه داشت .

بالاخره اگر خواسته باشید بعضی گل‌ها را به خانه نقل کنید تا به راحتی عکس آنها را بگیرید برای حفظ تروتاریکی آنها را در یک جعبه فلزی یا پلاستیک بی‌مغز قرار دهید ، این طریق را گاهی شناسان بخوبی میشناسند .

۲ - مسائل مربوط به عکسبرداری

بهار بهترین فصل گلهاست . برای تقویم ، بهار از اول فروردین تا پایان خرداد است . اما برای گلها بهار متغیر است : در جنوب از بهمن ماه و در ارتفاعات از بهرام آغاز میگردد .

تابستان و پاییز گلهای خاص خود را دارد . در مناطقی گرمسیر ، هنگام زمستان نیز به گلهای مخصوص بر میخوریم . عکاسی از گلها در طبیعت ، میدان عمل بسیار وسیعی است که در آغاز کار وسعت آرا نمیتوان تصور کرد .

گلها ، موضوعات فتوژیک

گل‌ها در هر وضع و حالتی که باشند موضوعات بی‌نهایت متنبری هستند که همواره جالبند : خیلی درشت ، چیزی از حد بزرگ . یا در حال جمعی . به عنوان پلان اول بزرگ منظره و یا کمکی بزرگ کمپوزیسیون .

در عکسبرداری از گلها دوربین حتماً باید روی سه پایه قرار گیرد . زیرا از طرفی اگر از سرعت‌های بسیار کم استفاده میشود و از طرف دیگر در فایده‌های نزدیک تنظیم بسیار دقیق ضرورت دارد . سه سه پایه گردان از وسایل حتمی است زیرا به کمک آن دوربین را در هر وضعی میتوان قرار داد .

هنگام عکس «موضوعی از گلها» اجتناب از بی‌نظمی و آشفتگی در هر چه اول اهمیت قرار دارد . شکی نیست که گلهای وحشی بدون نظم معینی (برویدن جای خوشحالی است) اما ، در این بی‌نظمی ، لازم است نوعی «نظم و ترتیب» جستجو کرد و در بی ایجاد «وحدت» بود . این مسئله با «زاویه دید» و «دوری و نزدیکی دوربین» بستگی دارد که بدین وسیله میتوان فلاتن یا فلاتن گل را به میدان آبرکتیف داخل کرد و با از آن خارج ساخت . حتی گاهی میتوان تقاضای انجام داد : خواه با برداشتن یکی دو گل مزاحم . خواه با افزودن آنها برای پر کردن یک جای خالی .

در تمام حالات لازم است علنها و شاخه‌های مزاحم که میتوان پلان اول محوی ایجاد کند حذف گردد . زمینه عکس‌ها با دقت خاصی باید مورد بررسی قرار گیرد و بهترین است که زمینه طبیعی از قبیل خاک ، علنها ، سخره‌ها ، آسمان و نظایر آن باقی بماند .

اما این زمینه هیچگاه نباید اهمیت زیاد کسب کند ، زیرا در این صورت اهمیت موضوع را جذب خواهد کرد : مانند زمینه‌ی از علنها که بسیار واضح باشد .

همچنین ، بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد ، امکان دارد که زمینه و گل هر دو با خاکستری هر رنگی ثبت گردد (گلهای روشن روی زمینه‌ی از رنگهای سفید یا گلهای سرخ روی



عکس از گل که در آنکلیه با نور جراحی گرفته شده است

زمینه‌ی سبزی‌ها) در این موارد ، با باید از زمینه‌های مصنوعی کمک گرفت و با استفاده از فیلتر خاصی که تا از شریک‌ها را تغییر داد . بعضاً با عکسبرداری روی زمینه تیره‌رنگ از گلها بیکه بطور طبیعی نور می‌بینند میتوان آنها را بطور برجسته نمایان ساخت . آسمان نیز زمینه جالبی برای گلهاست ، اما معمولاً بهتر است با استفاده از فیلتر زرد ، نارنجی یا قرمز آرا تیره‌تر کرد . هرگاه زمینه طبیعی مناسب نباشد مقوای خاکستری میتواند جانشین خوبی باشد . از زمینه‌ی سیاه باید دوری جست زیرا اختلال طبیعت است . در عکسهای رنگی ، زمینه‌ی پارک مکمل (مخالفت) رنگ موضوع ، نتایج خوب و جالب بوجود می‌آورد . در مواقعی که موضوع بر اثر یاد مایلی در حال تکانه خوردن است و امکان عکسبرداری یا سرعت‌های بالاتر از ۱/۲۵ یا ۱/۵۰ ثانیه نیز نیست ، برای گرفتن عکس تا لحظه‌ی که ، بدنیاں توقف باد ، گل از حرکت بایستد لازم است سیر شود . برای جلوگیری از تکانه خوردن ، مقوایی که به منظور رفلکتور بکار رفته میتواند به عنوان پاراوان مورد استفاده قرار گیرد .

نور و زمان

بهت آوردن جزئیات موضوع ، با عمق و برجستگی‌های لازم ، در زیر نور مایل امکان دارد . نوری که از پشت موضوع و رو بطرف دوربین تابند (ضد نور) نیز نتایج جالب دارد . نور مایل سبحانه‌ها و یا هنگام غروب بسیار مناسب است .

خورشید وقتی در پشت ایر تازک باشد سایه‌ها ملایم است . وقتی که نور خورشید خیلی شدید است برای نشان دادن جزئیات در سایه‌ها حتماً از فلاش یا رفلکتور باید کمک گرفت . تعیین مقدار نور (سرعت و دیافراگم) چندان مشکل نیست ، در موارد فتوما کرو گرافی نورسج تا حد امکان باید به موضوع نزدیک باشد .

گاهی رنگ زمینه بسیار روشن است در حالیکه گل رنگ تیره دارد و یا برعکس . در چنین مواقعی ، هنگام اندازه گیری نور از خامیه نزدیک ، از تأثیر رنگ زمینه در نورسج باید جلوگیری کرد ، زیرا نسبت به موضوع فضای بیشتری اشغال کرده و طبیعتاً روی نورسج تأثیر بیشتری خواهد کرد .

بالاخره ، در صورت استفاده از فلاش در فتوما کرو گرافی به راهنمای معمولی فلاش باید توجه داشت و آنرا برای این موقعیت خاص مناسب کرد .

مطمئن‌ترین راه ، انجام چند آزمایش قبلی و یادداشت کردن دقیق نتایج آنهاست .

گلها دائماً توجه عکاسان را بسوی خود جلب کرده و مخصوصاً از زمان پیدایش عکس رنگی این موضوع شومیت

یافته‌است . نگاه به فیلم‌های رنگی آما نورها این مطلب را نشان میدهد . اما متأسفانه همه این فیلم‌ها از «کامل بودن» بدورند . معمولاً رنگهای موضوع انسان را میجذب و مقصود خود میسازد و به آسانی همه چیز به فراموش سپرده میشود . نتیجه نورهای است بی‌توجه و خالی از حسن و جاذبه ، کمپوزیسیونی است بی‌دقت و رنگهای است بد تقسیم شده . عکس رنگی را نباید راه حلی برای راحتی وسهولت کار تصور کرد . کادر بندی و نور هماهنگی که در عکاسی سیاه - سفید اهمیت دارد در عکس رنگی نیز بدقت باید مورد بررسی قرار گیرد . علاوه بر این ، برای حصول موازنه در میان تواخی رنگی گوناگون لازم است زحمت کشید . عکاسی گلها ، موضوعی که یادداشتن رنگهای تند وزنده و لطیف و ناپایدار در قله موضوعات رنگی قرار دارد ، برای یافتن هارمونی رنگها باید بالخاصه مورد معامله قرار گیرد . تنها به این قیمت است که اسلاید‌های حقیقتاً جالب و با ارزش میتوان تهیه کرد .

دانش و سیر در اشعار فارسی

علیقلی بیروزی

« شعراى ایران همیشه نسبت بدانش و هنر توجه »
« خاص داشته و در اشعار خود « مردمرا بکسب - دانش و »
« هنر - تشویق کرده اند. در زیر نمونه هاى از این اشعار »
« را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم » :

دانش

بدو گفت شاه از هنرها چه به ؟
که گردد بدو مرد جوینده ، مه
چنین داد پاسخ که دانش به است
که داننده بر مهتران بر ، مه است
(فردوسی)

*
بیاموز دانش تو تا ایبری
که آنجا ز دانش همه برخوردارى
که دانش شب پاسبان من است
خرد تاج بیدار جان من است
(فردوسی)

*
هر که ز آموختن ندارد تنگ
گسل برآرد ز خار و لعل از تنگ
و آنکه دانش نماندش روزی
تنگ باره ز دانش آموزی
(نظامی)

*
هر آنکس ز دانش برد توشه اى
جهانی است بنشسته در گوشه اى

هر آنکس بدانش شد آراسته
جهانی بود بر ز هر خواسته
(ابن یسین)

*
دانش طلب و بزرگی آموز
تا به نگرند روزت از روز
(نظامی)

*
ز دانش به اندر جهان هیچ نیست
تن مرده و جان نادان بیکت
(فردوسی)

*
علم چندانکه بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
(سعدی)

*
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

*
وجود مردم باا مثال ز موملاست
که هر کجا برود قدر و قیمتش داند
(سعدی)

*
چو تن جانرا مژگین کن بلم دین که زشت آید
درون سو شاه عربان و بیرون سو گوشک در دنیا
(سنائی)

*
میاسای ز آموختن بگرمان
ز دانش مینگد دل اندر گمان
(فردوسی)

بدو گفت مؤید که دانش به است
که دانا بگیتی ز هر کس مه است
(فردوسی)

چنین داد پاسخ که دانش بروه
همی سر برافزارد از هر گروه
(فردوسی)

زمانی میاسای ز آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن
(فردوسی)

خرد همچو آب است و دانش زمین
بدان کاین چندان آن جدا نیست زمین
(فردوسی)

بفرهنگ یازد کمی کتن خرد
بود در سر و مردمی پرورد
(فردوسی)

فرستاده گفت آنکه دانا بود
همانا بزرگ و توانا بود
(فردوسی)

بدانش روان را توانگر کنید
خرد را همان بر سر افسر کنید
(فردوسی)

مر آرا که دانش بود توشه برد
بمیره تشش ، نام هرگز نمرد
(فردوسی)

بدانش بود جان و دل با فروغ
تگر تا نگردهی بگرد دروغ
(فردوسی)

ز دانش کس بی نیازی بجوی
و گر چند از او سخنی آید بروی
(فردوسی)

چنان دان که هر کس که دارد خرد
بدانش روان را همی پرورد
(فردوسی)

چو بنیاد دانش بیاموخت مرد
سزاوار گردد به تنگ و نبرد
(فردوسی)

درخت تو گر بار دانش بگیرد
بزیر آوری چرخ نیلوفری را
(ناصر خسرو)

*
چو دانش تش را نگهبان بود
همه زندگانش آسان بود
(فردوسی)

*
هر که در او جوهر دانائی است
بر همه کارش توانائی است
(نظامی)

*
آنکس که بداند و بداند که بداند
اسب شرف خویش ز گنبد بجهاند
(ابن یسین)

*
چنین گفت آنکس که دانای است
بهر آرزو بر ، توانای است
(فردوسی)

*
بدانش بود مرد را ایشی
بیند ز بد دست اهرمشی
(فردوسی)

*
درد دانش از گنج نامی تر است
همان درد دانا گرامی تر است
(فردوسی)

*
بدانش نگر دور باش از گناه
که دانش گرامی تر از تاج و گاه
(فردوسی)

بدانش بود نیک فرجام تو
ببینو نهده چرخ آرام تو
(فردوسی)

*
چنان چون تشش خورشید مستگیر
ز دانش روان را بود ناگیر
(فردوسی)

*
چنین گفت داننده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر
(فردوسی)

بدانش بود مرد را آبروی
به بیدانش تا توانی موی
(فردوسی)

*
باموختن گسر بسندی میان
زدانش روی بر سپهر روان
(فردوسی)

*
بیموز و بشو ز هر دانش
بیایی زهر دانش رامش
(فردوسی)

*
ز هردانش چون سخن بشوی
ز آموختن يك زمان نغوی
(فردوسی)

*
به از دنیا و گوهر، علم و حکمت
کراو دل روشن است و چشم بیدار
(ناصر خسرو)

*
کس کمال کن که خیز جهان شوی
کس یکمال و علم نیارزد به نیجو
(سعدی)

*
علم بهر کمال باید خواهد
نه بودای مال باید خواهد
(سعدی)

*
نجان زنده است و جان زنده بدم
دانش اندر کان جانت گوهر است
علم جان جان توانست ای هوشیار
گرجوی جان جان را در خور است
(ناصر خسرو)

*
دانش اندر دل چراغ روشن است
وز همه بد بر تن تو جوشن است
(رودکی)

*
تا علم بیاموزی نیکی نتوان کرد
بی سیم، نیاید درموی زر، دینار
(ناصر خسرو)

چهارا بدانش توان یافتن
بدانش توان رشتن و بافتن
(ابوشکور بلخی)

*
از علم سپر کن که بر حوادث
از علم تو تر، سپر نباشد
هر کو سپر علم پیش گیرد
از زخم جهانش سوز نباشد
(ناصر خسرو)

*
بدانش شود مرد، پرهیزگار
چنین گشت آن پخره هوشیار
که دانش ز تنگی پناه آورد
چو پیراه گردی، پراه آورد
(ابوشکور بلخی)

*
شرف و قیمت و قدر تو فضل و هنر است
نه بدینار و بدینار و نبود و برین
هر بزرگی که فضل و بهر گشت بزرگ
نشود خرد بید گفتن بهمان و فلان
(قصرخی سیستانی)

*
جان بی علم تن بیمرات
شاخ بی برگ، دل بگیراند
روزگاراند اهل علم و هنر
سینشان چرخ و بکتشان اختر
(سنائی)

*
علم بال است مرغ جانت را
بر سپهر او برد روانت را
علم دل را بجای جان باشد
سر بی علم بد گمان باشد
(اوحیدی)

*
زدانش جو جان ترا مایه نیست
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
(فردوسی)

*
خاتم ملک سلیمان است علم
جمله عالم صورت و جان است علم
(مولوی)

*
علم جویای یقین باشد بدین
و آرزوین جویان دیدماست و عیان
(مولوی)

*
چو پرسند، پرسندگان از هنر
ناید که پاسخ دهی از گهر
گهر بی هنر ناپسند است و خوار
مر این داستان زده یکی هوشیار
(فردوسی)

*
جوانمردی و لطف است آدمیت
همین نقش هیولای مینار
هنر باید که صورت میتوان کرد
بایوانها دراز شگرف و زنگار
(سعدی)

*
چو کعبان را طبیعت بی هنر بود
ببهرزادگی قدرش نیشود
هنر بنمای اگر داری، نه گوهر
گنگ از خارا است و ابراهیم از آرز
(نظامی)

*
هر کسی ره نفس دید در خود
کامل بر اهل دین شمارش
هر که هنری است، عیب خود گشت
با جان حسر قریب شمارش
(خاقانی)

*
هنر نیست روی از هنر تافتن
شقایق درین، خشن بافتن
خرمند را چون مدارا کنی
هنرهای خویش آشکارا کنی
(نظامی)

*
یکی داستان زده بر او بینتن
که هر کسی که سر کشد زانچین
هنر باید و گوهر نامدار
خرد یار و فرهنگش آموزگار
(فردوسی)

گهر بی هنر زار و خوار است و ست
بفرهنگ باشد روان تندرست
(فردوسی)

*
هنرمند کر خویش در شگفت
بیاند، هنر زو نباید گرفت
(فردوسی)

*
غافل متشن به وقت بازی است
وقت هنر است و سرفرازی است
(نظامی)

*
گهر هر چه بالا، نه بیش از هنر
ز بهر هنر شد کرامی گهر
(فردوسی)

*
مردان بسمی و رنج جانی رسیده اند
تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری
(حافظ)

*
هنر کی بود، تا نماند گهر؟
زاده کسی دیدم ای بی هنر؟
(فردوسی)

*
لاه بسی تنگ و دلم تنگ نیست
بس هنرم همت دلی تنگ نیست
(نظامی)

*
هنر آنکه آموزی از هر کسی
بگوشی و بیچی زرنش بی
(فردوسی)

*
اگر تخت جوی هنر بایست
چو سیزی دهد شایخ بر، بایست
(فردوسی)

*
هر آنکس که جوید همی برتری
هنرها باید بدین داوری
(فردوسی)

*
هنر جوی و نینار بینی مخور
که گیش سبج است و ما برگذر
(فردوسی)

*
بگفتار خوب از هنر خواستی
بگردار پیدا کن آن راستی
(فردوسی)

*
کسی کو تداره هنر با تواد
مکن زو به نیز از کم و بیش یاد
(فردوسی)

*
روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ تلام اندازد
(حافظ)

*
هنر زود ایرانیان است و پس
ندارند شیر زبان را بکس
(فردوسی)

*
هنر آموز کز هنرمندی
در گشائی کنی نه دریندی
(نظامی)

*
مرد هنرپیشه خود نباشد ساکن
کرمی کاری شده است گردون گردان
(ابوحنیفه اسکافی)

*
روندگان طریقت به نیچو نخرند
قای امطلب آنکن که از هنر عاری است
(حافظ)

*
بیشی ز هنر طلب نه از مال
اکنون باری چسو مینوای
(انوری)

*
برگی و خردی نباید بکار
هنرمند باید تن شهریار
(فردوسی)

*
قدر اهل هنر کسی ماند
که هنر نامه ها بسی خواند
(نظامی)

*
گرمی عقل از هنر آزاد نیست
هیچ هنر خویتر از داه نیست
(نظامی)

*
هنر نابد از مردم گوهری
چو نور از مه و تابش از مشتری
(نظامی)

*
دل به هنر ده نه بدعوی پرست
مید هنر باش بهر جا که هست
(نظامی)

*
هنر برتر از گوهر آمد پدید
(فردوسی)

*
از نفس پروری هنروری نیاید و بی هنر
سروری را
شاید
(سعدی)

*
هنری باش و هر چه خواهی باش
نه زرگی نامر و پدر است
(ابیر احسبکتی)

*
گهر گر شماری تو بیش از هنر
ز بهر هنر شد گرامی گهر
(ابوشکور بلخی)

*
فرزند هنرهای خوشتن شو
تا همچو تو کسی را بر نباشد
گنجور هنرهای خویش گردی
گسر باشد مالت و گر نباشد
(ناصر خسرو)

*
فخر از هنر نمای و باهل هنر گزای
وز عیب و عار بی هنری بر کناریش
(سوزنی سمرقندی)

*
هنر نباید و مردمی و مرد
زرگزانه نه آنست که مردم دارد
(ابزهین)

هنر و مردم

خوانندگان

و ما

شرب المثل های ترکمنی - آقای قاضی خواننده گرامر - ما از گنبد قابوس باره ای از
شرب المثل های ترکمنی را برای ما فرستادند که در زیر چند نثاری از آنها را از نظر شما میگردانیم:
عجائی که با مشورت دوخته شود کوتاه نشود .
مرغ گرسته ارزن خواب می بیند .
مار کچی خود را احساس نمی کند .
دوست کینه بهتر که عیای تازه .
کچی نست هر کس بطرف خویش است .

معتقدات مردم گادگان

خواننده عزیز و علاقمند آقای مهیار مطالب جامعی درباره معتقدات مردم گادگان
- قصبه ای که در ۸ کیلومتری غرب آذرشهر قرار دارد - تهیه و ارسال داشتند که بچاپ قسمتی
از آن مبادرت می نمایم . امیداست در فرصتی مناسب چاپ کلیه مطالب ارسال ایشان میسر گردد .
بنابر نوشته آقای مهیار مردم گادگان عقیده دارند که :
اگر کسی برای آوردن چیزی به عروس برود عیش دراز میشود .
بیمه ای که روز چهاردهم ماه متولد شود زیبا میشود .
اگر کسی خود را بنود زغال دهد شب چهار کابوس میگردد .
آن که هنگام طلوع آفتاب در خواب باشد آنروز بیروزی میماند .
اگر کسی پوست درخت را بکند متروض میشود .
چاپ رنگی : هنگام گرامی آقای دکتر یوسف تیری طی نامه ای محبت آمیز پیشنهاد
کردند که در داخل مجله نیز باره ای از سفحات رنگی چاپ شود . ایشان می نویسند : « ارائه
آثار هنری بدون داشتن سفحات رنگی میسر نیست » . ما امیدواریم با توسعه امکانات فرستی
فراهم گردند که در اجرای این پیشنهاد مسیح بتوان اقدام نمود .
چند قطعه خط : آقای محمد واعظی خواننده عزیز ما می نویسند : برای احیا و معرفی
هنرهای ملی در مورد چاپ نمونه های خطی مانند گذشته اقدام نمایند .
احمد فریقی و نیز آقایان فریدون فریور و شریف سورتاش که چاپ خط ایشان در قسمت خوانندگان
و ما ، شماره ۱۰۶ میسر نگردیده بود چاپ می کنیم .

خط احمد فریقی





خط نورد تیمورتاش



خط نورالدین فرید

هر که همچون صبح زرد لاله خوی
 که ز عمر نازک زاندا صفای
 الفی در امجد نایاب از سنه و کلام
 به مشیت زلفه فایز آری نمسبت
 که وصال در حواهی نکات از کلام
 ناله های نغمه و کزین های نمسبت
 حاکم ناه با انصاف الی الله معرفان

خط موجهر قلسی